

خواجه محمد پارسا

فصل الخطاب

با مقدمه و تصحیح و تعلیق

جلیل مسگرنژاد

خواجه محمّد پارسا

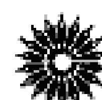
فصل الخطاب

به تصحیح و با مقدمه و تعلیقات
جلیل مسگرنژاد

مرکز نشر دانشگاهی، تهران

مرکز نشر دانشگاهی
۱۱۰۱

عرفان
۷



فصل‌الخطاب
تألیف خواجه محمد پارسا
به تصحیح و با مقدمه و تعلیقات دکتر جلیل مسگرنژاد
نسخه‌پرداز: محمدباقر خسروی
حروفچین: حسین شجاعی
مرکز نشر دانشگاهی، تهران
چاپ اول ۱۳۸۱
تعداد ۲۲۰۰
چاپ: محمدامین

فهرست‌نویسی پیش از انتشار کتابخانهٔ ملی جمهوری اسلامی ایران

پارسا، محمدبن محمد، ۷۳۹؟ ـ ۸۲۲ق.
[فصل‌الخطاب، لوصل الاحباب]
فصل‌الخطاب / محمد پارسا؛ به تصحیح و با مقدمه و تعلیقات جلیل مسگرنژاد. ـ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱.
ط، هشتاد و پنج، ۱۰۱۹ ص. ـ (مرکز نشر دانشگاهی؛ ۱۱۰۱. عرفان؛ ۷)
ISBN 964-01-1101-5
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. تصوف ـ متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۲. پارسا، محمدبن محمد، ۷۳۹؟ ـ ۸۲۲. فصل‌الخطاب‌لوصل الاحباب ـ نقد و تفسیر. ۳. نقشبندیه. الف. مسگرنژاد، جلیل، ۱۳۱۹ ـ ، مصحح. ب. مرکز نشر دانشگاهی. ج. عنوان. د. عنوان: فصل‌الخطاب‌لوصل الاحباب.
۶ف۲پ/BP۲۹۳/۲/ ۲۹۷/۸۸۷
۱۳۸۱
کتابخانهٔ ملی ایران ۴۷۸۵۲ـ ۸۱م

فهرست

مقدّمه
(یک ـ هفتادوشش)

خطبة‌الکتاب (۲ـ۱)

فصل اول
در بیان علوم صوفیه و شرح کلمات آنان (۱۰۲ـ۳)

فصل دوّم
الصّراط المستقیم (۱۰۳-۲۲۵)

فصل سوّم

مشاهده و معرفت (۳۸۰-۲۲۶)

فصل چهارم

فی بیان معجزات رسول اللّٰه و کرامات اولیائه (۳۹۴ـ۳۸۱)

فصل پنجم

عقوبات (۴۱۲ـ۳۹۵)

فصل ششم

در بیان اهل ملامت (۴۵۸ـ۴۱۳)

فصل هفتم

(۴۵۹ـ۶۰۰)


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیم

مقدّمه

حمد و ثنای پاک از این مشتی خاک شایستهٔ خداوندی است که، خود را با کبریایش از درک و اِبْصار عالمیان نهان نمود، و ذاتش با جلال و جبروت بی‌مثال از شوائب و لواحق حدس و ظن برتر آمد و وحدانیّتش از امثال و نظایر آفریدگان یگانه گشت و صفاتش از محدثات امکان به کنار آمد؛ خداوندی که خاک را در بوتهٔ امتحان با آب معرفت و آتش عشق عجین کرد و هوای اختیار را در نَفْس و نَفَسِ حیات ممکنات نهاد، تا در پرده‌های نغمات داوُدی، ارواح را در اوج و حضیض میزانی باشد و دلنوازان جهان ممکنات را، جملگی فصل الخطاب سخن، بر زبان آن برکشیده از کونین جاری شود: وَ ما عَرَفْناکَ حقَّ مَعْرِفَتِکَ.

کفر و ایمان را هم اندر تیرگی، هم در صفا
نیست دارالملک جز رخسار و زلف مصطفی
موی و رویش گر به صحرا ناوریدی قهر و لطف
کافری بی‌برگ ماندستی و ایمان بی‌نوا

سلام و ثنای خداوند بی‌همتا و وِرْد و درود فرشتگان و پاکان و انبیا و اولیا خود گنج نهانی است در دارالخلد جنّت أعلی،

ای برادر در ره معنی قدم هشیار زن   در صف آزادگان چون دم زنی بیدار زن

بر او باد و بر خاندان و آل البیت او.

راه او را که صراط مستقیم است، اعوجاج و انحنایی نیست؛ و سالکان و رهروان این راه را در هر گام هزار شوق افزون است، که سر از پا نشناسند:

بر طریق دین قدم پیوسته بوذروار زن ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ور زنی لافی، ز شرع احمد مختار زن

امّا بعد:

در این مقدمه بعد از معرفی خواجه محمّد پارسا، مؤلف کتاب فصل‌الخطاب، و ذکر پایگاه علمی و اندیشهٔ او در سامان‌دهی اندیشه‌های زمان خود (اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجری)، نظر به اهمیّت دوره در شکل‌گیری اندیشه‌های بعد تا یومنا هذا، به بررسی و تحلیل کتاب فصل‌الخطاب می‌پردازیم؛ تا محققان علاقه‌مند را در مسیری هموار به جهت بازیابی مطالب و موارد و موضوعات این کتاب قرار دهیم. در این بحث و بررسی همهٔ مطالب مستند به محتوای کتاب فصل‌الخطاب خواهد بود، بی‌آنکه احیاناً سخنی و مدّعایی از خود بدون سند باشد.

نظری به زندگی و شخصیّت علمی خواجهٔ پارسا

خواجه محمّد پارسا (متولّد سال ۷۴۹ هـق در بخارا ـ متوفّی به سال ۸۲۲ هـق در مدینه) در آغاز کتاب فصل‌الخطاب بعد از حمدله خود را معرفی می‌کند: «امّا بعد؛ همی گوید: العبد المفتقر الی الله الودود، محمّد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری ...»؛ و در آغاز کتاب قدسیّه[1] (کلمات بهاءالدّین نقشبند) در معرفی خود می‌گوید: «... و بندهٔ ضعیف محمّد بن محمّد الحافظی البخاری ...». در برخی از کتب تاریخ نسب او را به عبدالله بن جعفر طیّار نسبت کرده‌اند[2]، ولی آنچه مسلّم است لقب «الحافظی» به جهت جد اعلای او، حافظ‌الدّین کبیر بخاری (محمود بن محمّد بن داوُد الأفشنجی اللؤلویی، (۶۲۷ـ۶۷۱ هـ ق) صاحب کتاب بیان‌الاعتقاد، است.[3] امام حافظ‌الدّین از همعصران خواجه محمود انجیر فغنوی[4] (متوفّی به سال

---

۱. خواجه محمّد پارسا، قدسیه (کلمات بهاءالدین نقشبند)؛ مقدمه و تصحیح و تعلیق از احمد طاهری عراقی، کتابخانهٔ طهوری، آذرماه ۱۳۵۴.

۲. غیاث‌الدین خواندمیر، تاریخ حبیب‌السّیر، خیام، سال ؟، ج ۴، ص ۴.

۳. رک: معجم‌المؤلفین، ج ۱۲، ص ۱۹۵؛ فقیه، اصولی، محدّث، حافظ، مفسّر، متکلّم، ولد ببخارا و قتل فی وقعة التّتار ببخارا. من آثاره: شرح علی منظومة النسفی، سمّاه حقایق المنظومة. منابع تحقیق: تاج‌التراجم، ابن قطلوبغا، ص ۵۴؛ کشف الظّنون، حاجی خلیفه، ص ۱۸۶۸؛ هدیة‌العارفین، ج ۲، ص ۴۰۵؛ ایضاح المکنون، بغدادی، ج ۱، ص ۴۱۰.

۴. رک: قدسیه، همان، ص ۳۶، مقدمه. جامی نفحات‌الانس، تصحیح مهدی توحیدی‌پور، انتشارات محمودی، تهران ←

۷۱۰ یا ۷۱۵ ه‍ ق) و شمس‌الائمه حلوایی (عبدالعزیز بن بن‌احمد بن محمّد حلوایی بخاری، متوفّی به سال ۷۳۰ ه‍ ق) بوده است.

خواجه محمّد پارسا یکی از دو جانشین خواجه بهاءالدّین محمّد نقشبند،[5] مجدّد طریقت خواجگان و مؤسس شیوهٔ نقشبندیه (متوفّی به سال ۷۹۲ ه‍ ق) است، که در طریقت نقشبندیه شأنی بس والا دارد. این سلسله از تصوّف، که در اصل طریقت خواجگان نامیده شده، با خواجه عبدالخالق غجدوانی[6] (متوفّی به سال ۵۷۵ ه‍ ق) نامدار شد. خواجه عبدالخالق، خود، یکی از چهار پروردهٔ نامدار خواجه ابویعقوب یوسف همدانی[7] (متوفّی به سال ۵۳۵ ه‍ ق) است. دربارهٔ خواجه یوسف همدانی در همین مقدمه سخن خواهیم گفت؛ ولی باز لازم است بدانیم که او از پروردگان مکتب خواجه ابوعلی فارمدی[8] (متوفّی به سال ۴۷۷ ه‍ ق) است و فارمدی خود از طریق استاد و مرشدش، شیخ ابوالقاسم گرگانی[9] (متوفّی به سال ۴۵۰ ه‍ ق)، به خواجه عثمان مغربی (متوفّی به سال ۳۷۳ ه‍ ق)[10] و از او به شیخ ابوعلی کاتب[11] (متوفّی به نیمهٔ اول قرن چهارم)، و از طریق او به ابوعلی

←

۱۳۳۷، ص ۳۸۰، تا، ص ۳۸۰ و رشحات عین‌الحیات از علی بن حسین کاشفی، دکتر علی‌اصغر امینیان، تهران بنیاد نوریانی ۱۳۵۶، تهران، ج ۱، ص ۵۹ تا ۶۱. نفحات‌الانس، تصحیح دکتر محمود عابدی، اطلاعات، تهران، ۱۳۷۰، ص ۳۸۵ و نقشی از مولانا خالد نقشبندی، دکتر مهیندخت معتمدی، تهران، پاژنگ، ۱۳۶۸، ص ۹۵ و ۹۶ با ذکر منابع عمدهٔ تحقیق.

۵. برای شرح احوال و مقامات خواجه بهاءالدین محمّد نقشبند، رک: رشحات عین الحیات، ج ۱، ص ۹۵، جامی، نفحات الانس تصحیح توحیدی‌پور، ص ۳۸۴؛ مقدمهٔ قدسیه، ص ۴۰ به بعد؛ نقشی از مولانا خالد نقشبندی، همان، ص ۹۸ـ۱۰۱.

۶. مقدمهٔ قدسیه، همان، ص ۲۵ـ۳۲. رشحات عین‌الحیات، همان، ج ۱، ص ۳۴ به بعد. نفحات الانس، تصحیح توحیدی‌پور، ص ۳۷۷. نقشی از مولانا خالد همان، ص ۹۳ـ۹۵.

۷. رک: رشحات عین‌الحیات، ج ۱، ص ۱۳، ۱۱۴، مقدمهٔ قدسیه، ص ۱۳ـ۱۵. مقالهٔ با عنوان «خواجه ابویعقوب همدان و رساله در بیان توحید»، مسگرنژاد، جلیل، معارف، شمارهٔ پیاپی ۵۰، مرداد ـ آبان ۱۳۷۹، ص ۹۰ـ۹۷.

۸. رک: نفحات الانس، تصحیح توحیدی‌پور، ص ۳۶۸، ۳۶۹. نفحات الانس، تصحیح عابدی، ص ۳۶۸؛ رشحات، همان، دیباچه، ۴۰/۱؛ نامهٔ دانشوران، ج ۷، ص ۳۰۶ تا ۳۰۷.

۹. رک: نفحات الانس جامی، تصحیح توحیدی‌پور، ص ۳۰۷ و ۳۰۸؛ نفحات الانس، تصحیح دکتر عابدی، ص ۳۱۲ـ۳۱۳.

۱۰. رک: نفحات‌الانس، تصحیح توحیدی‌پور، ص ۸۷ و تصحیح دکتر عابدی، ص ۸۷. سلمی، ص ۴۷۹، رساله قشیریه، ص ۲۹، ترجمه آن ۸۲، تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۱۲. کشف الظنون، ص ۱۲۹ و نفحات، ص ۷۰۱ و ۷۰۲ عابدی.

۱۱. رک: نفحات الانس، تصحیح توحیدی‌پور، ص ۲۰۲. در طبقات سلمی او در طبقهٔ چهارم است، چاپ مصر، همان، ص ۲۸۶؛ ۱۳۸۹ ه‍ ق، و نفحات، تصحیح دکتر عابدی، ص ۲۰۸ و ۷۶۸ (تعلیقات).

رودباری[۱۲] (متوفّی به سال ۳۲۱ یا ۲۲ یا ۲۳ هـ ق) و از او به ابوبکر شبلی[۱۳] (متوفّی به سال ۳۳۴ هـ ق) و از او به جنید بغدادی[۱۴] (متوفّی به سال ۲۹۷ هـ ق) و از او به سری سقطی[۱۵] (متوفّی به سال ۲۵۳ هـ ق) و از سری به معروف کرخی (متوفّی در حدود ۲۰۰ هـ ق) می‌رسد. و گفته‌اند که معروف کرخی در اصول معرفت به امام همام ثامن الحجج و پدرشان امام هفتم شیعیان دست ارادات داده و چون غلامی در خدمت ایشان بوده است.[۱۶]

بحث و بررسی در سلاسل طریقت همچون علم رجال در حدیث است که به ضرورت سرسلسله به سلسله جنبان عالم معرفت، پیامبر اسلام، می‌رسد؛ در نهایت با ویژگی‌های خاص خود در بیان اصول عقاید و شیوه‌های سلوک و اخلاق، که باز همهٔ امور باید مستند به رفتار و گفتار و شمایل و سیرهٔ پیامبر اکرم باشد و همه از او کسب اعتبار کنند.

تختهٔ اوّل که الف نقش بست   بر در محجوبهٔ احمد نشست[۱۷]

---

۱۲. ابوعلی رودباری (احمدبن محمّدبن قاسم) از اقران جنید و ابوالحسن نوری و ابن جلاست. او مقیم مصر بود و در سال ۳۲۲ و یا ۳۲۳ درگذشت (نقل از مصباح الهدایة، چاپ جلال‌الدّین همایی، ص ۲۴۲. نفحات الانس جامی، تصحیح توحیدی‌پور، ص ۲۰۰). وی در طبقات سلمی در طبقهٔ چهارم است ـ رک: طبقات سلمی، همان، ص ۳۵۴؛ نفحات، تصحیح دکتر عابدی، ص ۲۰۵، ۷۶۵ و ۷۶۶ (تعلیقات).

۱۳. ابوبکر شبلی از بزرگان صلحا و عرفای قرن چهارم هجری است که اصلش از خراسان و از مردم اشروسنه است. او روز جمعه ۲۸ ذی‌الحجّهٔ ۳۳۴ هـ ق در ۸۷ سالگی در بغداد درگذشت. در نام او اختلاف کرده‌اند. بعضی اسم او را دلف‌بن جعفر و برخی جعفربن یونس و... نوشته‌اند. اللّمع ابونصر سراج فصلی در سخنان او و منکران او آورده است؛ رک: طبقات الصّوفیه سلمی، همان، ص ۳۳۷ـ۳۴۸.

۱۴. جنید (ابوالقاسم جنیدبن محمد بغدادی)؛ اصلش از نهاوند و مولد و منشأش در عراق بود. پسر خواهر سری سقطی بود و به سال ۲۹۷ یا ۲۹۸ در بغداد وفات کرد و در قبرستان شونیزیّه کنار سری سقطی مدفون است. رک: طبقات الصّوفیه سلمی، همان، ص ۱۵۵؛ نفحات الانس، تصحیح توحیدی‌پور، ص ۸۰.

۱۵. سری سقطی: او در طبقات الصّوفیه در طبقهٔ اول قرار دارد. رک: طبقات الصّوفیه سلمی، همان، ص ۴۸. نفحات‌الانس جامی، تصحیح توحیدی‌پور، ص ۵۲.

۱۶. معروف کرخی: او در طبقات الصوفیه در طبقهٔ اول است. همان، ص ۸۳؛ نفحات‌الانس، تصحیح توحیدی‌پور، ص ۳۷؛ دربارهٔ معروف کرخی و ارتباط او با ائمّهٔ معصومین و آغازگری اندیشهٔ او در باب ولایت سخن فراوان گفته‌اند؛ رک: الف: کامل مصطفی شیبی، الصّلة بین التّصوف و التّشیع، چاپ دارالمعارف مصر، ص ۳۵۶ـ۳۶۰. ب: هاشم معروف الحسنی، تصوف و تشیع، آستان قدس، ۱۳۶۹، ص ۲۴۲.

۱۷. شعر از مخزن‌الاسرار نظامی است، چاپ باکو. ص ۱۷، بیت نخست، فی نعت خاتم النّبیّین علیه الصّلوة والسّلم.

در دست است که نویسندگان هر سه خود از علمای سلسلهٔ نقشبندیه و خواجگان‌اند.[۱۸]

نخستین اثر باارزش، بدون هیچ شکی، کتاب نفحات‌الانس عبدالرّحمن جامی (متوفّی به‌سال ۸۹۸ هـ ق) است که خود از بزرگان علمای عالم عرفان و از سرشناسان طریقت نقشبندیّه است که با دو نسل فاصله از پروردگان مکتب علمی و اخلاقی خواجهٔ پارسا می‌باشند. جامی در باب خواجه محمّد پارسا می‌نویسد: «... پدر این فقیر با جمعی کثیر از نیازمندان و مخلصان به قصد زیارت ایشان بیرون آمده بودند [در سفر دوّم خواجهٔ پارسا به مکّه به سال ۸۲۲ هـ]؛ و هنوز عمر من پنج سال تمام نشده بود. یکی از متعلّقان را گفت [پدرم] که مرا بر دوش گرفته، پیش محفّهٔ محفوف انوار ایشان داشت. ایشان التفات نمودند و یک سیر نبات کرمانی عنایت فرمودند؛ و امروز از آن شصت سال است، هنوز صفای طلعت منوّر ایشان در چشم من است، و لذّت دیدار مبارک ایشان در دل من. و همانا که رابطهٔ اخلاص و اعتقاد و ارادت و محبّتی که این فقیر را نسبت به خاندان خواجگان ـ قدّس اللّٰه تعالی أرواحهم ـ واقع است، به برکت نظر ایشان بوده باشد. و امید می‌دارم که به یمن همین رابطه در زمرهٔ محبّان و مخلصان ایشان محشور گردم بمنّه و جوده.»[۱۹]

از این سخنان جامی هم می‌توان به عظمت مقام و شخصیّت خواجه محمّد پارسا پی برد، هم دربارهٔ زمان تولّد و سنّ جامی به یقین رسید و هم رابطهٔ قلبی و مستقیم جامی را با خواجهٔ پارسا دریافت.

این سفر خواجه همان سفر دوّم و آخر وی به قصد زیارت مکّه و عتبات عالیات است که به قول جامی در آخر این سفر به روز پنجشنبه بیست‌و چهارم ذی‌الحجّة در مدینهٔ منوّره به جوار رحمت حق پیوسته است.

هر چند خواجه عبدالرحمن جامی با این اخلاص و ارادت از خواجه محمّد یاد می‌کند،

---

۱۸. شرح احوال و آثار خواجه محمّد پارسا را قبلاً در مقدمهٔ شرح فصوص الحکم او نوشته‌ام؛ رک: شرح فصوص الحکم، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص یازده تا بیست. مرحوم احمد طاهری عراقی شرح حال جامعی از خواجهٔ پارسا در مقدمهٔ کتاب قدسیه آورده‌اند. ملک محمّد اقبال قدسیه را همزمان در پاکستان (راولپندی) چاپ کرد؛ و نیز رک: محمد اختر چیمه، مقاله با عنوان: «شخصیّت عرفانی و علمی خواجه محمّد پارسای نقشبندی»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات، دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۱۰، شمارهٔ ۳.

۱۹. نفحات‌الانس، تصحیح دکتر عابدی، ص ۳۹۷ و ۸۲۷ (تعلیقات).

متأسّفانه در کتابش آثار او را متذکّر نمی‌شود، گرچه خود، بنا به نسخ خطّی موجود، شارح یک یا چند اثر خواجهٔ پارساست.[۲۰] و جای شگفتی است که عبدالغفور لاری (متوفّی به سال ۹۱۲ هـ ق)،[۲۱] شاگرد و مرید جامی، نیز، هر چند تکمله و حواشی بر نفحات نوشته، دربارهٔ آثار قلمی خواجه سکوت کرده است.

منبع مستقیم دیگر کتابِ بسیار با ارزش رشحات عین الحیوة، تألیف مولانا فخرالدّین علی‌صفی (۸۶۷ـ۹۳۹ هـق) فرزند دانشمند ملّاحسین واعظ کاشفی[۲۲] از دوستان و معاصران جامی، است که خود به نسلِ بعد از جامی تعلّق دارد. ملاحسین واعظ کاشفی خود از پیروان و مریدان خواجه عبیداللّٰه احرار[۲۳] (متوفّی به سال ۸۹۵ هـ ق) است که جامی نیز، در مقام ارادت، دربارهٔ قدرت و نفوذ کلمهٔ او در زمان خود گفته است:

زد به جهان نوبت شاهنشهی   کوکبهٔ فقر عبیداللّهی[۲۴]

سلسلهٔ خواجگان بعد از مؤسّس و مجدّد طریقت نقشبندیّه در دو مسیر با دو جانشین بهاءالدّین محمّد نقشبند: خواجه محمّد پارسا و خواجه علاءالدّین محمّد عطّار[۲۵] (متوفّی به سال ۸۰۷ هـ ق)؛ به راه خود در ارشاد و دستگیری ادامه داده‌اند. خواجه علاءالدّین عطّار، که خود داماد مؤسّس طریقت نقشبندیّه است، بعد از فوت بهاءالدّین نقشبند مقام جانشین بهاءالدّین را در ارشاد دارد؛ که از او به خواجه یعقوب چرخی[۲۶] (متوفّی به سال

---

۲۰. رک: احمد منزوی فهرست نسخ خطّی فارسی، احمد منزوی، چاپ مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ای، تهران ۱۳۴۸، ج ۲، ص ۱۲۳۶، شمارهٔ عام ۱۱۶۰۳. ذبیح‌اللّٰه صفا، تاریخ ادبیات، ج ۴، ص ۳۴۷ تا ۳۶۸.

۲۱. شاگرد معروف جامی و نویسندهٔ شرح مشکلات نفحات‌الانس؛ رک: مقدمهٔ نفحات‌الانس، تصحیح دکتر عابدی، ص یازده، دوازده، چهل‌ودو و چهل‌وهفت. رشحات عین‌الحیات، ج ۱، ص ۲۸۶، ۲۸۷ و ۲۸۸.

۲۲. رک: مقدمهٔ رشحات عین‌الحیات، ص ۶۵، قسمت ۵: شرح حال مؤلّف کتاب و آثار او؛ ذبیح‌اللّٰه صفا، تاریخ ادبیات، ج ۴، ص ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵ و ۵۲۶، فردوسی، تهران، ۱۳۶۹.

۲۳. رک: رشحات عین‌الحیات، ص ۱۲۱؛ نفحات‌الانس، تصحیح دکتر عابدی، ص ۴۰۳ـ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۷، ۵۹۲، ۶۰۹ و ۸۴۱؛ و نیز نقشی از مولانا خالد، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲۴. شعر از مثنوی تحفة‌الابرار عبدالرحمن جامی است.

۲۵. رک: رشحات عین‌الحیات، ج ۱، ص ۱۲۹ تا ۱۵۸؛ نفحات‌الانس، همان، ص ۳۹۴؛ و نیز نقشی از مولانا خالد، ص ۱۰۱ـ۱۰۲.

۲۶. رک: رشحات عین‌الحیات، ص ۱۱۶؛ نفحات‌الانس، همان، ص ۴۰۳؛ و نیز نقشی از مولانا خالد، ص ۱۰۲ و ۱۰۳.

۸۵۱ هـق) و بعد به خواجه عبیدالله احرار (متوفّی به سال ۸۹۵ هـق) می‌رسد؛ در حالی که سلسلهٔ خواجگان از طریق خواجه محمّد پارسا به پسرش ابونصر پارسا[۲۷] (متوفّی به سال ۸۶۵ هـق) و مولانا نظام‌الدّین خاموش[۲۸] (تاریخ فوت نامعلوم است. قرن نهم نیمهٔ اول) و از او به سعدالدّین کاشغری[۲۹] (متوفّی به سال ۸۶۰ هـق) می‌رسد؛ که ملّاعبدالرحمن جامی در حقیقت از هر دو آبشخور، یعنی هم از سعدالدّین کاشغری و هم از خواجه عبیدالله احرار، بهره‌مند بوده است.

بحث دربارهٔ تفاوتهای روش و پرورش در این دو شاخه از سلسلهٔ خواجگان و نقشبندیّه تا به مجدّد الف ثانی، شیخ احمد سرهندی[۳۰] (متوفّی به سال ۱۰۳۴ هـق)، و از زمان شیخ احمد سرهندی تا زمان مجدد دیگر، شیخ خالد کردی[۳۱] (۱۲۴۲ هـق)، قابل تأمل و بررسی است؛ زیرا علاوه بر اینکه این سلسله از طریقت به نام‌های دیگر مثل خلوتیان[۳۲] ظاهر می‌شود، اصحاب فرق و سلاسل دیگر نیز با پیروان این طریقت پیوندهای معنوی برقرار می‌کنند. آثار این پیوندها را نباید فقط حمل بر ظاهر کرد؛ این پیوندها بیشتر بر اثر انعطاف برقرار می‌شود و از حاصل آن روشهای طریقتی دیگر با نوعی تکثّر و گسترش در اندیشه ظاهر می‌شود.[۳۳]

---

۲۷. رک: نفحات الانس، همان، ص ۴۰۱، ۵۴۷ و ۸۳۹؛ رشحات عین‌الحیوة، ج ۱، ص ۱۱۱؛ تاریخ ادبیات، ج ۴، ص ۴۸۲، ریحانة الادب، ج ۷، ص ۲۸۳؛ (آذر تفضّلی و مهین فضایلی، فرهنگ بزرگان اسلام و ایران، از قرن اول تا چهاردهم، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲، ص ۶۴۲).

۲۸. رک: رشحات عین‌الحیات، ص ۱۹۰ـ۲۰۴؛ نفحات الانس، همان، ص ۴۰۴.

۲۹. رک: رشحات عین‌الحیات، ج ۱، ص ۲۰۵ـ۲۳۲؛ نفحات الانس، همان، ص ۴۰۸.

۳۰. دربارهٔ مجدّد الف ثانی، شیخ احمد فاروقی سرهندی (سهرندی) تحقیقات گسترده‌ای است که فعلاً به کتاب عبدالمجیدبن محمّد الخانی الحدایق الوردیة فی حقایق أجلاء النقشبندیة، ناشر: عبدالوکیل الدوربی، دمشق، جامع الدرویشیّة، ۱۳۰۶ هجری هق، ص ۱۷۸، ۱۷۹ـ۱۹۱؛ مکتوبات امام ربّانی که در دو مجلّد در هند چاپ شده است و بارها تجدید چاپ شده به زبان فارسی است؛ و نیز رک: نقشی از مولانا خالد، ص ۱۰۷، ۱۰۸ و ۱۰۹.

۳۱. رک: نقشی از مولانا خالد. مولانا خالد سه روش سهروردیّه و قادریّه و نقشبندیّه را در زیر یک طریقت گرد آورده است.

۳۲. خلوتیان، رک: نفحات الانس، تصحیح توحیدی‌پور، ص ۵۰۳. بنا به نوشتهٔ فصیح خوافی، شیخ محمد خلوتی، مؤسس خلوتیان، به سال ۷۵۱ درگذشته است. و نیز «سلسلهٔ خلوتیان از سلاسل معروفیّه» و محمد معصوم شیرازی (معصوم علیشاه)، طرائق الحقایق، تحقیق و تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران، کتابخانهٔ سینایی، بی‌تا، ص ۳۶۶.

۳۳. سید عبدالله برغش‌آبادی مشهدی خلیفهٔ خواجه اسحق ختلانی (مقتول به سال ۸۲۶) در سال ۸۲۱ از خواجه محمّد ←

دورهٔ حیات خواجه محمّد پارسا دورهٔ احیای سلسلهٔ خواجگان است مرکز ظهور آن در آغاز بخارا و ده «قصر عارفان» بود، ولی بعد از وفات خواجهٔ نقشبند، دو جانشین قوی و صاحب نفوذ او دایرهٔ قدرت و نفوذ نقشبندیّه را به هرات و سمرقند نیز کشاندند.

در هرات و دیگر بلاد خراسان، گذشته از طریقت خواجگان و بزرگان آن، نمایندگان و بزرگانِ بنام فرق دیگر نیز همزمان حضور داشتند. مثلاً در شهر هرات، شیخ بهاءالدّین عمر [۳۴] (متوفّی به سال ۸۵۷ هـ ق)، شیخ زین‌الدّین خوافی [۳۵] (متوفّی به سال ۸۳۸ هـ ق) و سیّد قاسم انوار [۳۶] (متوفّی به سال ۸۳۵ هـ ق)، هر کدام دارای نفوذ و مریدانی بودند. شیخ زین‌الدّین خوافی بر طریقهٔ سهروردیّه بود و بهاءالدّین عمر بر طریقهٔ کبرویّه. سیّدقاسم انوار اندیشه‌های بلند دیگری داشت که احیاناً موجب نگرانی امرای تیموری می‌شد. در دیگر مناطق ایران نیز نام‌آورانی صاحب شریعت و طریقت مشغول اشاعه و تبلیغ بودند. این گسترش و تکثّر اندیشه بر اثر رفتار خاصّ امرای مغول و ایلخانی ایجاد شده بود که چندان با فِرَق و مذاهب کاری نداشتند و مانع می‌شدند که اتباعشان برای یکدیگر ایجاد مزاحمت کنند.

امرای تیموری نیز با فرق و مذاهب مختلف رفتاری توأم با تسامح داشتند؛ ولی اینان نیز کام یا ناکام گاهی از جانب این تشکّل‌های مذهبی ـ عقیدتی احساس خطر می‌کردند و در نتیجه باز دورهٔ محن صوفیه شروع می‌شد. مثلاً امیرزاده الغ‌بیگ تیموری، که زیجی در سمرقند نهاده و دانشمندان را ـ همچون زیج مراغه از اقصای بلاد جمع کرده بود، چندان

←

پارسا اجازهٔ روایت حدیث دریافت می‌کند. این نشاندهندهٔ ارتباط خواجهٔ پارسا با سلسلهٔ کبرویّه و همدانیّه و ذهبیّه است. علاوه بر آن، ارتباط امیر بدرالدین احمد با خواجه حسن عطّار، خلف صدق خواجه علاءالدین محمدعطّار، جانشین و داماد خواجه بهاءالدّین نقشبند، نیز عیان است؛ رک: حافظ کربلایی تبریزی، روضات الجنان و جنّات الجنان، با مقدمهٔ و تعلیقات جعفر سلطان القرایی، بنگاه نشر و ترجمهٔ کتاب، تهران، ۱۳۴۹، ج ۲، ص ۲۲۲ـ۲۲۳.

۳۴. او از طریق علاءالدّوله سمنانی به طریق کبرویّه بوده. رک: نفحات‌الانس، همان، ص ۴۵۵؛ انتشارات محمودی، ۱۳۳۷ هـ ق، تهران و نیز نفحات‌الانس، چاپ دکتر عابدی، ص ۴۵۶.

۳۵. رک: نفحات‌الانس، تصحیح دکتر عابدی، ص ۴۹۲، ۴۹۳ و ۴۹۴.

۳۶. رک: نفحات‌الانس، تصحیح دکتر عابدی، ص ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴ و ۵۹۵.

وقعی به خواجه محمّد پارسا و شاگرد و مریدش نظام‌الدّین[۳۷] خاموش نمی‌نهاد. زمانی که شمس‌الدّین جزری[۳۸] به سمرقند رفت تا احیاناً اسانید احادیث را، که علما و متصوّفه برای اثبات مدّعا می‌آوردند، اصلاح و بررسی کند، خواجهٔ پارسا را از بخارا به سمرقند فرا خواند تا در مقابل شمس‌الدّین جزری امتحان پس بدهد. نظام‌الدّین خاموش را نیز با وضع تحقیرآمیزی، دست و گردن بسته و سر برهنه، به اتّهامی به نزد الغ‌بیگ آوردند. باید توجّه داشت که در ضمن این جریانات خواجه یعقوب چرخی[۳۹] و خواجه علاءالدّین عطّار[۴۰] در نهایت اعزاز به زندگی و تبلیغ خود ادامه می‌دادند.

در نوشته‌های نقشبندیان از کرامات و عظمت خواجه محمّد پارسا و گسترش طریقهٔ او بسیار گفته‌اند، ولی صاحب روضة‌الصفا، مورّخ همدورهٔ خواجه و بعد از او، از این ماجراها ذکری نمی‌کند و ماوقع درست تاریخی را فی‌المثل دربارهٔ داستان میرزا خلیل تیموری و شاهرخ شرح می‌دهد.[۴۱]

صاحب رشحات عین‌الحیوة حملهٔ شاهرخ تیموری به دیار میرزا سلطان خلیل را به نفوذ کلمه و برکات انفاس قدسی خواجه محمّد پارسا نسبت داده است؛ ولی ماوقع تاریخی در روضة‌الصفا به‌گونهٔ دیگری ذکر شده است؛ میرزا خلیل نه فقط در این جنگ کشته نمی‌شود، بلکه بعد از آن سفرها و مأموریتهایی انجام می‌دهد، و بالاخره در سال ۸۱۴ هـ ق بر اثر بیماری در شهر ری می‌میرد.[۴۲]

---

۳۷. رک: ارجاع ۲۹؛ و نیز رک: فرهنگ بزرگان اسلام و ایران، از قرن اول تا چهاردهم، به اهتمام آذر تفضّلی و مهین فضایلی جوان، آستان قدس، ۱۳۷۲، ص ۵۹۸.

۳۸. شمس‌الدین جزری (محمّدبن محمّدبن محمّدبن علی‌بن یوسف) شافعی دمشق است که در سال ۷۹۷ هجری قمری از طرف سلطان بایزید به مدرسی سمرقند برگزیده شد و در آنجا با میر سید شریف جرجانی ملاقات کرد و به سال ۸۳۳ یا ۸۳۴ هجری قمری در شیراز درگذشت؛ رک: ریحانة‌الادب، ج ۱، ص ۲۰۸، الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۲۷۴. معجم‌المؤلفین، ج ۱۱، ص ۲۹۱.

۳۹. رک: نفحات، تصحیح دکتر عابدی، ص ۳۹۸ و ۳۹۹.

۴۰. رک: نفحات، همان، ص ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱ و ۳۹۲؛ و نیز ریحانة‌الادب، ج ۴، ص ۱۶۳.

۴۱. شاهرخ پسر تیمور و حاکم منطقهٔ شرق ممالک او بود و پسر دیگرش محمّد جهانگیر حاکم مناطق غرب. میرزاسلطان خلیل نوادهٔ امیرتیمور و فرزند محمّد جهانگیر است.

۴۲. رک: رشحات، ج ۱، ص ۶۱. روضة‌الصفا، ج ۲، تصحیح و تلخیص عباس زریاب خویی، انتشارات علمی، تهران، پاییز ۱۳۷۳، ص ۱۱۴۳، ۱۱۴۵.

منبع مستقیم سوم در شناخت احوال خواجه محمّد پارسا، که در چند جا از او سخن به‌میان آورده است، مجموعه‌ای است که ما آن را با نام «مجموعه رسائل نقشبندیّه» می‌شناسیم. این مجموعه، که دارای شش رساله است در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود و هنوز چاپ نشده است.[۴۳] این نسخهٔ خطّی در دوّم رمضان ۹۹۸ در سرگذشت و سخنان عارفی نسفی، چاچی غجدوانی (۸۰۶ـ۸۹۵ هـ ق)، خواجه عبیدالله احرار تحریر شده است. اوّل رساله افتاده است[۴۴] و نخستین جملهٔ نسخه، این جمله است: «فرمودند حضرت شیخ سعدالدّین حموی ـ قدّس سرّه ـ فرموده‌اند: حق ـ سبحانه و تعالی ـ به کمال قدرت و رحمت بعضی آدمیان را قدرت خلق کردن داد و با خود جمع کرد...». احمد منزوی در فهرست کتب خطّی فارسی، ضمن معرفی این مجموعه، گفته است: همان مناقب خواجه عبیدالله احرار است. این مجموعه از نظر قدمت بعد از کتابهای نفحات‌الانس و رشحات عین‌الحیوة قرار می‌گیرد، که در آن مطالبی دربارهٔ خواجه محمّد پارسا آمده است.

«می‌فرمودند (خواجه عبیدالله احرار): از میرزا ابوسعید التماس غودیم فقیری را از اخراجات؛ معاف دارند. در جواب گفت: مرا مال و جزیت بخشیدن آسان‌تر است از بخشیدن اخراجات: زیراکه به نسبت باقی رعایا ظلم می‌شود، بار و محنت او بر مردم می‌افتد. گفتم: این بار و محنت به فرمودهٔ خدا و رسول است یا باری است که شما پیدا ساخته‌اید؟ به خلاف شریعت تحمیل می‌کنید تا نسبت به‌هیچ کس ظلم واقع نشود؟ فرمود که، خواجهٔ پارسا ـ قدّس الله روحه ـ التماس نموده بودند که اخراجات ایشان را معاف دارند؛ حکّام آن وقت این نوع جواب فرموده بوده‌اند. حضرت خواجه فرموده: این باری نیست که از صاحب شریعت واقع شده باشد؛ ظلمی است که از شما واقع است. ما از خود دفع می‌کنیم؛ اگر رعایا دفع تواند کرد، ما را به‌حسب شریعت ملامتی و گناهی نیست.

---

۴۳. مقدمهٔ آن مجدول است با تزیین شنگرف، ۱۳۳گ ۱۲×۱۸ در ۱۸ سطر ۷×۱۲ کاغذ فرنگی، جلد تیماج مشکی لایی، بغلی (۱۴۱). رک: فهرست نسخه‌های فارسی خطّی، احمد منزوی، از شمارهٔ ۸۰۰۱ تا ۱۰۰۰۵؛ دانش‌پژوه، ص ۱۸۳. این مجموعه به‌شمارهٔ ۸۶۳۲ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود.

۴۴. ص ۱۹۳ و ۱۹۴ نسخهٔ خطی فارسی، همان.

... حکام به ظلم صریح کسی را کشته بودند. حضرت ایشان (خواجه محمّد پارسا) از وقوع این امر بسیار متغیّر و متألّم شده بوده‌اند؛ فرموده‌اند: به سبب آنچه از این جماعت صادر شد، باید که همهٔ کاینات را «المنتقم» گویند؛ به تقریب آیهٔ: وَ ما رَمَیْتَ اِذْ رَمَیْتَ وَلٰکِنَّ اللّٰه رَمیٰ (سورهٔ ۸، آیهٔ ۱۷)، می‌فرمودند: وقتی که آثار و افعال عبّاد بر وجهی است که از طریق بشر بیرون است، مثل اثر رَمْیِ آن حضرت ـ ﷺ ـ آن فعل مستند به حق است ـ سبحانه.

... می‌فرمودند: بعضی گفته‌اند: بیت‌اللّٰه الحرام دل مؤمن است. و بعضی گفته‌اند: دل عارف است که غیر حق ـ سبحانه ـ حرام است برون گذرد ...».

از این منبع که هنوز دربارهٔ آن تحقیق نشده و به چاپ نرسیده است، بیش از این نمی‌توان استفاده کرد، ولی باید دانست که این نسخهٔ ۱۳۲ برگی، که هر برگ آن ۱۸ سطر دارد، منبعی است قابل اعتنا و شایستهٔ بررسی و تحقیق دقیق.

در مقدمهٔ کتاب قدسیه نتیجهٔ تحقیقاتی ارزشمند دربارهٔ نقش نقشبندان در دورهٔ امرای تیموری ارائه و نکاتی از کتاب حبیب‌السّیر، که نوادهٔ خواهری یا خواهرزادهٔ میرخواند صاحب روضة‌الصفا نوشته، نقل شده است؛ نکاتی که در روضة‌الصّفا نیامده است.[۴۵]



روش صوفیّه و اخلاق شیعی

یک نسل قبل از خواجهٔ پارسا، جریان فرهنگی و سیاسی عظیمی مناطق خراسان غربی و شمالی را در بر گرفت که به قیام سربداریّه معروف است. این قیام قیامهای دیگری به دنبال داشت که به حکومت فراگیر صفویّه منتهی شد؛ دربارهٔ علل این حرکت‌ها تحقیقات چندی انجام گرفته[۴۶]، ولیکن به علل معنوی و پایه‌ای آنها کمتر توجه شده است. آنچه مسلم است، بعد از قرن دوّم هجری بر اثر نهضت‌های فکری به تدریج روشن شد که طریق حق در اسلام کدام است. بعد از پیامبر اسلام، حقّانیت روش علی ـ علیه السّلام ـ و فرزندان او از ائمّهٔ معصومین تقریباً بر همگان روشن شده بود. اغلب حکومتهای بعد از دورهٔ خلفای

۴۵. احمدطاهری عراقی، مقدّمهٔ قدسیه، ص ۱۵ و ۱۶.

۴۶. از جمله: یعقوب آژند، قیام شیعی سربداران، نشر گستره، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۳.

راشدین، برای حفظ قدرت و نهان‌کردن اصل حکومتی در اسلام، به شیوه‌هایی متوسّل شدند و اندیشه‌هایی را در اذهان عامّه رواج دادند، که از آن جمله اصل مرجئه در جهات مختلف اندیشه است.[۴۷] این مسأله در تاریخ امر شناخته‌شده‌ای است و دربارهٔ آن و نظایر آن کتب و رسالات متعددی نوشته شده است؛ آنچه در این قسمت شایان ذکر است، آن اصالت رأیی است که انسان‌ها را از گمراهی می‌رهاند. این شیوه خواه به صورت ذهنی خواه در ظهورهای مردمی همیشه به حیات مادّی و معنوی خود ادامه داده است؛ صورت علمی آن همان اندیشه‌هایی است که در گروههای فکری متفاوت، علی‌الخصوص شیعیان و عرفا و صوفیّه، وجود داشته است. اینان با قلم و قدم و دم راهی را در حیات مادی و معنوی رفته‌اند که همان شیوه و سیرهٔ معصومین ـ علیهم السلام ـ بوده است؛ چنان که مثلاً جنید می‌گوید: «... شیخنا فی الأصول وَ الْبلاء علی المرتضی»، یعنی امام در علم طریقت و معاملات طریقت علیّ مرتضی است.[۴۸]

دربارهٔ پیوستگی روش و اخلاق بین صوفیّه و شیعیان، از عامّه و خاصّه سخن فراوان گفته‌اند، و به ضرورتهایی کوشیده‌اند این مشکل عظیم را (راز سر به مهر را) به صورتی حل کنند. سعی‌ها غالباً در جهت اثبات درستی راه خود و ابطال راه و روش طرف مقابل است که اغلب با بستن تهمت‌ها و گفتن نارواهایی در حقّ یکدیگر همراه بوده است؛ گاهی نیز سعی شده است که بین این‌دو نوعی آشتی و اتّحاد برقرار سازند.[۴۹]

اگر به جریان گسترش اندیشه‌های اسلامی از قرن دوّم به بعد از دیدگاه بافتهای اجتماعی و عقیدتی دقیق شویم، در می‌یابیم که اغلب ممالک اسلامی امروزین، در آغاز بر پایهٔ نوعی

۴۷. دربارهٔ اندیشهٔ مرجئه در فصل الخطاب مطالب دقیق آمده است. رک: ص ۱۵۶ و ص ۶۴۴ متن کتاب.

۴۸. رک: متن کتاب حاضر، ص ۴۲۸، س ۱۰؛ کشف‌المحجوب، چاپ ژوکوفسکی، ص ۸۴، س ۵.

۴۹. از جمله علمای شیعه که در این باره کتاب نوشته‌اند: ابوعیسی وراق (محمّدبن هارون، متوفّی ۲۴۷)، اختلاف الشّیعه؛ حسن‌بن موسی نوبختی (معاصر سعدبن عبداللّه‌بن ابی خلف الاشعری القمی، متوفّی به سال ۳۰۱ هجری قمری)؛ فرق الشّیعه؛ اشعری قمی، المقالات والفرق، به کوشش محمدجواد مشکور، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۰. از اهم کتب اهل عامّه: ابوالحسن اشعری (متوفّی به سال ۳۲۴)، الابانة عن اصول الدّیانة و مقالات الاسلامیّین (احصای این‌گونه کتب خود کتاب دیگری می‌شود)؛ و از تحقیقات معاصران: دکتر مصطفی شیبی، الصلة بین التصوف و التشیع، دارالمعارف مصر، بی‌تا؛ و استاد هاشم معروف الحسنی، التصوف و التشیع، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵.

نگرش صوفیانه و یا الگوهای شیعی قبول اسلام کرده و در حفظ و گسترش مجدّد آن کوشیده‌اند.

صاحبان این تفکّر همواره دگرگونی پایه‌های حکومت‌های اموی و عباسی و پیروان آن را در سر می‌پروردند؛ به همین دلیل برای کم‌رنگ کردن آثار این تفکّر اغلب آماج تهمتهای ناروا قرار گرفتند و کار به رویارویی عملی و نظری می‌رسید. این رویارویی به تمام زمینه‌های علوم اسلامی از حدیث و علم رجال و تفسیر، تا جریانهای عقلی از علم کلام و اخلاق کشیده می‌شد؛ و مبارزات میدان اندیشه بسیار جدّی‌تر از میدانهای رزم بوده است. شاید بتوان گفت که ابوالحسن اشعری (متوفّی ۳۲۴ هق) رسالهٔ الابانة عن اصول الدّیانة و مقالات الاسلامیین را بنا به ضرورت پاسخگویی به فرق مقابل ـ و یا به احتمال قوی، شیعه ـ تألیف کرده است. در طی تاریخ نیز اغلب کتب و تألیفات بنام دیگر نیز بی‌ارتباط با جریانهای حکومتی و حکومت مدارانه نبوده است.

نظر به حساسیت این‌گونه اندیشه‌ها، در زمان معاصر نیز اندیشه‌شناسان درصدد بازگشایی این راز سر به مهرند؛ چرا که هر چه از آغازینه‌ها به دور می‌رویم، کلاف اندیشه‌ها سردرگم و شناختن و گرفتن سررشته صعب‌تر می‌شود. برای مثال، از محققان معاصر، دکتر کامل مصطفی شیبی کتابی دارد با عنوان الصلة بین التّصوف والتّشیع. و استاد هاشم معروف الحسنی نیز کتابی نوشته است با عنوان التّصوف و التّشیع. در کتاب اول نویسنده کوشیده تا پیوندهای بنیادین این دو جریان فکری را عیان سازد، ولی در ضمن این کار با اعتبار بخشیدن به راه تصوف و بزرگان آن، و دیرینه قلمداد کردن فکر آنان، جریان اندیشهٔ شیعه را تابع یا یکی از ظهورهای فکری تصوف قلمداد کرده است. و کتاب معروف الحسنی صرفاً درصدد رفع ابهامات و اتّهامات از راه و روش شیعه در مقابل صوفیان است. ولی این دو جریان فکری بسیار مهم‌تر و ریشه‌ای‌تر از آن‌اند که با بررسی‌ای چنین بتوان حق مطلب را ادا کرد.

در تاریخ اندیشهٔ جهان اسلام گاهی انفجارها و ظهورهایی را مشاهده می‌کنیم که فارغ از جهت‌گیریهای مصلحت‌اندیشانه و نیاز حکومت مدارانه است؛ برای نمونه، دریافتها و آرای

ابن‌سینادر نمط ۸ و ۹اشارات،و اندیشه‌های شیخ شهاب‌الدّین یحیی‌بن حبش(۵۴۹ـ۵۸۷ ه‍ ق)، شیخ اشراق، در تبیین نوعی جهان‌بینی، و شیوهٔ سلوک شیخ عبدالقادر گیلانی، تا برسیم به جامعیت بیان شیخ اکبر محیی‌الدّین ابن عربی (۵۶۰ـ۶۳۸ ه‍ ق) در ارائهٔ اندیشه‌های اسلام که همگی مقبول عامّه و خاصّه قرار گرفته‌اند.

خواجهٔ پارسا کتاب فصل‌الخطاب را، که از حیث زمانی در بحبوحهٔ بحران اندیشه‌های شیعه و سنّی و فِرَق گوناگون تصوف نگاشته شده است [۵۰]، فیصلة الخطاب فریقین قرار داده است، که الحق کار جامع و ارزنده‌ای است، ولی باز پاره‌ای ملاحظات سبب می‌شود که نتوان آن را از جمیع جهات پذیرفت.

در این بین، همزمان با خواجهٔ پارسا، به اندیشمندی دیگر از خاصّه بر می‌خوریم که چون خواجهٔ پارسا از مفسّران روش محیی‌الدّین ابن عربی است؛ او نیز، هر چند از گروه شیعه بود، به قیام‌های سربداریه و مرعشیان و احیاناً نه تنها این قیامها را تأیید نمی‌کرد، خود نیز مورد آزار و اذیّت قرار گرفته است. این اندیشمند شیخ حیدر آملی است (۷۲۰ یا ۷۵۰ تا ۷۸۷ ه‍ ق، زمان فوت نامعلوم). او که تا سال ۷۵۰ ه‍ ق در زیر حمایت ملک فخرالدّوله از آل‌باوند بود، بر اثر سقوط آل‌باوند به دست مرعشیان شهر و دیار خود را ترک کرد و در نهایت در آخر عمر به آمل بازگشت و در آنجا از دنیا رفت. [۵۱]

سیدحیدر آملی نیز، چون علمای دیگر و چون خواجهٔ پارسا، درصدد است که فاصله بین تشیّع و تصوف را، که از زبان تا دل است، نشان دهد و کتاب جامع جامع‌الاسرار و منبع‌الانوار خود را در تبیین این مسأله تألیف کرده است. این کتاب به شیوه‌ای عالمانه اصالت اندیشه و صراط مستقیم را نشان می‌دهد؛ او در آغاز کتاب صورت مسأله را به وضوح این گونه بیان می‌کند:

---

۵۰. نایب فریومدی در ذیل مجمع الانساب، اثر غیاث‌الدین‌بن علی (تتمهٔ تاریخ از ص ۳۲۹ تا ۳۴۹) فقط به شورش‌ها و قیام‌هایی پرداخته که بعد از مرگ ابوسعید تا زمان مؤلف (تا حدود سال ۷۸۳ ه‍ ق) رخ داده است. رک: محمدبن علی‌بن محمّد شبانکاره، تاریخ مجمع الانساب، (سال ۷۷۳ هجری قمری و ذیل آن، با تصحیح میرهاشم محدث، امیرکبیر، ۱۳۶۳).

۵۱. رک: مقدمهٔ جامع‌الاسرار و منبع الانوار، اثر شیخ حیدرآملی: با تصحیحات هانری کربن و عثمان اسماعیل یحیی، ترجمهٔ فارسی مقدمه از سیدجواد طباطبایی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۸، تهران.

«... لأنّ من بين الفرق الاسلاميّة و الطّوايف المختلفة المحمّديّة، ليس أحد ينكر على الطّايفة الصّوفية مثل طائفة الشيعة، و لاعلى الشّيعة مثل طائفة الصّوفية؛ مع أنّ مأخذهم واحد، و مشربهم واحد، و مرجعهم إلى واحد؛ لأنّ مرجع جميع الشّيعة ـ خصوصاً الطّايفة الاماميّة ـ ليس الّا الى امير المؤمنين علی ـ عليه‌السّلام ـ و بعده الى اولاده و اولاد اولاده ـ صلوات اللّه عليهم أجمعين ـ و هو مأخذهم و مشربهم و مُسْند علومهم و مرجع اصولهم؛ و كذلک الصّوفيّة الحقّة، لأنّهم لايستندون علومهم، و لاينسبون خرقتهم الّا اِليه، و بعده إلىٰ أولاده و اولاد اولاده ـ عليهم السّلام ـ واحداً بعد واحد، لأنّ نسبتهم اِمّا اِلى كميل بن زياد النّخعی ـ رضی اللّه عنه ـ و هو تلميذه الخاص و مريد الخالص ـ و اِمّا اِلى الحسن البصری و هو ايضاً من أعظم تلامذتة و اكبر مريديه ـ و اِمّا الى جعفر بن محمّد الصّادق ـ عليهم السّلام ـ الّذی هو من أولاد اولاده، و هو ايضاً خليفته و وصيّه و الامام المعصوم المنصوص من عنداللّه. سنشير إلى كيفيّة ذلک و تفصيله، ان شاء اللّه تعالى.[۵۲]

او در اين كتاب به روش استدلالی (به قرآن و حديث) و ذوق (نوعی تأويل) مسائل را يكی بعد از ديگری بيان می‌كند، و سعی در گشودن عقده‌ای دارد كه ساليان دراز سر درگم مانده است. او يكی از شارحان انديشه‌های محيی‌الدّين ابن عربی است و به نسل سوّم پس از او تعلّق دارد: صدرالدّين قونيوی (متوفّی به سال ۶۷۳ هـ ق) به نسل اول تعلّق دارد كه از جمله شاگردانش مؤيّدالدّين جندی (متوفّی به سال ۶۹۰... ۷۰۰ هـ ق) است و سپس شاگرد او عبدالرّزاق كاشی (متوفّی به سال ۷۳۶ هـ ق) شارح منازل السّائرين و بعد محمود قيصری (متوفّی به سال ۷۵۱ هـ ق) كه شيخ حيدر در حقيقت همنسل قيصری بوده است.[۵۳]

لبّ لباب انديشه‌های شيعه و تصوّف همان اصل ولايت است كه مورد مداقّهٔ محيی‌الدّين و پيروان مكتب او قرار گرفته است؛ اين بحث سابقهٔ ديرين دارد و هر چند در بين شارحين

---

۵۲. رک: متن كتاب حاضر ص ۴، س ۱.

۵۳. دربارهٔ شارحين و مبلّغين انديشه‌های محيی‌الدّين ابن عربی به زبان فارسی (شرق ملل اسلامی)، رک: جليل مسگرنژاد، «بررسی شروح فارسی فصوص الحكم و ...»، معارف، مركز نشردانشگاهی، دورهٔ هشتم، شمارهٔ ۲، مرداد ـ آبان ۱۳۷۰؛ و تكملهٔ آن، «شيخ بركه و سرای بركه» معارف، دورهٔ دهم، شمارهٔ ۲ و ۳، در يک مجلّد، مرداد ـ اسفند ۱۳۷۲.

اندیشه‌های محیی‌الدّین نیز اختلافات اساسی وجود دارد، همگی به این اصل که ولایت در علی ـ علیه السّلام ـ و اولاد او معصومین ـ علیهم السّلام ـ است تا مهدی موعود گردن نهاده‌اند، ولی در شیوهٔ گفتار و روایات آنان تناقضاتی دیده می‌شود، غافل از اینکه: «أهل البیت أدری بما فی البیت».

نظر خواجه دربارهٔ اندیشهٔ شیعی

خواجهٔ پارسا در فصل الخطاب با آوردن مطالب مستند از معتبرترین کتب مورد قبول عامّه در حدیث و تفسیر و مسائل اصولی و کلامی دربارهٔ آل و اهل و اهل‌البیت و مسألهٔ غیبت امام موعود بحث‌هایی را مطرح کرده است که دال بر قبول قلبی او دارد و هیچ‌گونه بوی انکار از آنها به مشام نمی‌رسد. این گرایشهای خواجه محمّد را نمی‌توان حمل بر شیعه بودن او کرد؛ نمونه‌های این حبّ خاندان و بیان حقایق از طرف علمای عامّه در قرون ماضی فراوان است؛ ولی خواجهٔ پارسا در این کتاب مسائل متعددی را مطرح کرده است که از لحاظ تنوع موضوع و استحکام سخن در آوردن شواهد و مستندات اصیل در کمتر اثری از عامّه می‌توان نظیرش را یافت. مثلاً: با آوردن روایات گوناگون دربارهٔ تفسیر آیهٔ ۵، از سورهٔ آل‌عمران، با صراحت بر اعتبار نظر مفسّرین شیعه صحّه می‌گذارد.[۵۴]

در روایتی از نجم‌الدّین کبری در مسألهٔ «الباس خرقه»، علاوه بر نقل شجرهٔ شیخ تا حسن بصری و علی بن ابی‌طالب، روایتی با اسناد به عبدالواحد بن زید از حسن بصری از علی ـ علیه السلام ـ و از اولادش: از حسنین و محمّد حنفیّه و ابوالفضل عباس می‌آورد.[۵۵]

در بیان و معرّفی حضرت فاطمه ـ سلام اللّٰه علیها ـ بیانی کاملاً شیعی دارد: «... امّا سیّدة نساء العالمین، الزّهراء، البتول، فاطمة بنت‌الرسول ...». او در بیان عظمت مقام حضرت زهرا و بقای نسل پیامبر، چند بار یادآور می‌شود که هر چند در روز عاشورا فقط یک پسر

---

۵۴. رک: متن کتاب حاضر، ص ۱۱ تا ۱۴، زیر عنوان «البحث فی المحکم و المتشابه»؛ ص ۱۴ به بعد، زیر عنوان «در بیان معنی راسخون فی‌العلم»؛ ص ۵۳۴، س ۱۲: حکی عن الجنید، انه قال: صاحبنا فی هذاالامر...؛ و نیز ص ۶۶۳ به بعد.

۵۵. رک: متن کتاب حاضر، ص ۵۴۸، س ۹ و ص ۵۶۲، س ۸ به بعد.

از خاندان زنده ماند، امروزه بر اثر برکت خداوند، شرق و غرب عالم از نسل آن تنها سلاله پر است؛ ولی از نسل معاویه و یزید کسی شناخته نیست تا حتّی آتشی را فوت کند. این بیان که مربوط به تفسیر سورهٔ کوثر است، بسیار زیبا بیان شده است. در این بیان از تفاسیر الکشّاف، شرح الکشّاف از طیّبی، عین‌المعانی سجاوندی، حقایق سلمی، لطایف التّنزیل قشیری و حدایق الحقایق سجاوندی و با بیان قال بعضهم احتمالاً از تفاسیر شیعه نقل مطلب کرده است.[۵۶]

او از کتاب تاریخ مشایخ صوفیه از ابوعبدالرّحمن سلمی، که از جنید نقل قول می‌کند، می‌آورد:

«... حکی عن الجنید ـ رحمه اللّه ـ انّه قال: صاحبنا فی هذا الأمر الّذی أشار إلی ما تضمّنته القلوب و أومی إلی حقایقه و أوّله بعد نبیّنا، علی بن أبیطالب ـ رضی اللّه عنه ...»[۵۷]

در جریان اصلاح اسانید توسط محمّد بن محمّد الجزری، که در زمان الغ‌بیگ به سمرقند ـ مرکز علمی آن زمان ـ آمده بود، الغ‌بیگ خواجهٔ پارسا را به سمرقند فرا خواند تا در مقابل علمای دیگر امتحان پس بدهد؛ خواجهٔ پارسا در پاسخ سؤال با استناد، مسأله را به اهل‌بیت پیامبر می‌پیوندد و با آوردن اوّلین قولی که اُصحّ اسانید آن است، روایت را به علی بن الحسین ـ علیهما السّلام ـ می‌رساند.[۵۸]

خواجهٔ پارسا در فصل الخطاب، در انتخاب احادیث از راویان خاص، که اغلب در کتب عامه کمتر دیده می‌شود، روایات را معنعن بیان می‌دارد. او در بین رجال حدیث، علاوه بر علی ـ علیه السّلام ـ و اولاد او تا امام دوازدهم، از رجالی مانند ابوذر غفاری روایت می‌آورد که قابل تأمّل و بررسی است.

خواجه در تبیین لفظ رافضی، این نسبت را درست در جایگاه اصلی خود قرار می‌دهد.

---

۵۶. رک: متن کتاب حاضر، صفحات ۲۱۷: ۱۵ و ۱۳۲: ۱۳ و ۳۶۶: ۱۷ و ۲۴ و ۴۳ و ۶۱ و ۲۲۶ و ۴۳۹: ۶۲ و ۲۲۴: ۶ و ۱۵ و... .

۵۷. رک: مجموعه رسایل نقشبندیه، ص ۶۰؛ مقدمهٔ قدسیه، ص ۱۵ و ۶۷، رشحات عین‌الحیات، ص ۳۳، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۹.

۵۸. رک: متن کتاب حاضر، ص ۵۲۳، س ۱۸...؛ ص ۵۳۹، س ۱ (مناقب علی ع)؛ ص ۵۴۹، س ۳؛ ص ۶۲۱، س ۱ (روایت ابن بابویه که بخاری نیز به آن استشهاد می‌کند).

او می‌آورد: «... ثمّ خرجت الفرقة الرّابعة بالکوفة و هم الرّافضة؛ سمّوا بذلک لمّا رفضوا زید بن علی بن حسین، حین خرج یقاتل هشاماً. فقالوا له تبرّأ من ابی‌بکر و عمر ...». در صورتی که ابوالحسن اشعری در کتاب مقالات دومین گروه از شیعه را به سبب انکار جانشینی بلافصل ابوبکر، و عمر، رافضیان یا امامیّه قلمداد کرده است.[59]

محققان معاصر در تلاش‌اند تا فضای اندیشهٔ عرفان اسلامی را در شاخه‌های متفاوت، علی‌الخصوص، شیعه و صوفی، با نوعی تبارشناسی تأویلات و سخنان دریابند. باید توجه داشت که این‌گونه تلاشها به طور مستمرّ در تاریخ اندیشه‌های اسلامی از قدیم الایام با شیوه‌های گوناگون وجود داشته و در جهان تصوّف نیز جهت‌گیری‌ها و احیاناً مخالفتها و تشعّب فرق برخاسته از این گونه کنکاش‌ها و سیاستهای حکومتها در تحکیم ارکان حکومت خود بوده است. مثلاً پل‌نویا، بعد از کربن، مقاتل بن سلیمان[60] (متوفّی به سال ۱۵۰ ه‍ ق) را آغازگر روش تأویل قلمداد می‌کند، در حالی‌که ابوعبدالرحمن سلمی در جمع و تدوین روش از امام جعفر صادق مسأله را آغاز کرده است که البتّه روش متقن و اصیلی است.[61]

خواجه محمّد پارسا با آوردن شواهد از احقاق سلمی و ختم‌الولایه و نوادر الاصول حکیم ترمذی و آثار تاج‌الدّین اشنوی[62] ضمن اتّخاذ روشی متقن، دیدگاه خود را نیز دربارهٔ این جریانهای فکری بازگو می‌کند، مکاتب فکری منطقهٔ خراسان ـ ابتدا در مرو و بخارا و بلخ و سپس در نیشابور ـ خیلی پیشتر از بغداد ضرورت طرح مجدد این پیام‌ها را دریافتند.

---

۵۹. رک: مقالات الاسلامیّن و اختلاف المصلّین، ابوالحسن اشعری، ترجمهٔ محسن مؤیّدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۱۳ تا ۱۷.

۶۰. مقاتل‌بن سلیمان بن‌بشیر خراسانی مروزی (ابوالحسن)، محدّث، قاری، زیدی‌مذهب، رئیس فرقهٔ مقاتلیّه، که غیر از کتاب تفسیر کتب دیگری نیز به او منسوب است. او در سال ۱۵۰ در بصره درگذشت. رک: سمعانی، انساب، ج ۲، ص ۳۸۷؛ نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۶۹؛ مطهر مقدسی، البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۱۴۱؛ پل نویا، تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمهٔ اسماعیل سعادت، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۲۰ـ۳۱ و ... .

۶۱. رک: مجموعه آثار ابوعبدالرحمن سلمی، گردآوری نصرالله پورجوادی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹، ج ۱؛ سلمی، حقایق التفسیر.

۶۲. همان، حقایق سلمی: از تفسیر امام صادق (ع)، ص ۳ـ۶۵، تفسیر ابن‌عطا، ص ۶۶ـ۲۲۵؛ تفسیر ابوالحسین نوری، ص ۲۲۵ـ۲۲۶.

خواجهٔ پارسا نیز در اغلب استدلال‌های خود متکی به این مکاتب فکری ایرانی و اصیل است و این اتکا را در جابه‌جای فصل الخطاب می‌توان یافت.

بحث در الفاظ و عبارات

هر علمی که بر اندیشه‌ای استوار باشد برای انتقال معانی و مفاهیم به تدریج الفاظی وضع می‌کند و به مدد آنها معانی بلند را در اشارهٔ لفظی می‌نهد. این الفاظ ضمن انتقال موضوع، حوزه‌ای از کلمات و عبارات با بار معنوی و ثانوی ایجاد می‌کند که غیراهل از دریافتن آن عاجز و اهل در گرفتن معانی گسترده از عباراتی اندک قادرند.

اندیشه‌های صوفیانه نیز همچون اندیشه‌های فقهی و کلامی، به تدریج از قرن سوّم الفاظ و عباراتی را در بیان پاره‌ای از حالات درونی و کشفی و مقامات کسبی و شیوه‌های گوناگون عَلَمْ کرد که از قرن چهارم زبانزد این گروه شد و به تدریج وسعت یافت و صورتهای متنوع ترکیب الفاظ و تفهیم معانی بر آن افزوده شد که امروزه به اصطلاحات صوفیه معروف است. در رسالهٔ قشیریه، بابی هست که به جای لفظ «اصطلاحات» بابی با عنوان «فی تفسیر الفاظ تَدُور بین هذه الطّایفه» عنوان گرفته است. در متن کتاب فصل الخطاب گاهی از لفظ «کلمات» و زمانی از «عبارت» به‌جای «الفاظ» و مصطلحات استفاده شده است.[۶۳]

بحث الفاظ و کلمات و نقش آن در جمع مفاهیم و معنی‌رسانی دامنهٔ گسترده‌ای دارد و از قدیم‌الایّام محور بحثها و سامان‌ده اندیشه‌هایی بوده است.[۶۴] در زمان معاصر نیز بحث در الفاظ و ترکیبات و تجریدات آنها و جهات معنی‌رسانی، در مکاتب مختلف فلسفی و زبان‌شناسی باز به صورتی بسیار جدّی و اساسی آغاز شده است. اصولاً فلسفهٔ معاصر از رهگذر بحث در

---

۶۳. رک: رسالهٔ قشیریه، ص ۶۹، س ۱۷؛ متن فصل الخطاب، ص ۶۳، س ۲۲؛ ص ۶۴، س ۱؛ ص ۱۰۲، س ۸؛ ص ۱۷۱، س ۲۰. «الفاظ مصطلحه» این الفاظ همان رموز و اشاراتی است که سخن را تبدیل به نشانه (نوعی دریافت وجدانی) می‌کند که امروزه فلاسفهٔ زبان‌شناس بدان توجه دارند.

۶۴. در این باره نظر خود را در مقالاتی، اظهار داشته‌ام، از جمله: «اصطلاحات صوفیه و غزّالی»، در حرم دوست (مجموعه مقالات یادوارهٔ استاد سادات ناصری)، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ۱۳۷۰؛ «نقش کلمات در معنی‌رسانی»، مجموعه مقالات دومین سمینار زبان‌شناسی، دانشگاه علامه‌طباطبایی، تهران، ۱۳۷۲؛ و نیز رک: نصرالله پورجوادی، «سیر اصطلاحات صوفیان از نهج‌الخاص ابومنصور اصفهانی تا فتوحات ابن عربی، معارف، شمارهٔ پیاپی ۴۸، «و مقدمهٔ کنزالرموز امیر حسینی‌هروی»، معارف، فروردین ـ تیر ۱۳۶۷، شمارهٔ ۱.

باب الفاظ و جهات معنی‌رسانی آنها درصدد یافتن لغزشگاه‌های اندیشه در مکاتب فلسفی گذشته است.

صوفیه و عرفا در شاخه‌ها و نحله‌های گوناگون در ابداع و پروراندن این الفاظ به دریافتهایی موفق شده‌اند که در زبان آنان به شهود و کشف و نظر و رؤیت و بصیرت... تعبیر شده است که راهی جدا از راه فلاسفهٔ زبان‌شناس است. اینان راه وصول به دریافت و درک و معرفت را صرفاً از راه قلم می‌روند و آنان با قدم؛ وَ بَیْنَهُما بَوْنٌ بعید.

مذاهب گوناگون، و مکاتب متنوع، برای ورود به دریافت آن معانی علاوه بر گامهای عملی، راههای نظری نیز داشته‌اند؛ صاحبان هر مکتب و مذهبی برای سهولت راه کتب و رسالاتی تألیف کرده‌اند تا الفاظ آن گروه را برای مبتدیان بازگو کند و کاربرد هر لفظی را با بهره‌گیری از شمّ و فهم در هر مکتبی بیان دارند.[۶۵]

لازم است بگوییم که قدرت اندیشهٔ هر متفکری از یک جهت بسته به گسترهٔ این الفاظ و معانی است که بیشتر می‌تواند از دیگران دریافت نماید تا انتقال دهد. تنوّع و تکثّر الفاظ در ترکیب جملات کوتاه و بلند تعیین‌کنندهٔ میدان اندیشه‌ای است که آن اندیشمند در آن وسعت در حال جولان است. در اهمیت این موضوع، حتّی گفته‌اند که هیچ انسانی نمی‌تواند خارج از الفاظ و کلمات حیات داشته باشد، تا چه رسد به اینکه بیندیشد یا نیندیشد.

اگر بگوییم همه متّفق‌القول‌اند که عرفا و صوفیه در فرهنگ اسلام (به زبانهای عربی و فارسی و ترکی و...) و علی‌الخصوص ایران، در آفرینش اندیشه و ابداع مفاهیم و ساماندهی جهتهای فکری مؤثّر بوده‌اند، حرفی به گزاف نگفته‌ایم. ولی تاکنون در شناسایی این الفاظ، که در عرصهٔ عرفان اسلامی تا حدّ رازناکی هم رسیده، قدمی مؤثر و علمی برداشته نشده است. در فهرست‌ها و فرهنگ اصطلاحات صوفیه و عرفا در پاره‌ای از کتب صرفاً برای یادآوری اهمیت این واژگان مرموز بابی به آنها اختصاص یافته است، زیرا تعلیم و دریافت

---

۶۵. مثلاً ابن‌سینا رسالة الحدود را نوشته و یا کتبی با عنوان التّعریفات که مشهورترین آنها از آن جرجانی است و کتب اصطلاحات که بسیار متنوع است که در رأس آنها شرح منازل‌السائرین، اثر عبدالرزّاق کاشانی، صاحب شرح فصوص‌الحکم را می‌توان نام برد. علاوه بر اینها کتبی که عرفا در تبیین اندیشه‌ها نوشته‌اند، مانند رسالة احقاق‌الحق از شیخ محمود شبستری و رسائل شیخ اشراق که مراحل دریافت و شناخت را در مسائل معنوی که خارج از ظاهر الفاظ است نشان داده‌اند: از قبیل درکِ درک، شناختِ شناخت و... .

از راه قدم بوده تا قلم. اگر برای تعلیم هم کتبی تدوین می‌شده، این کتب به منظور بهره‌گیری همگان نبوده، بلکه می‌بایست زیرنظر پیری راه‌یافته به تدریج این الفاظ را مثل زقّهٔ مرغان به خوردِ مریدان داده می‌شد. کتبی هم که در زمان معاصر تعاریف مختلف از کتب گوناگون نحله‌های متفاوت جمع آورده‌اند، نمی‌توانند به تنهایی در دریافت معنای این کلمات مفید افتند. برای درک صحیح معنای این الفاظ لازم است سیر معنایی هر یک را در نحله‌ای از آغازگران اندیشه شناسایی و بررسی، و تعاریف متفاوت آن کلمه را در آن نحله از زبان بزرگان نحله به ترتیب جمع‌آوری کنیم و سپس به تبیین ابعاد معنایی آن بپردازیم. هر چند آنچه از آغازگران اندیشه‌ها ـ مؤسسان نحله‌ها ـ به دست ماست خود از دیدگاه و زبان عارفی است که احیاناً پروردهٔ آن نحله نبوده است، به مدد شناخت خود از راوی اندیشه باز می‌تواند روشنگر افتد.

من در این کتاب و نیز در شرح فصوص‌الحکم و دیوان فیاض لاهیجی سعی کرده‌ام تا فهرستی از کلمات و ترکیبات معنی‌دار و معنی‌رسان (مصطلح) را فراهم آورم و در منظر دید اهل علم قرار دهم.[۶۶] اگر این کار در کتب معتبر و تعلیمی صوفیه در زمان‌های مختلف با دقت انجام گیرد، خود مجموعه می‌تواند در شناخت اندیشه مفید باشد. این کار به دقت نظر و ممارست در شناخت ضمنی استعمال کلمات از طرف گروه‌ها و نحله‌ها نیاز دارد، تا با نوعی فِقه اللّغة گسترهٔ معنایی هر یک و کاربرد سایر کلمات اصطلاحی علوم دیگر از معانی و بدیع و بیان مشخّص شود.

صور کلمات (موصوف و مضاف و معطوف)

تفاوت زبان متعارف عامه با زبان رایج در علوم مختلف را نقش کلماتی تعیین می‌کند که به صورت تک واژه، مزدوج، صفت و موصوف، وصف، مضاف و مضاف‌الیه و معطوف در آن علم به‌کار گرفته می‌شوند. پاره‌ای از این کلمات کلیدی با کاربردی متفاوت در همهٔ متون اخلاقی و عرفانی یافت می‌شوند، ولی پاره‌ای از آنها مختصّ متون صوفیانه و عرفانی

---

۶۶. رک: شرح فصوص الحکم، تعلیقات و فهارس، ص ۵۸۳ـ۶۵۹؛ «فهرست نمونه‌ای از ترکیبات کنایی و تمثیلی، استعاری»، دیوان فیاض لاهیجی، تصحیح و تحشیه دکتر جلیل مسگرنژاد. دانشگاه علامه‌طباطبایی. تهران، ۱۳۷۳، ص ۶۰۲ـ۶۲۹.

است. پس از بازشناسی این گونه کلمات، لازم است به تبارشناسی و ابعاد معانی اصطلاحی آنها پرداخته و نخستین کاربردهای معنایی آنها شناسایی و تفاوت کاربردها را در نحله‌های گوناگون بازشناسی کرد.

متأسفانه هیچ قدمی علمی و امروزین برای تبارشناسی این گونه الفاظ برداشته نشده است.هرچند در قدیم کتابهایی با عنوان «الحدود»،«التّعریفات»، یا کتبی که در آنها اصطلاحات و شرح آنها به صورت نثر یا نظم ارائه شده، داشته‌ایم باز آن کتب تمامی اصطلاحاتِ فرق مختلف را ندارند.

خواجهٔ پارسا، با علم به نقش این گونه کلمات، فصل الخطاب را با ذکر این کلمات از زبان بزرگان مورد قبول همه و ارتباط این کلمات با بحثهای بعدی آغاز می‌کند. او نخست از سه مرحلهٔ ادراک (علم، ذوق، ایمان) سخن می‌گوید، و ارتباط آن را با معارف کشفیّهٔ بازگو می‌کند و لفظ «کشف» و راز و باطن آن را توضیح می‌دهد؛ آن را در معرفت خدا مرتبط کرده، پس معرفت را در کلام خدا باز شناسایی می‌کند و هدف خود را در بیان فصل الخطابِ فریقین آشکار می‌سازد.

خواجهٔ پارسا در شرح و بیان این الفاظ، تمام وجوه آنها را در تصوف در نظر می‌گیرد و برای مستدلّ کردن گفته‌های خود، به کتب و رسایل معتبر و مشهور نظر می‌کند. مثلاً در شرح کلمهٔ «مراقبه» به کتب و رسالات زیر رجوع می‌کند: رسالهٔ قشیریة، قوت‌القلوب، التعرّف، شرح‌التعرّف، آثار امام ابوحامد غزالی، مرصادالعباد، مصباح‌الهدایة، کشف‌المحجوب و العروة علاءالدّولهٔ سمنانی. چنان‌که اهل تحقیق می‌دانند، این منابع سیر تصوف عرفان را تقریباً از آغاز تا قرن هشتم نشان می‌دهند. به نظر خواجهٔ پارسا در قرن نهم نیز شیخ نقشبند و خود او و نحلهٔ خواجگان است که دستگیر مردم در هدایت و ارشاد است.

در مورد ریشه‌یابی کلمات و مصطلح‌شدن آنها در جای‌جای کتاب سخنان قابل تأملی دارد. مثلاً دربارهٔ دو کلمهٔ مزدوج «جمع و تفرقه» می‌آورد:

«پس روا بود که دوستی حق بر دل بنده سلطنت ظاهر گرداند؛ و به غلبه و افراط آن، عقل و طبایع از حمل آن عاجز گردند؛ و امر وی از کسب وی ساقط شود. آنگاه این درجه را

جمع خوانند. جمهور محقّقان تصوّف، در مجاری عبارات و رموز ایشان، مراد به لفظ «تفرقه» مکاسب باشد؛ و به لفظ «جمع» مواهب. یعنی، مجاهدت و مشاهدت و عزّ بنده اندر آن بود که افعال خود را در افضال حق مستغرق یابد ...»[67]

یکی از مسایل مهم محقّقان معرفی رجال و زمانه‌ای است که آنان در آن می‌زیستند؛ پس علاوه بر محل زندگی و وفات و معاصران آنها، ارتباط آنان را با معاصران هم مسلک و حکومتی و غیره بنمایند و علت معروف‌شدن آنان را علی قدر وسع کتاب برسانند. خواجهٔ پارسا در این موارد هم، که تعداد آنها در فصل الخطاب کم نیست، گامی محکم بر می‌دارد. مثلاً در معرفی ابوالقاسم فارسی مطالب را درست به روش علمی رایج زمان ما آورده است.[68]

یکی دیگر از مسائل غامضِ فراروی محققان بازیابی طریقت مشایخ بر اساس پایه‌ها و بن مایه‌های اندیشهٔ آنان است و بنای مذهب آنان اغلب با توسل به کلماتی نموده می‌شود. خواجه محمّد پارسا در این مورد نیز با هوشیاری و معرفت خاصی مطالب را بازگو می‌کند. او جهات مثبت و منفی مذاهب کلامی را بر اساس منابع معتبر و کلام بزرگان باز می‌گوید. مثلاً «مُرجئه» را در دو جنبهٔ حق و باطل، با صراحت قول در قبال اهل عدل بررسی می‌کند.[69]

خواجه در مسائل تاریخی و اتفاقاتی که مقدّمهٔ ظهور فرقه یا نحله‌ای است، نیز با تیزبینی نظر کرده است. در جریان قرامطه و ابوسعید جَنّابی به شیوهٔ خاصّی جریان را تعریف می‌کند و مندرجات منابع معتبر مثل الانساب سمعانی، تاریخ ابن‌جوزی، تاریخ نواوی، یافعی و مرآت‌الزّمان او و تاریخ الکامل و ابن‌اثیر جزری را سبک و سنگین کرده است.[70]

باید عنایت کرد که او با انتخاب منابع در موارد گوناگون بحث، طریقت و راه سلوک خود را نیز به طور غیرمستقیم برملا می‌کند. مثلاً با آوردن شاهد از شرح السنّة بغوی و کلمات قدسیهٔ خواجه یوسف همدانی و بهره‌گیری وسیع از ابوحامد غزّالی جهت قبول خود را باز نموده است.

---

۶۷. «جمع و تفرقه» در متن کتاب حاضر، ص ۱۴۹ـ۱۵۰.

۶۸. متن کتاب حاضر، ص ۱۴۹ـ۱۵۰.

۶۹. متن کتاب حاضر، ص ۱۵۶.

۷۰. «مسألهٔ قرامطه»، متن کتاب حاضر، ص ۱۹۲.

علما گفته‌اند که سخن را نمی‌توان ابتدا به ساکن تفهیم کرد و هر سخنی دارای هدفی (حال و مقام) است که از یک سو مدخل و باب آن موضوع خاص است و از دیگر سو آینهٔ تمام‌نما و یا ناقص اندیشهٔ گوینده و یا نویسندهٔ کتاب؛ هر چند مطالب کتاب از خود مؤلّف نباشد، او در انتخاب نقش فکری خود را باز می‌نماید. از این دیدگاه فصل‌الخطاب مدخلی است برای به نتیجه رساندن بحثها و آرای متفاوت در موضوعات خاصّی که در فرهنگ اسلام اصل جهت‌دهی فکری را باز می‌نماید. این بحثها از اصول دین در اعتقادات عامّه و خاصّه شروع می‌شود و با سرفصل‌های مشخّص گسترش می‌یابد. مثلاً در اصل توحید، مسألهٔ شناخت خود و شناخت خدا که اصل وجدانی است مطرح می‌شود و اصل استدلالی سخن به کلام خدا پیوند می‌خورد و بحث وارد اسماء و صفات می‌شود.

در تاریخ اندیشه در جهان اسلام، این‌گونه بحثها به تفاریق زمان و مکان اختلاف آرا و ناآرامی‌ها و حیف و میل‌هایی به بار آورده است؛ همین سبب شده که اندیشمندانی درصدد برآیند با جوابهای متقن و اصلاح صورت مسأله‌ها، به این منازعات پایان دهند و فصل‌الخطاب بنویسند؛ نمونهٔ دیگر آن احیاء‌العلوم ابوحامد غزالی است. فرق فصل‌الخطاب با کتبی مانند احیاء‌العلوم آن است که خواجهٔ پارسا با ذکر کتب و علما سخن را از زبان دیگران بیان کرده است که البتّه می‌تواند بیشتر مؤثّر باشد.

خواجه هر چند نتوانسته به طور مستقیم در باب دو گروه منازع (الفریقین) در زمان خود از کتب و اندیشمندان شیعه به اندازهٔ کتب و علمای عامّه نقل مطلب کند، با آوردن سخنانی از بزرگان علمای شیعه و علی‌الخصوص با نقل روایاتی که به ائمّهٔ معصومین منتهی می‌شود[۷۱]، آگاهانه در تألیف قلوب فریقین کوشیده است.

یکی از موارد با اهمّیّت در بررسی این گونه کتب، توجه به روانشناسی علمی و ضرورتهای تألیف آن کتب در آن زمانه است. این دقت باید در بررسی رویارویی اندیشه‌ها و اقبال مردم هر زمان نیز اعمال شود. خواجه در این کتاب، با علم به قدرت و نفوذ شیعه ــ که در منطقهٔ خراسان دیگر اقلّیت محسوب نمی‌شود، بلکه از حیث اجتماعی و علمی قوی‌تر

۷۱. متن کتاب حاضر، ص ۱۹.

از حاکمیت و با نفوذتر از علمای همسو با حاکمیت است ـ و با علم به اینکه دیگر این فرقهٔ عظیم را نمی‌توان با دو لفظ «رافضی» و «غلات» از میدان به در کرد، به بحث در مسائل و مدّعاهای شیعه دربارهٔ ولایت و معصومین و اهل بیت و مسألهٔ غیبت اهتمام ورزیده است.[۷۲]

اخلاق در سخن صوفیه

ابوالحسین نوری ـ رحمه‌الله ـ فرمود: لیس التّصوف رسوماً و لا علوماً ولکنّه أخلاق؛ اگر رسوم بودی به مجاهدت حاصل شدی، اگر علوم بودی به تعلّم به دست آمدی، لکن اخلاق است.[۷۳]

فرق میان رسوم و اخلاق آن بود که رسوم فعلی بود به تکلّف اسباب، چنان‌که ظاهر به خلاف باطن بود و فعل از معنی خالی. و اخلاق فعلی بود محمود بی‌تکلّف، و ظاهر موافق باطن، و باطن از دعوی خالی.

ابوحفص حدّاد نیشابوری گوید: التصوّف کلّه آداب، لکلّ وقت ادب ولکلّ مقام ادب و لکلّ حال ادب؛ فمن لزم آداب الاوقات بلغ مبلغ الرّجال و من ضیّع الآداب فهو بعید من حیث یظنّ القرب، و مردود من حیث یظنّ القبول[۷۴]؛ تصوّف به جمله آداب است که هر وقتی و مقامی و حالی را ادبی بود، کی هر که ملازمت آداب اوقات کند به درجت مردان رسد، و هر که آداب ضایع کند، از او دور باشد از پندار به نزدیکی، و مردود باشد از گمان بردن به قبول حق.

در کتاب عوارف‌المعارف: باب الثلاثون، فی تفاصیل اخلاق الصوفیّه.

قال بعض الحکما: وجدنا التّواضع مع الجهل و الْبخل أحْمد مِنَ الْکبر مع الأدب و السّخاء.

قیل لبعض الحکما: هَلْ تَعْرِف نعمةً لایُحْسَد علیها، وَ بَلاء لایرحم صاحبه علیه؟ قال: نعم؛ أمّا النّعمة فالتّواضع وَ أمّا الْبلاء فَالْکبر.

---

۷۲. متن کتاب حاضر، ص ۵۹۲ با ذکر حدیث مشهور: «لولم یبق من الدّهر الّا یوم ...» و نیز ص ۵۹۱.

۷۳. ژوکوفسکی، کشف المحجوب با مقدمهٔ قاسم انصاری، طهوری، تهران، ۱۳۵۸، ص ۴۷.

۷۴. مصباح الهدایة، نشر هما، ۱۳۶۷، تهران، ص ۲۱۳، س ۱۰؛ عوارف المعارف، دارالکتاب العربی، الطبعة الاولی، بیروت، ۱۹۶۶ م، ص ۵۴؛ و نیز کشف المحجوب، ص ۴۷.

قال بعض الحکما: من تکلّم فی الحیاء لایستحیی من اللّٰه فیما تکلّم به، فهو مستدرج.[۷۵]

مبادی اخلاق و سخنان حکما در ادب فارسی دارای ریشه‌های ناشناخته‌ای در دورهٔ دیرینهٔ فرهنگی پیش از اسلام است که در دوره‌های اسلامی نیز مقبول افتاده و در سخنان بزرگان دین و اخلاق و علم و ادب ـ از جمله حوزه‌های حدیث و کلام و عرفان و تصوّف ـ وارد شده است.

بخش اعظم اخلاقیات فارسی تا سدهٔ هفتم به صورت پند و اندرز است. این گونه اخلاق رهنماست، مشوّق است و قصد متقاعد کردن دارد، امّا هرگز به تلخی نمی‌گراید و در تنگنا نمی‌گذارد. با این همه، جنبهٔ سنّتی آن، که مضامین تکراری دارد، و به شخصیّتهای معتبر ارجاع می‌دهد، سبب می‌شود که در ادغام فرد در جامعه در چارچوب ضوابط و ارزشهای آن جامعه مؤثر باشد. البتّه مگر قرار بود با چیز دیگری باشد؟ چون سر و کار با اخلاق است، یعنی نوعی نفی جبر و تقدیر، اگر با کشف زمینه‌هایی که اخلاقیات فرهنگ زبان فارسی به اتّهام می‌کشد، می‌توان به چند کانون اصلی ضوابط اجتماعی پی برد. به فرض اگر در تعریف از نیکی و خیر یکی آن را بدیهی و دیگری نیازمند اثبات آن دارد، و اگر همهٔ امور بر پایهٔ استدلال و اثبات در مقام قبول و انکار باشد، دیگر نمی‌توان از پایه‌های ثابت (اوّلیات و بدیهیّات و وجدانیات و مشهورات) در فرهنگهای اندیشه سخن راند. هدف اخلاقِ نهفته در اندرزها این است که ارتباط فرد و جامعه و مشترکات مردم را تثبیت می‌کند.[۷۶] معیارهای اخلاق و حدود آن، بسته به موقعیّتها و نیازها و ضرورتها، متغیّر است. این اصل که گفته‌اند: الضّروراتُ تُبیح المحظورات، و یا اصل حلّیت مرده بر گرسنه، ناقض کلّی پنداری در حیطهٔ اخلاقیات است. اخلاق با نیّت و اندیشه سر و کار دارد که جنبهٔ اختیار در فعل است و ادب با تخیّل و کشش آن به زیباییها که نوعی گرایش به جبر است. از این رو اخلاق پایهٔ دیرین فرهنگی دارد که دارای جلوه‌های متفاوت است و ادب تصویرگر زمانهای مشخص است.

---

۷۵. رک: متن کتاب حاضر، ص ۱۷۹؛ و نیز عوارف المعارف، ص ۲۴۱.

۷۶. رک: ش. هـ. فوشه کور، اخلاقیات... ترجمهٔ محمدعلی امیر معزّی و عبدالمحمد روح‌بخشان، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷، ص ۱ و ۲ مقدمه.

خواجهٔ پارسا در قسمت سوّم کتاب از مبادی معرفت به تدریج وارد بحث در مبادی اخلاق و ادب در حیطهٔ علم تصوّف می‌شود؛ او مراتب و مراحل را در مسائلی که از جهتی علم قلمداد شده‌اند برای تحقیق پیش می‌کشد و در ضمن آن جهت اندیشه را به سوی اصل تشکیک‌پذیری امور اخلاقی می‌برد و ادب و اخلاق را از منظر علمای مطرح زمان در عرصه‌های گوناگون (محدّث، مفسّر، مذکّر) به دقّت بیان می‌کند و در نهایت دورنمایی از مقام کمال کاملان در بحث قطب و اقطاب زمانه به میان می‌آورد تا سخن را به معرفی کاملان الٰهی از اندیشه‌های زمان در بین فرق مختلف بکشاند، و پیوند میان مقدّمات و مؤخّرات مطالب کتاب را سامان بخشد.[۷۷]

کلمات بنیادی خواجگان و متمم نقشبند

یکی از مسائل شایان بحث و بررسی اصول یازده‌گانهٔ سلسلهٔ نقشبندیه است. از این یازده اصل،هشت اصل نخستین آن منسوب به خواجه عبدالخالق غجدوانی (متوفّی به سال ۵۷۵ هق) است، و سه اصل آخرین را شیخ بهاءالدّین محمّد نقشبند بر اصول اوّلیه افزوده است. از این یازده اصل، هشت تا به فارسی است و سه تای آخر (وقوف‌ها) به زبان عربی، زبان رایج وقت است. یازده اصل نقشبندیّه به ترتیب عبارت‌اند از:

۱) هوش در دم؛ ۲) نظر بر قدم؛ ۳) سفر در وطن؛ ۴) خلوت در انجمن؛ ۵) یادکرد؛ ۶) بازگشت؛ ۷) نگاهداشت؛ ۸) یادداشت؛ ۹) وقوف عددی؛ ۱۰) وقوف زمانی؛ و ۱۱) وقوف قلبی.[۷۸]

این اصول نخستین و کلمات آغازین نشان از شکل‌گیری طریقت خواجگان در مقابل مکاتب فقهی و کلامی از یک سو و سایر سلسله‌های طریق تصوّف از سوی دیگر دارد،

---

۷۷. رک: متن کتاب حاضر، فصل هشتم.

۷۸. برای شرح این کلمات، رک: رشحات عین‌الحیات، ج ۱، ص ۳۸ـ۵۰؛ و نیز در آئین بودا هشت مرحلهٔ (در سه اصل) رسیدن به نیروانا، عبارتند از: ۱ـ نگرش شایسته. ۲ـ تفکّر شایسته. ۳ـ گفتار شایسته. ۴ـ کردار شایسته. ۵ـ زندگی شایسته. ۶ـ کوشش شایسته. ۷ـ حفظ شایسته. ۸ـ مراقبت شایسته. این اصول هر چند منطبق با اصول فوق نیست ولی در جریان اندیشه‌شناسی قابل تأمل و بررسی است. رک: تاریخ جامع ادیان، جان‌ناس، ترجمهٔ علی‌اصغر حکمت، تهران ۱۳۷۰، ص ۱۹۷ (س ۲۵)، ۱۹۸؛ و انسان و ادیان، میشل ماکرپ، ترجمهٔ مهران توکّلی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۹۲ به بعد.

زیرا مکاتب کلامی و فقهی نیز به تدریج شکل گرفته و تا اوایل قرن پنجم مطالب خود را در قالب کلمات خاص نهاده است، که این امر در شناخت کلمات مصطلح فرق و مذاهب و تمیز نشانه‌های معنایی و معنی‌رسانی کلمات در جریان اندیشه دارای اهمیت زیاد است.

دربارهٔ نخستین الفاظ معنی‌دار (مصطلح) در تصوّف و عرفان، درست مثل سایر آغازینه‌ها، با قطع و یقین نباید سخن گفت، زیرا هر یک از آنها ریشه‌ها و پایه‌های دیرین دارد ـ مثل واضع علم وضع. و از این سخنان می‌توان فهمید که حتّی مبدعان این شیوه در خودآرایی و درون‌آرایی در پهنهٔ اندیشه در اسلام ابتدا به ساکن نگفته‌اند، بلکه جریانی از اندیشه در قبل وجود داشته که یکی از بزرگان آیین، که مورد قبول عامّه و خاصّه بوده (پیامبر اسلام و خلفای او و صحابهٔ بزرگ)، مهر تأیید بر آن زده و آن را بلامانع و یا احسن دانسته‌اند. بدیهی است هر آیینی بیشترین رویارویی را با مخالفان خود دارد، نه با جریاناتی که هیچگونه خلافی با آیین موردنظر داشته باشد، هر چند به مرور زمان خود آیین دیگری شود.

اصول یازده‌گانهٔ نقشبندیه را می‌توان با اصول عشره، منسوب به نجم‌الدّین کبری (۵۴۰ـ۶۱۸ هق)، مقایسه کرد. اصول عشرهٔ کبرویه به ترتیب این الفاظ است:

۱) توبه؛ ۲) زهد؛ ۳) توکّل؛ ۴) قناعت؛ ۵) عزلت؛ ۶) مداومت ذکر؛ ۷) توجّه الی اللّه؛ ۸) صبر؛ ۹) مراقبه؛ و ۱۰) رضا.[۷۹]

همهٔ موارد فوق را مثلاً می‌توان در صدمیدان و یا منازل السائرین خواجه عبداللّه انصاری و یا دیگر کتب صوفیه بازیافت؛ ولی یازده اصل نقشبندیه فقط به سبب اینکه به فارسی بیان شده، حداقل از لحاظ عینِ لفظ مشابهتی با دیگر اصطلاحات فِرَق ندارد، و به راحتی نمی‌توان در مقابل هر یک از آن کلمات لفظ اصطلاحیِ عربی را نهاد. توضیحاتی را هم که

---

۷۹. رک: نجم‌الدّین کبری، الأصول العشرة، ترجمه و شرح عبدالغفور لاری، به اهتمام نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۶۳؛ و مقدمهٔ قدسیه، ص ۵۴. تحفة البررة فی مسائل العشرة، به اهتمام مشتاقعلی ـ حسین حیدرخانی، ترجمهٔ شیخ محمّدباقر ساعدی خراسانی، ویراستار محمد بهشتی، انتشارات مروی، تهران، ۱۳۶۷، ص ۶۵ به بعد؛ و نیز، «قواعد ده گانهٔ ابوسعید ابوالخیر برای خانقاهیان»، فریتس مایر، ابوسعید ابوالخیر، حقیقت و افسانه، ترجمهٔ مهرآفاق بابیوردی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۸. برگرفته از اسرارالتوحید ژوکوفسکی، ص ۳۳۲، ۳۳۰.

بزرگان اندیشه در طریقت نقشبندیه گفته‌اند، نمی‌توان با شرح و توضیحات سایر مکاتب یکی دانست.

بازیابی نشانه‌های جریان‌های اندیشه در اصطلاح‌شناسی صوفیه و جریان‌های درون‌نگرانه که، در طول زمانهای مختلف همه با یک عنوان، «تصوّف» یا «عرفان» نامیده شده‌اند، کاری بسیار لطیف و دشوار است، زیرا اختلاف روشهای اخلاقی و تربیتی (عرفان عملی) در فِرَق گوناگون برخاسته از لطایفی است که در فضای تربیتی این فرق موجود است، هر چند نمی‌توان در اینجا به راحتی از لفظ «اختلاف» بهره گرفت. برای نمونه، این یازده اصل را در کتاب رشحات عین‌الحیات از زبان مولانا فخرالدّین علی صفی (۸۶۷-۹۳۹) می‌یابیم. او با آوردن توضیحاتی از بزرگان نقشبندیه در صفحات ۳۸ تا ۵۱ سعی می‌کند تا این اصطلاحات را تبیین کند؛ هر چند تا حدّ زیادی موفّق شده است ولی در جاهایی این توضیحات نه تنها به روشنتر شدن موضوع کمکی نمی‌کند، بل خود بر ابهام موجود می‌افزاید، زیرا توضیحات را از بزرگان نسلهای بعد و نیز پاره‌ای از کتب مکاتب دیگر، مانند ترجمهٔ عوارف‌المعارف نقل می‌کند. ولی جامی سعی می‌کند تا در شرح احوال خواجه بهاءالدّین نقشبند، سخن خود او را دربارهٔ اصطلاحات بیان کند که کاری بسیار سنجیده و درست است و از این راه می‌توان به منظور ظاهری از این کلمات مصطلح پی برد.[۸۰] با دقت و اندیشه در اصل کلمات و شرح آنها می‌توان فهمید که این کلمات قراردادی بیش نیستند: هر سالکی با مراقبت پیری از سلسلهٔ نقشبندیه می‌تواند به طور مستقیم به حقیقت دست یابد.

جامی در توجیه این کلمات، سخنانی را که از خواجهٔ نقشبند نقل شده، این گونه بیان می‌کند:

... باز از ایشان پرسیدند: در طریقهٔ شما ذکر جهر و خلوت و سماع می‌باشد؟ گفت: نمی‌باشد. پس گفت: بنای طریقت شما بر چیست؟ فرمودند: خلوت در انجمن، به ظاهر با خلق و به باطن با حق.

---

۸۰. نفحات الانس، تصحیح دکتر عابدی، ص ۳۹۱-۳۹۳.

اینچنین زیبا روش کم می‌بُوَد اندر جهان   از درون سو آشنا و از برون بیگانه وَش

... گویند حضرت خواجه را هرگز غلام و کنیزک نمی‌بوده است. ایشان را از این معنی سؤال کردند، فرمود: بندگی با خواجگی راست نمی‌آید.

... کسی می‌پرسد که: سلسلهٔ حضرت شما به کجا می‌رسد؟ فرمودند که، از سلسله کسی به جایی نمی‌رسد.

... فرمودند: نفس‌های خود را تهمت نهید که، هر که به عنایت حق ـ سبحانه ـ نفس خود را به بدی شناخته باشد و مکر و کید او دانسته، نزد او این عمل سهلی است. از روندگان این راه بسیار بوده‌اند که گناه دیگری را بر خود نهاده‌اند و بار آن کشیده ...

... می‌فرمودند: در هر طرفة العینی نفی این وجود طبیعی می‌باید کرد، و اثبات معبود حقیقی می‌باید نمود.

... می‌فرمودند: نفی وجود نزدیک ما اقرب طرق است، ولیکن جز به ترک اختیار و دید قصور اعمال حاصل نمی‌شود.

... می‌فرمود: تعلّق به ما سوی روندهٔ این راه را حجابی بزرگ است.

... می‌فرمود: طریقهٔ ما صحبت است، و در خلوت شهرت است و در شهرت آفت. خیریت در جمعیّت است.

... می‌فرمودند که: طریقهٔ ما عروهٔ وثق است. چنگ در ذیل متابعت حضرت رسالت ـ ﷺ ـ زدن است، و اقتدا به آثار صحابهٔ کرام ـ رضی الله عنهم ـ کردن است ...

... می‌فرمودند: طالب می‌باید که، در زمانی که با دوستی از دوستان حق صحبت می‌دارد، واقف حال خود باشد، و زمان صحبت را با زمان گذشته موازنه کند. اگر تفاوت یابد، باید به حکم «أَصْبَحْتَ فَالْزِمْ» صحبت آن عزیز را غنیمت داند.

... می‌فرمودند: «لاٰاله» نفی آلههٔ طبیعت است، «الّاالله» اثبات معبود، به حق «محمّد رسول الله»، خود را در مقام «فاتَّبِعُونی» در آوردن است.

... می‌فرمودند: مقصود از ذکر آن است که به حقیقت کلمهٔ توحید برسد، و حقیقت کلمه آن است که از گفتن کلمه، ماسوی به کلّی نفی شود. بسیار گفتن شرط نیست.

...کسی آمد و برای مریضی توجه خاطر (دعا) خواسته، فرمودند: اوّل بازگشت خسته می‌باید، آن‌گاه توجّه خاطر شکسته.[۸۱]

جامی با علم و معرفت جامعش به طریقت نقشبندیه، از این روش برای بیان اصول طریقت خواجگان استفاده کرده است؛ اگر لازم می‌دید، عین اصول یازده‌گانه را می‌آورد و یا شرح می‌کرد، و یا از کلماتی مانند صحود سُکر و غیبت و حضور... در مقابل کلمات خواجگان استفاده می‌کرد؛ ولی این کار را نکرده است. بدین سبب نمی‌توان با تعاریف صوری این کلمات را معادل کلمات قرین المعنایی قرار داد که مثلاً در کتب دیگر صوفیه مشهور و شناخته است.

این‌گونه بیان کلمات در عرفان اندیشمندان ایرانی سابقه و نظایر دیگری دارد. از این قبیل است کلمات پوشش، گردش، روش، کشش در سخنان شیخ ابوالحسن بستی. از جهتی می‌توان این کلمات را نخستین الفاظ مصطلح در بیان اندیشه‌های خاص تصوّف دانست. رسالهٔ فارسی او در بیان «لااله‌الّاالله» که توحیدیّه است، بیان اندیشه‌هایی است که بعدها در فرهنگ عرفانی به صورت‌های گوناگون جلوه می‌کند و نمونهٔ آن را می‌توان در اوّلین شرح آن ملاحظه کرد.[۸۲]

با این اشارات اندک می‌توان گفت که طریقت نقشبندیان با توجه به آغاز آن از خواجه یوسف همدانی و عبدالخالق غجدوانی، و با توجّه به ابداع کلمات و نشانه‌های هشت‌گانهٔ نخستین، خود از سرچشمه‌های اندیشه و اندیشه‌سازی در ایران بوده است که هنوز به حیات روحانی و علمی و فرهنگی خود در گسترهٔ وسیع‌تری از جهان اسلام ادامه می‌دهد. از اینجا می‌توان به توجه خاص خواجه محمّد پارسا در کتاب فصل الخطاب به خواجه ابویعقوب همدانی و اندیشه‌های او، و نقل مستقیم از آثار او که ظاهراً غیر از کتاب فصل الخطاب در هیچ جا

---

۸۱. همان.

۸۲. رک: نصرالله پورجوادی، زندگی و آثار شیخ ابوالحسن بستی، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۶۵ـ۹۶ و ۱۰۹. (متن کلمات عربی). و نیز خواجه‌احمد غزالی در رسایل فارسی خود از کلماتی مانند تابش، تاوش، برش، نمایش، بینش... استفاده می‌کند. رک: «رسالهٔ اول: بحرالحقیقة» و نیز «سوانح» در مجموعه آثار فارسی احمد غزالی، احمد مجاهد، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.

اثری از آنها نمانده است؛ پی برد.[۸۳] هر چند میدان فرهنگی سلسلهٔ نقشبندیه بسیار وسیع می‌نماید، در شاخه‌ای که با خواجه محمّد پارسا احیا شده، می‌توان این نشانه‌ها را یافت.

نظری به متن فصل الخطاب

در وجه تسمیه و عنوان کتاب

نظر به اهمیت فصل الخطاب، و مصطلح بودن این عنوان در فرهنگ اسلام، برای آگاهی لازم است به مواردی اشاره شود؛ ترکیب «فصل الخطاب» برگرفته است از آیهٔ ۲۰ سورهٔ ص، از قرآن مجید، که دربارهٔ داوُد ـ علیه السّلام ـ می‌فرماید: ... وَ شَدَدْنا مُلْکَهُ وَ آتَیْناهُ الْحِکْمَةَ وَ فَصْلَ الْخِطابِ. این ترکیب علاوه بر آنکه به معنای حدّ فاصل بین خطبة‌الکلام است ـ و... اَمّا بعد ـ در تفاسیر دارای معانی و تعاریف چندی است که برای آگاهی به چند تفسیر مهمّ نظر می‌کنیم:

در تفسیر کشّاف زمخشری:

... کلام ملتبس، و فی کلامه لبس. والملتبس: المختلط؛ فقیل فی نقیضه: فصل؛ ای: مفصول بعضه من بعض. فمعنی «فصل الخطاب» البیّن من الکلام الْمُلَخَّص الّذی یَتَبیَّنَه من یخاطب به، لایلتبس علیه؛ و من فصل الخطاب و ملخّصه: أن لا یخطیء صاحبه مضان الفصل والوصل؛ فلایقف فی کلمة الشهادة علی الْمستثنی منه و لایتلوا قوله: «ویلٌ للمصلّین» اِلّا موصولاً بما بعده ... و کذلک مضان العطف و ترکه و الْاضمار وَ الْإظْهار وَالْحذف وَالتَّکرار.

اِنْ شِئْتَ کان الْفصل بمعنی الفاصل. کالصّوم و الزّور؛ وأردت بفصل الخطاب، الفاصل من الْخطاب الّذی یفصل بین الصّحیح وَالْفاسد وَالْحق وَالْباطل وَالصّواب وَالْخَطَاءِ؛ و هو کلامه فی الْقضایا وَ الْحکومات وَ تدابیر الْملک وَالْمشوُرات.

و عن علی بن ابی طالب، هو قوله: اَلْبیّنَةُ عَلَی الْمدّعی وَالْیمین عَلَی المدّعی علیه. و هو من الْفَصل

---

۸۳. رک: مسگرنژاد، «خواجه یوسف همدانی و آثار او» معارف، دورهٔ هفدهم، شمارهٔ ۲، مرداد ـ آبان ۱۳۷۹ (شمارهٔ پیاپی ۵۰)، ص ۹۰.

بین الْحَقّ وَالْباطل. و یدخل فیه قول بعضهم، و هو قوله «امّا بعد»؛ لِأَنَّه یفتتح إذا تکلّم فی الْأمر الّذی لَهُ شأْن بذکر اللّه و تحمیده. فاذا أراد أن یخرج إلی الْغَرَضِ الْمسوق إلیه، فَصَلَ بینه و بین ذکر اللّه بقوله «امّا بعد». وَ یجوز أن یراد الْخطاب الْقصد الّذی لیس فیه اختصار مُخِلّ و لااشباع مُمِلّ؛ و منه ما جاء فی صفة کلام رسول اللّه ـ ﷺ: فصلٌ لانذر وَلاَ هَذَر.[۸۴]

در تفسیر روضة الجنان ابوالفتوح رازی، علاوه بر موارد قبلی در تعریف «فصل الخطاب» آمده است:

... عبداللّه عباس گفت: بیان سخن خواست. عبداللّه مسعود و حسن و مقاتل گفتند: علم احکام و قضایا و کارگزاردن، تا در هیچ حکم فرو نمانَدی. امیرالمؤمنین علی ـ علیه الصلوة والسّلام: فصل الخطاب این بود که او را بگفتند که مدّعی را بیّنت باید و مدعی علیه را سوگند. کعب الاحبار هم این سخن گفت که، شهود و ایمان است. بعضی دگر گفتند: آن که او در سخن گفتی «امّا بعد»؛ و اوّل کسی که این بگفت داود بود.[۸۵]

در کشف الاسرار نیز عین موارد پیشین به صورت گزیده آمده است:

... الشهود علی المدّعی و الیمین علی المدّعی علیه و ذلک لِأنّ کلام الخصوم ینقطع و ینفصل به. و قیل: فصل الخطاب هو قول الانسان بعد حمدللّه و الثناء علیه، «امّا بعد»، اذا أراد الشروع فی کلام؛ و اوّل من قال داود ـ علیه‌السلام. و قال مقاتل؛ فصل الْخطاب علم‌الْحکم وَالْبصر بالْقَضاء.[۸۶]

در علم کلام و فلسفهٔ اسلامی نیز این اصطلاح شناخته است؛ بحث در مناط اعتبار و حجیّت علم را وجههٔ نظر اصلی خود قرار می‌دهد. چون انسان دارای شیوه‌های مختلف شناسایی است، دربارهٔ هر کدام از آنها بحث انتقادی جداگانه‌ای می‌توان کرد. مثلاً، دربارهٔ ادراک حسّی و ادراک عقلی: آنان که به اصلات عقل معتقدند، مانند دکارت، معتقدند که: اصول عقل که قوانین

---

۸۴. رک: تفسیر کشاف زمخشری، در ۴ جلد، دارالکتاب بیروت، بی‌تا؛ ج ۴، ص ۸۰.

۸۵. رک: ابوالفتوح رازی، تفسیر روض‌الجنان، به اهتمام دکتر یاحقّ و دکتر ناصح، در ۲۰ جلد، آستان قدس رضوی، ج ۱۶، ص ۲۶۳.

۸۶. رک: رشیدالدین ابوالفضل، تفسیر کشف‌الاسرار میبدی، به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت، در ۱۰ جلد و یک جلد فهارس، امیرکبیر، تهران، ج ۵، ۱۳۷۱؛ ج ۸، ص ۳۳۳.

اذهان است، قوانین اعیان نیز هست، و نه فقط برای فاعل شناسایی، بلکه برای متعلّق شناسایی نیز معتبر است. ولیک قائلان به اصالت معنی، همچون کانت، می‌گویند: عقل فقط مناط قوانین تصورات و اذهان است، نه قوانین اشیاء و اعیان (قدر اعتبار اصول عقلانی نسبی است). در باب مسألهٔ ادارک در عرفان اسلامی (استدلالی) بحثهای عمیق‌تری شده است.[۸۷]

اکنون با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان وجه تسمیهٔ کتاب فصل الخطاب را دریافت، و آن نزدیک به بیانی است که زمخشری در کشاف آورده است: «... الّذی یفصل بین الصّحیح و الفاسد و الحق و الباطل و الصّواب و الخطاء ...». عنوان کامل کتاب هم فصل الخطاب لوصل الأحباب الفارق بین الخطاء و الصّواب است.

بحث در کلیّت محتوای کتاب

خواجهٔ پارسا می‌خواهد تا در این کتاب مسائل اصلی مورد اختلاف میان فرق مختلف عامّه از یک سو و عامّه با خاصّه از دیگر سو را با بهره‌گیری از معتبرترین اسناد و کتب (اغلب عامّه) به مرحلهٔ فیصل الخطاب، و ایقان در عقیده و اندیشه هدایت کند.

این گونه کتب و تلاشها در تاریخ فرهنگ اسلام سابقه‌ای طولانی دارد؛ اگر بخواهیم حتی فهرست‌وار نام و کتب کسانی را ارائه دهیم که خواسته‌اند با آوردن استدلال و ارائهٔ اسناد، در مسائل عقلی و نقلی تجدید عهد کنند و علوم دین را احیا نمایند[۸۸]، سخن به درازا می‌کشد. پس با تکیه بر آگاهی اهل علم و تحقیق در این باره، به اشارت به منابعی بسنده می‌کنیم که خواجهٔ پارسا مستندات خود را از آنها اخذ کرده است.

کتاب فصل الخطاب در خطبة الکتاب و ۸ فصل و یک مؤخّره تدوین شده است. اصل

---

۸۷. رک: غلامحسین دینانی قواعد کلّی فلسفی در فلسفهٔ اسلامی، در ۴ جلد، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲؛ برگرفته از پل فولکیه، فلسفهٔ عمومی، ترجمهٔ یحیی مهدوی، خوارزمی، ص ۱۹۰، ۱۹۳؛ و ملّامحسن فیض کاشانی، اصول المعارف، با همت استاد سیدجلال‌الدّین آشتیانی، چاپ جدید دانشکدهٔ الهیّات مشهد، ص ۲۳ و ۲۴، دربارهٔ آیهٔ نور، و بحث دربارهٔ علم، نور و وجود که می‌فرماید: کّل ما یقع به الادراک لیس الاّ نور.

۸۸. در این مفهوم حدیثی از پیامبر اسلام روایت شده است که: ان اللّه بعث علی رأس کلّ مائة من یجدّد هٰذه الامّة أمْرَ دینِها، که جلال‌الدّین عبدالرحمن سیوطی در آغاز خطبةالکتاب جامع الصّغیر می‌آورد و علّامه عبدالرؤوف مناوی در شرح جامع الصّغیر (چاپ دارالمعرفة، بیروت، ۱۳۹۱ هجری قمری / ۱۹۷۲ میلادی، ج ۱، ص ۱۰، ۱۱ و ۱۲) اقوال مختلف را دربارهٔ مجدّدین آورده است.

متن ـ که همان ۸ فصل بحث‌انگیز و مورد منازعهٔ زمان خواجهٔ پارساست ـ در ذیل این هشت عنوان کلی نگاشته شده است:

۱. در بیان علوم صوفیه و شرح کلمات آنان، از صفحهٔ ۳ تا ۱۰۱

۲. الصّراط المستقیم، از صفحهٔ ۱۰۳ تا ۲۲۵

۳. رؤیت و معرفت، از صفحهٔ ۲۲۶ تا ۳۸۰

۴. معجزات و کرامات، از صفحهٔ ۳۸۱ تا ۳۹۴

۵. عقوبات، از صفحهٔ ۳۹۵ تا ۴۱۲.

۶. در بیان اهل ملامت، از صفحهٔ ۴۱۳ تا ۴۵۸.

۷. فضایل خلفا و اهل‌بیت، از صفحهٔ ۴۵۹ تا ۶۰۰.

۸. در بیان احوال اقطاب، از صفحهٔ ۶۰۱ تا ۶۹۵.

۹. خاتمه در بیان روش خواجگان و شمایل خواجه عبدالخالق غجدوانی، ص ۶۹۶ تا آخر کتاب.

آنچه در بادی امر به ذهن می‌رسد، ترتیب قرار گرفتن عنوانهاست که ظاهراً هر یک مقدّمهٔ تالی خود است؛ اندیشه‌های حاکم در خراسان آن زمان ـ در مراکز علمی بخارا و سمرقند و هرات (سه مرکز مهم علمی در شرق ممالک اسلام) ـ و وجود علما و اندیشمندان و مکاتیب متنوع در شریعت و طریقت، به‌صورت ریشه‌دار در خاندان‌ها، و میزان اعتبار و اهمّیّت هر مکتب و خاندان در جریان امور مردم و حکومت‌ها: این ضرورت را (ضرورت بحث و منازعه در مسائل فوق‌الذّکر) عینیّت می‌بخشد. خواجهٔ پارسا با توجه به اصالت خاندان و اعتبار شخصی از حیث شروع و شیوع طریقت خواجگان راه سلف خود، خواجهٔ نقشبند را ادامه می‌دهد. احتمال بسیار بعید این است که خواجه از طرف مجامع حکومتی مأمور تدوین چنین مجموعه‌ای شده باشد.

دربارهٔ علمایی که در مسیر شریعت یا طریقت، در امور حکومتی نیز دخالت مستقیم داشته‌اند، می‌توان در این باره کتابی فراهم آورد؛ از جمله ابوحامد غزّالی[۸۹] و صاحب

---

۸۹. مثلاً، امام ابوحامد غزالی خود در المنقذ من‌الضّلال به اهتمام الدّکتور عبدالحلیم، محمود، شیخ الأزهر، طبع دارالکتب، الطبعة الثانیة (۱۹۸۵ م، ص ۱۱۴) می‌گوید: ثمّ اتّفق: أن ورد علی أمرٍ جازمٍ من حضرة الخلافة بتصنیف کتاب یُکشف عن حقیقة مذهبهم فلم یسعنی مدافعته، و صار ذلک مستحثاً بِنْ خارج ضمیمة الباعث الاصلی من الباطن. فابْتَدعت بطلب کتبهم و جمع مقالاتهم... (مراد تعلیمیّه یا اسماعیلیه).

عوارف المعارف. هم علمایی که از قدیم گردن به سلوک با حکومت کج نکرده‌اند، اغلب با آزار و محن روبه‌رو بوده‌اند، برای نمونه سفیان ثوری[90]، عبدالرحمن اوزاعی و حسین بن منصور و عین‌القضاة همدانی و ده‌ها عالم و عارف دیگر.

هر چند متن فصل الخطاب در ۸ فصل آمده، موضوعات و سؤالات مطرح‌شده و بحث‌ها آن‌چنان به‌هم متصل‌اند که گویی کتاب فصل الخطاب خطبه‌ای است بلند برای اتمام حجّت در تمام موارد مناقشه و اختلاف فرق و مذاهب در زمان خواجهٔ پارسا. روح غالب بر کتاب بهره‌گیری از سخن علمای بزرگی است که در مسائل تفسیر، فقه و اصول، کلام، رجال، تصوّف و رجال صوفیه، حدیث، اخلاق و ادب، سیره و شمایل، لغت و معانی دارند با اعتباری انکارناپذیر و مورد قبول و استناد همهٔ فِرَق و گروه‌ها در زمان خواجه است.

پویایی اندیشه در فصل الخطاب

خواجه محمّد پارسا در تدوین کتاب فصل الخطاب از یکصدوبیست و اندی منبع شناخته و ناشناخته (در امروز) به صورت مستقیم یا با نقل به معنی بهره گرفته تا به هدف علمی خود برسد، و تا حدّ امکان از آوردن آرای خود و معاصران و هم مسلکان پرهیز کرده است.

نخست به انواع گوناگون این منابع، که اغلب آنها برای اهل تحقیق شناخته است، نظر می‌کنیم.

۱. تفسیر (۱۲ عنوان)؛ ۲. حدیث (۱۲ عنوان)؛ ۳. فقه و اصول (۲۲ عنوان)؛ ۴. کلام (۱۳ عنوان)؛ ۵. تصوّف و عرفان (۲۹ عنوان)؛ ۶. تاریخ و تاریخ تصوّف (۹ عنوان)؛ ۷. رجال حدیث و صوفیه (۹عنوان)؛ ۸. اخلاق و ادب (۶عنوان)؛ ۹. سیره و شمایل (۴عنوان)؛ ۱۰. لغت و معانی (۴عنوان)؛ ۱۱. اشعار علمی و تعلیمی (۳عنوان)؛ ۱۲. اشاره به کتب انبیا (۳عنوان).

فهرست تفصیلی منابع او[91] بدین قرارند:

---

۹۰. برای نمونه رک: تاریخ بغداد، خواجه عبداللّه انصاری، ج ۹، ص ۱۵۰، ۱۶۴ و ۱۷۵؛ و خواجه عبداللّه انصاری، طبقات الصوفیة، ص ۶۸.

۹۱. در مورد تک تک عناوین کتب در «تعلیقات» توضیح مختصری را براساس ترتیب صفحات متن آورده‌ایم.

۱. تفسیر

۱. احقاق، از امام شهید، ناصر الملّة والدّین، ابوالقاسم یوسف بن محمّد الحسنی المدینی السّمرقندی (متوفّی بعد از سال ۵۴۹ هـ ق).

۲. انوار التّنزیل، از عبدالله بن عمر بن محمد بن علی (بیضاوی) (متوفّی به سال ۶۸۵ یا ۶۹۱ هـ ق).

۳. بحرالحقایق، از نجم الدّین رازی (ابوعبدالله محمد بن عمر ...)؛ (۵۴۳ یا ۵۴۴ـ۶۰۶ هـ ق).

۴. تفسیر کبیر، از نجم الدّین رازی (ابوعبدالله محمد بن عمر ...)؛ (۵۴۳ یا ۵۴۴ـ۶۰۶ هـ ق).

۵. حدایق الحقایق، از تاج الدّین سجاوندی (محمّدبن طیفور) (متوفّی به سال ۵۶۰ هـ ق).

۶. حقایق التّفسیر، از ابوعبدالرّحمن سلمی (۳۲۵ یا ۳۳۰ـ۴۱۲ هـ ق).

۷. کشّاف، از جارالله زمخشری (۴۶۷ـ۵۳۸ هـ ق).

۸. شرح کشّاف، از شرف الدّین حسین طیّبی (متوفّی به سال ۷۴۳ هـ ق).

۹. الکشف و البیان فی تفسیر القرآن، از ابواسحق، احمد بن محمد نیشابوری، ثعلبی (متوفّی به سال ۴۲۷ هـ ق).

۱۰. عین المعانی، از محمّد بن طیفور سجاوندی (متوفّی به سال ۵۶۰ هـ ق).

۱۱. لطایف الاشارات، از امام قشیری (۳۷۶ـ۴۶۵ هـ ق).

۱۲. معالم التّنزیل، از امام ابومحمد بغوی (حسین بن مسعود، الفرّاء) (متوفّی در حدود ۵۰۰ هـ ق).

۲. حدیث

۱. سنن، از ابوداود (سلیمان بن اشعث) (۲۰۲ـ۲۷۵ هـ ق).

۲. سنن، از ترمذی (ابوعیسی بن محمد بن عیسی ...) (۲۰۹ـ۲۷۹ هـ ق).

۳. جامع الصّحیح، از بخاری (ابوعبدالله محمّد بن ابی الحسن اسماعیل بن ابراهیم ...) (۱۹۴ـ۲۵۶ هـ ق).

۴. شرح صحیح بخاری، از عبدالله بن محمّد بن امرویه کرمانی (۴۵۷ـ۵۴۳ هـ ق).

۵. شرح صحیح بخاری، از امام عفیف الدّین کازرونی (متوفّی به سال ۷۵۸ هـ ق).

۶. الموطّأ از مالک بن انس (۹۵ـ۱۷۹ هـ ق).

۷. مصابیح السنّة، از الامام بغوی (حسین بن مسعود الفرّاء) (متوفّی در حدود سال ۵۰۰ هـ ق).

۸. اربعین حدیث، از امام تاج‌الدّین خدابادی بخاری (متوفّی به مدینة، به سال ۵۰۱ هـ ق).

۹. جامع الأصول فی احادیث الرّسول، از ابن‌اثیر (ابوالسّعادات مجدالدّین) (۵۴۴ـ۶۰۶ هـ ق).

۱۰. شرح السّنة، از امام ابومحمّد بغوی؛ شرح از علاءالدّولهٔ سمنانی؛ (متوفّی به سال ۷۳۵ هـ ق).

۱۱. النّهایة فی غریب الحدیث، از ابن‌اثیر (ابوالسّعادات، مجدالدّین) (۵۴۴ـ۶۰۶ هـ ق).

۳. فقه و اصول

۱. البیوع، از امام شیبانی (محمّد بن حسن بن فرقد) (۱۳۲ـ۱۸۹ هـ ق).

۲. عبادات، از امام شیبانی (محمّد بن حسن بن فرقد) (۱۳۲ـ۱۸۹ هـ ق).

۳. قنیة الفتاوی، از ابوسلیمان دارانی (متوفّی به سال ۲۱۵ هـ ق).

۴. نوادر الاصول، از حکیم ترمذی (محمّد بن علی) (۲۰۵ـ۳۱۸ هـ ق).

۵. الاسرار، از امام قاضی ابوزید (عبیداللّه‌بن عمربن عیسی الدّبوسی الحنفی) (۳۶۷ـ۴۳۰ هـ ق).

۶. الامدا الأقصی، از امام قاضی ابوزید (عبیداللّه بن عمر بن عیسی الدّبوسی الحنفی) (۳۶۷ـ۴۳۰ هـ ق).

۷. شرعة الاسلام، از محمدّ بن ابی‌بکر فقی (معروف به امام‌زاده) (۴۹۱ـ۵۷۳ هـ ق).

۸. الهدایة، از برهان الدّین مرغینانی (متوفّی به سال ۵۹۳ هـ ق).

۹. شرح الهدایة، از برهان الدّین مرغینانی (متوفّی به سال ۵۹۳ هـ ق).

۱۰. شرح الهدایة، از ارتوجی (؟) (نامعلوم).

۱۱. النوادر در فقه و اصول، از (؟) (نامعلوم).

۱۲. معانی الاخبار یا بحرالفواید، از کلابادی (ابوبکر محمّد) (متوفّی به سال ۳۷۰ هـ ق).

۱۳. عقودالعقاید، از سعیدالدّین محمّد بن ابی‌بکر مفتی بخاری (معروف به امام‌زاده) (۴۹۱ـ۵۷۳ هـ ق).

۱۴. کافی (شرح الهدایة)، از (؟) (نامعلوم).

۱۵. الکشف لمشکل الصحیحین، ابن جوزی (۵۱۰ـ۵۹۷ هـ ق).

۱۶. المعتقد، از نجم‌الدّین نسفی (صاحب عقاید النّسفیة) (۴۶۱ـ۵۳۷ هق).

۱۷. عمدة‌العقاید، از حافظ‌الدّین ابوالبرکات نسفی (متوفّی به سال ۷۱۰ هق).

۱۸. المصفی، از حافظ‌الدّین ابوالبرکات نسفی (متوفّی به سال ۷۱۰ هق).

۱۹. المحرّر، از امام یافعی (عفیف‌الدّین عبداللّه بن اسعد) (۷۰۰ـ۷۶۸ هق).

۲۰. مناسک، از امام حصیری (محمود بن احمد) (۵۴۶ـ۶۳۶ هق).

۲۱. مناسک، از جمال‌الدّین ستاجی، به فارسی (؟) (نامعلوم).

۲۲. مختصر مناسک حجّ، از حافظ‌الدّین محمّدالخالدی الاوشی (؟) (نامعلوم).

۴. کلام

۱. الجام العوام فی علم الکلام، از ابوحامد غزّالی (۴۵۰ـ۵۰۵ هق).

۲. المنقذ من الضّلال، از ابوحامد غزّالی (۴۵۰ـ۵۰۵ هق).

۳. المقصد الاسنی فی شرح اسماء اللّه الحسنی، از ابوحامد غزّالی (۴۵۰ـ۵۰۵ هق).

۴. التقویم لِلْأدلّة، از امام ابوزید دبّوسی (۳۶۷ـ۴۳۰ هق).

۵. الموافقه، از ابن‌سمان (ابوسعد اسماعیل بن علی بن الحسین) (متوفّی به سال ۴۵۵ هق).

۶. خلاصة‌الموافقه، از علّامه زمخشری (۴۶۷ـ۵۳۸ هق).

۷. بدایة‌الکلام، از صابونی (نورالدّین احمد بن محمود البخاری) (متوفّی به سال ۵۸۰ هق).

۸. زادالمعاد، از امام فخر رازی (۵۴۳ـ۶۰۶ هق).

۹. المباحث‌المشرقیّة، از امام فخر رازی (۵۴۳ـ۶۰۶ هق).

۱۰. المحصّل، از امام فخر رازی (۵۴۳ـ۶۰۶ هق).

۱۱. بیان‌الاعتقاد، از خواجه ابوالقاسم (اسحق بن محمّد...) حکیم سمرقندی (متوفّی به سال ۳۴۲ ه).

۱۲. عمدة‌الکلام، از عبداللّه بن احمد نسفی (حافظ‌الدّین، ابوالبرکات) (متوفّی به سال ۷۱۰ هق).

۱۳. رشف‌النصایح الایمانیّة، از شهاب‌الدّین سهروردی (ابوحفص) (۵۳۹ـ۶۳۲ هق).

۵. تصوّف و عرفان

۱. التعرف، از کلابادی (ابوبکر محمّد) (متوفیّ به سال ۳۸۰ هـ ق).

۲. قوت القلوب، از ابوطالب مکّی (متوفیّ به سال ۳۸۶ هـ ق).

۳. حلیة الأولیاء از حافظ ابونعیم اصفهانی (۳۳۶ـ۴۴۰ هـ ق).

۴. نحو القلوب، از امام قشیری (۳۷۶ـ بعد از سال ۴۶۵ هـ ق).

۵. کشف المحجوب از هجویری (متوفیّ بعد از سال ۴۶۵ هـ ق).

۶. رسالهٔ قشیریه، از امام ابوالقاسم قشیری (۳۷۶ـ۴۶۵ هـ ق).

۷. شرح تعرف، از مستملی بخاری (متوفیّ به سال ۴۳۴ هـ ق).

۸. احیاءالعلوم، از ابوحامد غزالی (۴۵۰ـ۵۰۵ هـ ق).

۹. کیمیای سعادت، از ابوحامد غزّالی (۴۵۰ـ۵۰۵ هـ ق).

۱۰. مشکات الانوار، از ابوحامد غزّالی (۴۵۰ـ۵۰۵ هـ ق).

۱۱. الذخیرة فی علم البصیرة، امام احمد غزالی (متوفیّ به سال ۵۲۰ هـ ق).

۱۲. لباب الاحیاء، اصل از امام ابوحامد غزالی، تلخیص از احمد غزالی (متوفیّ به سال ۵۲۰ هـ ق).

۱۳. منهاج، از امام هجویری (صاحب کشف المحجوب در اثبات صحّت حال حسین بن منصور حلّاج)؟.

۱۴. عوارف المعارف، از شهاب الدّین سهروردی (ابوحفص) (۵۳۹ـ۶۳۲ هـ ق).

۱۵. کلمات قدسیه و منازل السالکین، از یوسف همدانی (ابویعقوب) (۴۴۱ـ۵۳۵ هـ ق).

۱۶. «عجایب القلب»، فصلی از فصول احیاءالعلوم امام ابوحامد غزّالی (۴۵۰ـ۵۰۵ هـ ق).

۱۷. تحفة البررة فی اجوبة المسائل العشرة، از مجدالدّین بغدادی (مقتول به سال ۶۱۶ هـ ق).

۱۸. آداب المریدین، از ابوالنجیب سهروردی.

۱۹. اعلام الهدی و عقیدة أرباب التقی، از ابوحفص عمر بن محمّد سهروردی (۵۳۹ـ۶۳۲ هـ ق).

۲۰. منازل السائرین، از خواجه عبدالله انصاری (۳۹۶ـ۴۸۱ هـ ق).

۲۱. شرح منازل السائرین از کمال الدّین عبدالرّزاق کاشانی (متوفیّ ۷۳۵ هـ ق).

۲۲. فتوحات مکیه، از محیی الدّین ابن عربی (۵۶۰ـ۶۳۸ هـ ق).

۲۳. مرصادالعباد، از نجم‌الدّین دایه (ابوبکربن شاهاور رازی)؛ (۵۷۰ـ زنده تا سال ۶۵۳).

۲۴. معارف، احتمالاً از صیّادی رفاعی (متوفّی به سال ۶۷۰ هق).

۲۵. ترجمهٔ عوارف‌المعارف (مصباح الهدایة)، از عزالدّین محمود کاشانی (متوفّی به سال ۷۳۵ هق).

۲۶. کرامات الاولیاء، نجم‌الدّین ابوالبرکات نَسَفی (متوفّی به سال ۷۱۰ هق).

۲۷. العروة لأهل الْخلوة والْجلوة، از شیخ علاءالدّولهٔ سمنانی (۶۵۹ـ۷۳۶ هق).

۲۸. رسالات، از شیخ علاءالدّولهٔ سمنانی (۶۵۹ـ۷۳۶ هق).

۲۹. قدسیه، از کلمات خواجه یوسف همدانی (و سایر رسالات او)

۶. تاریخ و تاریخ تصوّف

۱. عیون الأخبار، ابن‌قتیبة دینوری (۲۱۳ـ۲۷۶ هق).

۲. تاریخ بخاری (احتمالاً همان کتاب التّاریخ فی رجال الحدیث)، از ابواسماعیل بخاری (۱۹۴ـ۲۵۶ هق).

۳. تاریخ الصوفیه، احتمالاً از ابوعبدالرّحمن سلمی، (متوفّی به سال ۴۱۱ هق).

۴. تاریخ مشایخ الصوفیه، از ابوعبدالرّحمن سلمی (متوفّی به سال ۴۱۱ هق).

۵. تاریخ ابن‌جوزی، المنتظم، مرآت الزّمان (۵۱۰ـ۵۹۷ هق).

۶. المغرب فی ذکر بلاد افریقا و مغرب، از ابوعبید عبداللّه‌بن عبدالعزیز بن محمّد بن ایّوب بکری، وزیر (۴۳۲ـ۴۸۷ هق).

۷. تاریخ الکامل، از ابن‌اثیر جزری (عزالدّین) (۵۵۵ـ۶۳۰ هق).

۸. تاریخ امام یافعی (مرآت الزمان ...) از ابومحمّد عبداللّٰه بن اسعد (۶۹۸ـ۷۸ هق).

۹. فردوس الاخبار از حافظ شیرویة بن شهردار بن شیرویه (دیلمی) (۴۴۵ـ۵۰۹ هق).

۷. رجال حدیث صوفیه

۱. تاریخ بخاری (احتمالاً همان: التاریخ فی رجال الحدیث است)، ابواسماعیل بخاری (۱۹۴ـ۲۵۶ هق).

۲. اسماء الصّحابة، از ابن‌منده اصفهان (یحیی بن عبدالوهّاب) (۴۳۴ـ۵۱۲ هق).

۳. الانساب، از سمعانی (عبدالکریم بن محمّد) (۵۰۶ـ۵۶۲ هق).

۴. اخبار الصّحابه (اسدالغابة فی معرفة الصّحابة)، از ابن‌اثیر (عزالدّین صاحب الکامل) (۵۵۵ـ ۶۳۰ هق).

۵. شجره، از ابونصر نقیب بخاری (متوفّی به سال ۴۰۵ هق).

۶. طبقات‌الصوفیه، از ابوعبدالرّحمن سلمی؛ (۳۳۰ـ۴۱۲ هق).

۷. کتاب‌المذیل (احتمالاً همان تاریخ رجال)، از ابوسعد سمعانی (۵۰۶ـ۵۶۲ هق).

۸. تهذیب‌الأسماء، از نواوی (محیی‌الدّین، ابوزکریا، یحیی بن شرف) (۶۳۱ـ۶۷۷ هق).

۸. اخلاق و ادب

۱. ادب القاضی، احتمالاً از ابوالحسن علی بن محمّد ماوردی (۳۶۴ـ۴۵۰ هق).

۲. ربیع الابرار، از زمخشری (جاراللّه) (۴۶۷ـ۵۳۸ هق).

۳. صحاح، از ابونصر اسماعیل جوهری (متوفّی به سال ۳۸۳ یا ۳۹۳ هق).

۴. المبسوط و شرح آن، از شمس‌الأئمّة سرخسی (متوفّی به سال ۴۶۸ یا ۴۸۳ هق).

۵. مفتاح، از سکّاکی (سراج‌الدّین یوسف بن ابی‌بکر) (۵۵۵ـ۶۲۶ هق).

۶. المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر، از ابن‌اثیر (ابوالفتح نصراللّه) (۵۵۸ـ۶۳۷ هق).

۹. سیره و شمایل

۱. حلیة النّبی (احتمالاً از خرگوشی، ابوسعد!).

۲. دلایل النبوة، از ابوالعباس جعفر بن محمّد مستغفری (۳۵۰ـ۴۳۲ هق).

۳. شمایل النّبی، از ترمذی (محمّدبن عیسی، صاحب سنن) (۲۱۰ـ۲۷۹ یا ۲۷۰ هق).

۴. فی ذکر احوال المصطفی من المبدأ الی المنتهی، از عفیف‌الدّین کازرونی به فارسی (متوفّی به‌سال ۷۵۸ هق).

۱۰. لغت و معانی

۱. النّوادر در لغت (این کتاب به قلم چند مؤلف آمده است).

۲. المعجم الکبیر، از ابوالقاسم طبرانی (۲۶۰_۳۶۰ هق).

۳. المبسوط، از شمرالائمّة سرخسی (متوفّی به سال ۴۸۳ یا ۴۸۶ ه).

۴. الاساس (اساس البلاغة)، از زمخشری (جاراللّٰه) (۴۶۷_۵۳۸ هق).

۱۱. اشعار علمی و تعلیمی

۱. الدّر المنضّد فی جیدالملاح، سرودهٔ یافعی (۷۰۰_۷۶۸ هق) در شأن حلّاج.

۲. شرح قصیدهٔ شاطبیة، از ابومحمّد، ابوالقاسم بن خلف بن فیر (۵۳۸_۵۹۰ ه).

۳. شرح اللآلی الفریدة (شروح متعددی دارد).

۱۲. اشاره به کتب انبیاء

۱. انجیل.

۲. تورات.

۳. کتاب دانیال نبی.



یکی از ممیّزه‌های هر صاحب اندیشه‌ای «حسن انتخاب» اوست از مجموع معارف گذشته و «طرح» پرسش؛ همان نکته‌ای که اندیشمندان معاصر نیز به آن وقوف یافته‌اند.

خواجهٔ پارسا نخست از کتبی بهره می‌گیرد که ارزش و اعتبار آنها و مؤلّفان آنها در گذشت زمان تثبیت شده است، و اگر نتوان گفت روایت آنان مثل روایت کلام وحی است، می‌شود گفت که قریب به آن است، مانند روایت از سنن و صحیحین و موطّأ و التّعرف، قوت القلوب و طبقات سلمی و...

طرح پرسش بدون وجود خلأهای فکری حاد در جامعه که موجب اتّحاد یا اختلاف مردم می‌شوند، غیر ممکن اگر نباشد، بسیار مشکل است. به عبارتی، مسائلی در جامعه به صورت باورهای اساسی مردم در آمده‌اند که نمی‌بایست. مثلاً، اختلاف عقیده‌های حادّ کلامی و فرقه‌ای موجود در قرنهای ۸ و ۹ هق، که گاهی فشارها را خواسته‌های مردمی،

همچون سیلی می‌شکافد و می‌برد؛ و نهضت‌هایی تندرو ایجاد می‌کند که باز نامعقول‌اند و تکیه بر مواردی دارند که چندان با اصول اوّلیهٔ اسلام هماهنگ نیست.

امّهات موضوعات مورد بحث در منابع مورد استفادهٔ خواجهٔ پارسا و مؤلّفان آنها و مکاتب هر یک خود مستلزم تألیف کتابی علیحده است؛ در قسمت تعلیقات تا حدی به این مهم توجّه شده است.

یکی دیگر از ویژگیهای ارزندهٔ این کتاب، که آن را در روایت اخبار بزرگان در حدّ کتب معتبر حدیث قرار می‌دهد، آوردن معنعنات است، یعنی ذکر نامهای تفصیلی سلسله (معنعن). بر اهل تحقیق پوشیده نیست که، مثلاً، در تعیین هویّت یک فرد در واسطه‌های خبری و فرهنگی، به سبب ذکر نام و نام پدر و کنیه، تا چه حدّ حسّاسیت و دقّت لازم است. البتّه در کتب اصلی و قدیم صوفیه از قبیل قوت القلوب و عوارف المعارف این شیوه رعایت شده است ولی نه با این دقّت و آگاهی. مثلاً خواجهٔ پارسا در ضمن کتاب به تدریج نام عده‌ای از رجال (حدیث، تفسیر، عرفان ...) و کتب آنان را به اختصار معرفی می‌کند. برای نمونه، در صفحات ۴۰۵ تا ۴۰۸ در روایتی از امام المستغفری، که در صفحات قبل ـ ۳۸۴ و ۴۰۸ ـ کتابش، دلایل النبوة و کرامات الاولیاء، و خود او را با آوردن نام مفصل (ابوالعبّاس جعفر بن محمّد بن المعتزّ ابن المستغفر بن الفتح بن ادریس، المطوعی، المستغفری، النّسفی) معرفی کرده و تاریخ تولّد و وفات او را (۳۵۰ـ۴۳۱ هق) با اسناد دقیق نشان داده است، با آوردن سلسلهٔ راویان (عبدالواحد بن رفید، بحیر بن النّضر، ابا حفص) نشان می‌دهد. گاهی که امر بر او قاطع نیست، با استفاده از کلمهٔ «یقول» مطلب را روایت می‌کند.

خواجهٔ پارسا در ضمن معرفی غیر مستقیم حافظ‌الدّین کبیر بخاری (محمود بن محمد بن داود الأفشنجی اللؤلوئی، ح ۶۲۷ـ۶۷۱ هق) که جدّ اعلای اوست؛ با ظرافت خاصّی شیوه‌ای را که حافظ‌الدّین کبیر در تألیف کتاب بیان‌الاعتقاد پیش‌گرفته و آن را با صراحت در آغاز اثرش آورده است، چون موردقبول اوست، نقل می‌کند: «... تبرّک کردم به الفاظ مشایخ بزرگ، چون: خواجه امام زاهد صفّار بخاری، شیخ ابو معین نسفی، مولانا نجم‌الدّین عمر نسفی و خواجه امام نورالدّین صابونی و مولانا شمس‌الأئمّة کردیزی؛ و به الفاظ استادان خویش ـ رحمهم الله ـ به زبان فارسی بی تکلّف عبارت، چنان که فهم جملهٔ عوام برسد، نسخه جمع کردم در بیان مذهب سنّت و جماعت ...».

در روایت فوق، نخست مخاطب را از اعتبار کتاب بیان‌الاعتقاد ـ که امروزه جز نامی از آن، آن هم احیاناً فقط در این کتاب، نمانده است ـ آگاه می‌کند و اعتبار سخن را با نامهایی معتبر پیوند می‌زند که صاحب کتاب بیان‌الاعتقاد بر آنان تکیه کرده است.[92]

روش خواجهٔ پارسا در نقل مطالب

برای نشان دادن تنوع روش خواجهٔ پارسا در نقل مطالب از کتب مرجع، نمونه‌های زیادی می‌توان ارائه داد، که از هر یک به ذکر مثالی بسنده می‌کنم:

الف) نقل کل مطلب: خواجهٔ پارسا در پاره‌ای موارد به ضرورت خاص و به سبب اهمیّت منبع خود، مطالبی را بدون جرح و تعدیل نقل می‌کند. این شیوه را بیشتر از همه در مورد آثار امام ابوحامد غزّالی، علی‌الخصوص کتاب مشکوة‌الانوار، به کار گرفته است. بعد از امام ابوحامد، بیشترین مثالها را از کتابهای کشف‌المحجوب قشیری، شرح‌التعرف، کتاب‌التّعرف و ترجمهٔ عوارف‌المعارف (مصباح‌الهدایة) نقل کرده است. او از کتب رجال و رجال تصوّف بیشتر از همه از تاریخ مشایخ صوفیه و طبقات‌المشایخ سلمی و کتاب‌الانساب سمعانی، تاریخ امام یافعی، نقل مستقیم کرده و ضمناً نویسندگان هر یک را معرفی کرده است. در بین کتب حدیث بیشتر از همه از جامع‌الاصول ابن‌اثیر (ابوالسعادات) و شرح‌السّنة امام بغوی به صورت مستقیم نقل می‌کند. از سایر کتبی که فهرست آنها ارائه شده نیز کم یا زیاد گاهی مطالبی را می‌آورد. خواجه اغلب در نقل مطلب به باب و فصل و عنوان ممیّز کتاب مورد نظر نیز اشاره می‌کند. مثلاً قبلاً کتاب فتوحات مکیّه و مؤلّف آن را معرفی کرده است و بعد، در صفحات دیگر می‌آورد:

«... قال ـ ﷺ : فی باب السادس و السّتون و ثلاثمائة، فی معرفة منزل وزراء المهدی ـ رضی الله عنهم ـ فی آخر الزّمان الّذی بشّر به رسول الله ـ صلی الله علیه وسلّم؛ و هذا الباب من ابواب الفصل الرّابع فی المنازل؛ و کان هذا الباب فی الدّفتر الثامن مِنَ النسخة المکتوبة فی اثنی

---

۹۲. رک: متن کتاب حاضر، ص ۲۶۵ و ۲۷۰.

عشر دفتراً؛ و هذه النّسخة منقولة من النّسخة المکتوبة بخطّ المؤلّف فی سبعة وثلاثین دفتراً...»[93]

در نقل مطلب از جامع الاصول نیز با آوردن حروف (خ، م، ت)، که در تبویب کتب مفصل رایج بوده است، برای سهولت دست‌یابی به اصل منابع همین کار را، نقل می‌کند.[94] همین چند نمونه برای تبیین شیوهٔ پارسا از جهات مختلف، علی‌الخصوص کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی کتب خطّی، که ارزش و کمیابی آن بر اهل علم و تحقیق پوشیده نیست کفایت می‌کند.

ب) آوردن مطالب به صورت خلاصه: یکی از مشکلات در نقل از کتب دیگران، خلاصه کردن مطالب آن کتاب است، به‌طوری که به اصل اندیشه خدشه‌ای وارد نشود. خلاصه‌نویسی و تبدیل کتب مفصل به مختصر در سیر تاریخ فرهنگ اسلام شیوهٔ علمی شناخته‌ای است. این کار را گاهی خود مؤلّفِ کتابِ مفصل به ضرورتهای خاصّی انجام داده است. به نظر می‌رسد که یکی از دلایل آن مشکل‌بودن تهیه و خرید کتاب مفصّل بوده که طلّاب علوم به ناچار یا خود خلاصه‌نویسی می‌کردند و یا اینکه برای صیانت اصل مطلب خود مؤلّف خلاصه‌ای از کتاب مفصل خود را نیز برای استفادهٔ عموم به دست می‌داده است. به تدریج این کتب خلاصه در مسیر تعلیم و تعلّم جایی برای خود باز کرده و بر اصل کتاب چربیده‌اند. بعدها شارحینی بر این کتب خلاصه شروحی نوشته و به صورت تألیف تازه‌ای عرضه کرده‌اند؛ چنان که اصل کتاب مفصل و مؤلّف آن گاهی از یادها رفته و خلاصه و شارح آن در اذهان عموم جایگزین شده است.

برای نمونه، کتاب منتهی السّؤال وَ العمل فی علمی الاصول والجدل، اثر جمال‌الدّین ابن‌عمر، عثمان بن عمر، معروف به ابن حاجب مالکی (متوفّی به سال ۶۴۶ ه‌ق)، را خود مؤلّف مختصر کرده که به‌نام مختصرالمنتهی، یا بنا به‌مشهور مختصر ابن حاجب شهرت یافته است. این مختصر را قاضی عضدالدّین ایجی (متوفّی به سال ۷۳۴ ه ق) شرح کرده و بعدها دیگران حواشی و تعلیقات زیادی بر آن مختصر نوشته‌اند. از آن جمله حاشیهٔ میرسید شریف جرجانی

---

۹۳. رک: متن کتاب حاضر، ص ۶۵۳.

۹۴. رک: متن کتاب حاضر، ص ۲۲ و ۲۳۷.

(۷۴۰_۸۱۶ ه‍ ق) که الهی اردبیلی (۸۷۰_۹۵۰ ه‍ ق) شارح گلشن راز برین حاشیه تعلیقه زده است.

از کتب تعلیمی نیز به چند نمونه اشاره می‌کنیم: تلخیص تحریر اقلیدس، من لایحضره الفقیه، من لایحضره الطّبیب، التفهیم لاوایل صناعة التنجیم و الفیهٔ ابن مالک در صرف و نحو و نصاب الصّبیان فراهی در لغت و ادب و بیست باب در معرفت اسطرلاب از خواجه نصیر طوسی (که آن را از کتاب مفصّلش با نام صد باب مختصر کرده و مقبول افتاده است).[۹۵]

به نظر می‌رسد که خواجهٔ پارسا در این کتاب خلاصهٔ پاره‌ای از کتب و رسالات را آورده است، که می‌توان از مشکوة‌الانوار غزّالی و احیاناً رسالات خواجه یوسف همدانی مثال آورد.

ج) نقل مطلب با ذکر نام مؤلّف و بدون ذکر نام کتاب: خواجهٔ پارسا در پاره‌ای از موارد، نظر به اعتبار عام آن دانشمند، با لفظ «قال فلان» مطالبی را نقل می‌کند؛ از آن جمله در حدود ۳۷ مورد با عنوان: قال حجّة الاسلام و یا حجّة الاسلام گوید، نقل مطلب می‌کند؛ این موارد گاهی با حدس و قرینه قابل کشف بوده و اغلب به سبب کثرت کتب و شاید از بین رفتن پاره‌ای از آنها غیرقابل کشف مانده‌اند.

د) گاهی مطلبی را با ذکر نام مؤلّف و کتاب نقل کرده است، ولی در چاپ امروزی آن مطلب را نمی‌توان یافت. مثلاً در چهار مورد از ۳۲ موردی که از مشکوة‌الانوار نقل کرده، نقل قولها در چاپ ابوالعلاء عفیفی یافت نشد. این موضوع بسیار اهمّیّت دارد، زیرا نسخهٔ خطّی که در قرن نهم در اختیار خواجهٔ پارسا بوده اعتبارش از کتب چاپ شده از روی این نسخ بیشتر است. در مواردی هم مطالب منقول در فصل‌الخطاب با اصل متن تفاوتهایی دارد. در این مورد هم آنچه خواجهٔ پارسا نظر به اعتبار علمی و سبقت زمانی آورده بر کتب موجود (چاپی یا خطّی) ترجیح دارد.[۹۶] این‌گونه جرح و تعدیل‌ها به مرور زمان بر اثر

---

۹۵. رک: ریحانة‌الادب، ج ۱، ص ۱۶۹؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ۱، ص ۲۹۳؛ الهی اردبیلی، مقدمهٔ شرح گلشن راز، مرکز نشر دانشگاهی.

۹۶. اختلاف ممکن است ناشی از روایت آزاد خواجهٔ پارسا باشد، ولی در اکثر موارد که جملات و گاهی فصولی را عیناً ←

سهل‌انگاری و عدم آشنایی ناسخین و یا اعمال سلیقهٔ آنها حاصل شده است؛ به طوری که مؤلّف بنام کتابی را در ده فصل با ذکر عناوین فصول در مقدمهٔ کتاب تألیف کرده و اکنون در کتاب چاپی فقط هفت فصل موجود است.[97]

این موارد و بررسی آن خود باب جدیدی در علم کتابداری و کتاب‌شناسی و تصحیح انتقادی و علمی متون باز می‌کند که امید است بتوان به مدد امکاناتی که رایانه در اختیار گذاشته است از نو متون کهن را بازشناسی کرد.

ه) یکی دیگر از وجوه ارزشمند این کتاب ذکر و معرفی کتب و نویسندگان و علمایی است که یا امروزه اثری از آنها باقی نمانده یا لااقلّ تاکنون معرفی نشده‌اند؛ و یا اینکه مؤلّف را در هیچ یک از کتب شرح حال رجال نمی‌یابیم و یا اینکه بنده نیافته‌ام.

اینجا مجال شرح و بیان یک‌یک موارد نیست، پس ضمن برشمردن نام کتب و مؤلّفان معرفی شده در فصل الخطاب، به شرح مختصر دو مورد بسنده می‌کنم:

نام کتب و رسالاتی که فقط در این کتاب یافت می‌شوند.

۱. تفسیر فارسی با نام حدائق الحقایق، اثر سجاوندی (تاج الدّین، ابوحنیفه، محمّدبن طیفور سجاوندی) (متوفّی به سال ۵۶۰ هـ ق).

۲. مجموعه مطالبی از ابویعقوب یوسف بن ایّوب همدانی، معروف به خواجه یوسف همدانی (۴۴۱ـ۵۳۵ هـ ق).

←

نقل می‌کند، اختلاف پاره‌ای از کلمات را نمی‌توان نادیده گرفت. «در تعلیقات» به سبب کثرت موارد ارجاعی در هر متن، فقط به یک مورد اشاره‌ای گذرا شده که اگر می‌خواستیم دو متن را در تمام موارد با متون چاپی و یا احیاناً خطّی مقایسه کنیم، خود به‌اندازهٔ حجم کتاب به مطالب اضافه می‌شد ولی دربازنگری مجدّد متونی که در فصل الخطاب قسمتی از آنها آورده شده، بسیار ضرورت دارد، مثلاً در مورد کتب مشکات الانوار و کشف‌المحجوب، و نیز گاهی خواجهٔ پارسا نسخ متعدّدی را در نقل مطلب در اختیار دارد که مثلاً در ص ۴۵۴، س ۱۲ در نقل مطلب از شرح منازل‌السّائرین می‌گوید: «...و فی بعض النّسخ...».

۹۷. مراد کتاب کشف‌الحقایق، تألیف شیخ عبدالعزیزبن محمد نسفی است (به اهتمام و تعلیق دکتر احمد مهدوی دامغانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۹). در صفحات ۵ و ۶ در فهرست رسالات، ده رساله را نام می‌برد ولی متأسفانه کتاب با رسالهٔ هفتم به پایان می‌رسد. دکتر احمد مهدوی در «تعلیقات» از ص ۴ تا ۹ و در مقدمهٔ مصحّح در ص ۱۳ نظر خود را بیان کرده است.

۳. بیان الاعتقاد از حافظ الدّین کبیر بخاری (محمّد بن محمود بن داود الأفشنجی اللّؤلوئی) (۶۲۷_۶۷۱ هـ ق).

۴. مناسک به زبان فارسی از جمال‌الدّین ستاجی (محمّد بن حسین بن فضل) (؟).

۵. خلاصة‌الاحیاء و یا لباب‌الاحیاء، در یک مجلّد، از امام احمد غزّالی (متوفّی به‌سال ۵۲۵ هـ ق).

۶. الذّخیرة فی علم البصیرة، از امام احمد غزّالی.

۷. بحرالفواید و یا معانی الاخبار، از کلابادی (ابواسحق، ابراهیم بن محمّد کلابادی) (متوفّی به سال ۳۸۰ هـ ق).

۸. تاریخ مشایخ صوفیه، از ابوعبدالرّحمن سلمی (متوفّی به سال ۴۱۲ هـ ق).

۹. نفی التشبیه، از حسین بن منصور حلّاج (مقتول به سال ۳۱۱ هـ ق).

۱۰. خلاصة‌الموافقه، از زمخشری، صاحب کشاف.

۱۱. شجرة ابونصر نقیب بخارا (؟).

۱۲. شرعة‌الاسلام، احتمالاً از محمّدبن ابی‌بکر قمی الجوغی (۴۹۱_۵۷۳ هـ ق).

۱۳. فی ذکر احوال المصطفی من المبدأ الی المنتهی، به فارسی، اثر امام عفیف‌الدّین کازرونی (متوفّی به سال ۷۵۸ هـ ق).

۱۴. قنیة الفتاوی، از ابوسلیمان دارانی (متوفّی به سال ۲۱۵ هـ ق).

۱۵. تفسیر بحرالحقایق، تفسیر فارسی از امام فخرالدّین رازی (۵۴۳_۶۰۶ هـ ق).

و اما مورد اول: خواجهٔ پارسا، ضمن معرّفی سجاوندی، مؤلّف از کتاب حدائق الحقایق نقل قول می‌کند. صاحب اثر فرد گمنامی نیست. او یکی از بزرگان حنفیّهٔ بخارا، و دارای آثار مشهور دیگری است از قبیل کتاب الوقف والابتداء که برای نخستین بار هفت مورد از موارد وقف در علم تجوید قرآن را می‌شناساند، و دیگر تفسیر او معروف با نام عین‌المعانی فی تفسیر سبع المثانی، که بارها چاپ شده است.

خواجهٔ پارسا پنج بار در تفسیر آیات از تفسیر حدائق‌الحقایق نقل قول می‌کند. جملات نقل‌شده بسیار زیبا و محکم و آیتی از نثر سادهٔ فارسی در قرون پنجم و ششم‌اند.[۹۸]

---

۹۸. رک: مسگرنژاد، «معرّفی کتاب فصل‌الخطاب خواجه محمّد پارسا و تفسر حدائق‌الحقایق»، دانشگاه هرمزگان.

دیگری مجموعهٔ مطالب روایت‌شده از خواجه یوسف همدانی است به زبان فارسی که از ارزش بسیار برخوردار است. نخست به دلیل اهمیّت و اعتبار و نقشی که خواجه یوسف در تصوّف و عرفان دارد؛ باید گفت که دو سلسلهٔ بزرگ تصوّف از او منشعب شده‌اند و هر دو را مریدان او تأسیس کرده‌اند. اولی را مرید ترک‌زاده‌ای با نام خواجه احمد سیوی (متوفّی به سال ۵۶۲ هق)، پیر افسانه‌ای ترکان و ترکستان بنیان نهاد؛ و دیگری سلسلهٔ خواجگان است که مرید و شاگرد دیگرش با نام خواجه عبدالخالق غجدوانی بخاری (متوفّی به سال ۵۷۵ هق) تأسیس کرد که خواجه محمّد پارسا نیز از این شاخهٔ تصوّف سر بر کرده است.

از خواجه یوسف همدانی جز رسالهٔ کوتاه رتبة‌الحیات اثر دیگری شناخته نبود. البته عده‌ای به نقل جملاتی از خواجه یوسف در فصل الخطاب اشاراتی کرده بودند، بدون اینکه این مجموعه مطالب را که خود تقریباً پنجاه صفحه مطلب مسلسل و متوالی است کاملاً معرفی کنند. این مجموعه مطالب همان کتاب یا رسالهٔ منازل‌السالکین است که به‌گفتهٔ جامی در نفحات‌الانس در رؤیای شیخ نجیب‌الدّین بزغش شیرازی (متوفّی به سال ۶۷۸ هق) بر او کشف می‌شود.

غیر از موارد فوق، سمعانی، صاحب کتاب الانساب، که معاصر با خواجه یوسف بود (اما جوانتر از او)، آورده که: او از ابوالقاسم مهروانی برایم روایت کرد. در سال ۵۶۲ (یعنی حدود ۲۷ سال بعد از فوت خواجه یوسف همدانی) که او در نزد شیخ ابواسحق کازرونی فقه آموخت، می‌نویسد: «... وله کلام علی الخواطر و الیه انتهت تربیة المریدین الصادقین بمرو ...» این دو مرید، همانها هستند که قبلاً گفته شد. و نیز می‌آورد: او دارای تصانیف و املاءاتی بوده که مریدان و دوستان از او می‌نوشتند.[۹۹]

رسم‌الخطّ انتخابی و نسخه‌های خطّی

زبان فارسی علاوه بر ویژگیهای زبانی و توانایی در گسترش مفاهیم و آفرینش مایه‌های

۹۹. رک: خواجه ابویعقوب همدانی و رسالهٔ «در بیان توحید»، معارف، شمارهٔ ۵۰، مرداد_آبان ۱۳۷۹، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۹۰ به بعد.

فکری در علوم گوناگون، از حیث شیوهٔ نوشتاری نیز دارای ویژگیها و خصوصیّاتی است که در طی بالغ بر هزار سال شکل‌گیری خطوط مختلف در فرهنگ اسلام، دستخوش دگرگونیهایی شده است که مجال پرداختن به آنها نیست؛ ولی باید اشاره کرد که آغازگران و مبدعان خط فارسی و عربی، قواعد و قوانینی را مقرر داشته‌اند که باید از آنها پیروی کرد. مؤلّفان نامهٔ دانشوران ناصری وضع قواعد دوازده‌گانه را در خط به ابن‌مقله (متوفّی به سال ۳۲۸ ه ق) نسبت داده‌اند؛ و پس از آن با قید «به قولی» به میرزا علی تبریزی (متوفّی به سال ۸۵۰ ه ق) منسوب کرده‌اند. بعید نمی‌نماید که میرعلی تبریزی از نظرات ابن‌مقله و قواعد او الهام گرفته و سپس آن قواعد و شیوه‌ها را گسترش داده باشد. ولی نگارنده ذکر قواعد دوازده‌گانه را جز در رسالهٔ باباشاه (متوفّی به سال ۹۹۶ ه ق) جای دیگری ندیده است.[۱۰۰]

در ایران، بعد از شاگردان و پیروان یاقوت مستعصمی (متوفّی به سال ۶۹۶ یا ۶۹۸ ه ق)، که قواعد هشت‌گانه را ابداع کرده و با تقلید از ابن‌مقله و ابن‌بوّاب با ذوق و ابتکار خود به زیباییهای خط افزوده‌اند، میرعلی تبریزی با نبوغ هنری که داشت در بیان قواعد خط تجدیدنظر کرد و خط نستعلیق را در ردیف خطوط ستّه در آورد.[۱۰۱]

شیوهٔ کتابت نسخه‌های خطّی که از تصاریف ایام جان به‌در برده و به دست ما رسیده است، علی‌الخصوص نسخی که مقدّم بر قرن دهم کتابت شده‌اند، در مکاتب و مدارس تعلیم داده می‌شده و قابل قبول و سهل‌القرائه برای همگان بوده است. لذا نمی‌توان به سادگی و راحتی در رسم‌الخطّ نسخ خطّی دخل و تصرّف کرد، مگر به ضرورتهایی که اساتید فن کتابت و نگارش به منظور گسترش خط و زبان فارسی آنها را پذیرفته و مرعی داشته‌اند. از جملهٔ کتب این اساتید می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. راهنمای نگارش و ویرایش، از محمّدجعفر یاحقّی، محمّدمهدی ناصح، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۳.

۲. رسم الخطّ معهود در بنیاد فرهنگ ایران، چاپ مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

---

۱۰۰. رک: حبیب‌الله فضایلی، تعلیم خط، سروش، چاپ هفتم، ۱۳۷۶ (توضیح در ص ۷۸).

۱۰۱. خطوط اسلامی عبارت‌اند از: کوفی، ثلث، نسخ، دیوانی، دیوانی جلی، رقعی، ریحانی، نستعلیق، شکسته (برگرفته از فرهنگ فارسی معین).

۳. شیوهٔ املای فارسی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۴.

۴. شیوهٔ خط فارسی، مصوب شورای عالی فرهنگ، ۱۳۴۲.

۵. قواعد املاء، محمّد پروین گنابادی، یدالله شکری، دانشکدهٔ مکاتبه‌ای، تهران، ۱۳۵۳.

۶. زبان و نگارش فارسی، دکتر حسن احمد گیوی، دکتر اسماعیل حاکمی، دکتر یدالله شکری، دکتر سید محمود طباطبایی اردکانی و...

با تمام تلاشهای انجام گرفته، امروزه هر محقّق که بخواهد کتابی را از صورت رسم‌الخطهای نسخ خطّی (به تفاریق قرون و اعصار) به صورت چاپی امروزه در آورد، اگر از پیشینهٔ خط و خطّاطی آگاهی داشته باشد، باز هم به مشکلاتی بر می‌خورد که ذوق سلیم و طبع لطیف نمی‌تواند راه را به صواب برگزیند و از خطا بپرهیزد.[۱۰۲]

من در تصحیح کتاب فصل الخطاب دخل و تصرّفهای زیر را در شیوهٔ کتابت نسخ خطّی جایز دانسته و اعمال کرده‌ام:

۱. صورت کلمات به رسم‌الخط عربی در داخل متن فارسی را به شیوهٔ نگارش فارسی در آورده‌ام. برای مثال: مشکاة = مشکوة؛ ثلثه = ثلاثه؛ الحیوة = الحیات؛ السّموات = السّماوات؛ مرآة = مرآت ...

۲. در مورد کلمات مختوم به الف ممدود در مقام مضاف به جای علامت «ء»، «ی» بدل کسره آورده‌ام. مانند:

هر کجا نقاء قلبی و صفاء سرّی و ذکاء فکری و جلاء جانی به شفاء تمام رسید...

هر کجا نقای قلبی و صفای سرّی و ذکای فکری و جلای جانی به شفای تمام رسید...

۳. چون متن کتاب به فارسی و عربی است، کلمات در نسخ خطّی مورد استفاده، با دو رسم‌الخط مندرج است و ما کلمات را در قسمت متن فارسی با کتابت فارسی، و در عربی با شیوهٔ رایج خط عربی (خط قرآنی) آورده‌ایم.

۴. افعال در وجه ماضی نقلی که در دستنوشته‌ها به صورت خوردهٔ، گفتهٔ، نمودهٔ...

---

۱۰۲. رک: احمد سمیعی گیلانی و حلیمهٔ دستر نجی، «در مورد واژه‌های مهجور و شیوهٔ ضبط کلمات از نسخ خطّی به چاپی» نامهٔ فرهنگستان، شمارهٔ ۱۱، پاییز ۱۳۷۶.

مرسوم بوده، به رسم‌الخط امروزی، در آمده است: خورده‌ای، گفته‌ای، نموده‌ای ... اصلاح شده است.

۵. کلماتی بنابه اصالت‌های تلفّظی زبان در زمان مورد نظر و نیز اصالت صورت نوشتاری آن، عیناً آورده شده‌اند. مثل: کنیت به جای کنید؛ بیاییت، به‌جای، بیایید؛ و چنانک، آنک، آنچ ...

۶. اسم‌های مختوم به های غیرملفوظ مانند شمه، لمحه، که در نسخه در صورت علامت وحده نکره به شکل شمّهٔ، لمحهٔ ضبط شده‌اند، به صورت رسم‌الخط متداول امروزی در آمده: شمّه‌ای، لمحه‌ای ...

۷. جملات معترضه برای تبجیل شخصیتهای مذهبی و علمی و دینی را در وسط دو خط تیره نهاده‌ام تا اصل و فرع جملات بر همگان روشن باشد.[۱۰۳] مثلاً بعد از نام پیامبر اسلام، بلااستثنا جملهٔ تفخیمی ـ ﷺ ـ را ذکر می‌کند و در مورد صحابه، رضی اللّٰه عنه، یا عنهم یا عنهما؛ در مورد علمای تفسیر و حدیث، قدّس اللّٰه روحه و ...

نخست می‌خواستم این جملات را با علائم اختصاری، مانند ص، ع، قد، رح ...، نشاندار کنم، ولی بعد، برای حفظ اصالت متن آنها را عیناً براساس نسخهٔ اقدم «م» به صورت کامل آوردم.

۸. در بعضی از نسخ و در پاره‌ای از موارد، نه مرتّب و همیشه، بعد از ذکر آیه و یا قبل از آن، لفظ «الآیة» و بعد یا قبل از حدیث کلمهٔ «حدیث» آمده است. چون در تصحیح خود، بعد از آیات که با حروفی متفاوت با متن چاپ شده، شمارهٔ سوره و آیه را در پرانتز آورده‌ام تا خواننده بتواند بلافاصله در صورت نیاز به قرآن یا تفسیر مراجعه کند، از تکرار کلمات فوق خودداری شد.

۹. در نقل احادیث که اغلب به صورت معنعن از کتب معتبر دیگر استفاده کرده و گاهی معنی حدیث را نیز آورده حدیث را در وسط دو گیومه « » آورده‌ام تا از متن کتاب متمایز شود.

---

۱۰۳. در مواردی این گونه جملات طولانی است و احیاناً مفهوم آن در متن کتاب باعث دگراندیشی می‌شد.

۱۰. نظر به اینکه حدود ۶۰ درصد مطالب فصل الخطاب از کتب و متون دیگر قرن چهارم تا نهم به صورت‌های مختلف نقل شده، در این مختصر نمی‌توان تک‌تک منابع و نویسندگان آنها را معرفی کرد. در تعلیقات تا حد امکان، مختصر و مفید، هر مورد را معرّفی نموده و منابعی برای مراجعهٔ مجدّد و تحقیق ارائه داده‌ام؛ در این مقدّمه نمی‌شد ویژگیهای سبک و نثر و خصوصیات موضوعی هر یک را معرّفی و تبیین کرد.[۱۰۴]

۱۱. در حواشی نسخ در باب رجال و کتب و احادیث و آیات توضیحاتی وجود دارد که در تمام نسخ عین هم نیست و اغلب با رسم‌الخط‌های متفاوت و قلم و خطهای گوناگون کتابت شده است؛ این نشان می‌دهد که در گذر زمان اشخاص دیگر که یا کتاب را در تملک داشته‌اند و یا اینکه به نحوی از آن استفاده کرده‌اند آنها را اضافه کرده‌اند و اغلب شرح رجال از یک متن گرفته شده است، مثلاً الانساب، تاریخ امام یافعی، الکامل. چون در تعلیقات برای روشنگری به منابع عمدهٔ تحقیق اشاره شده شامل این منابع هم می‌شود، از بازنویسی این حواشی خودداری کردم، ضمن آنکه کمال استفاده را از آنها بردم.[۱۰۵]

۱۲. شیوهٔ رسم‌الخط انتخابی در متن کتاب هر چند مطابق با شیوه‌های شناخته است، در پاره‌ای از موارد، که اختلافی در سلیقه‌هاست، ملاک انتخاب سلیقهٔ شخصی بوده است.

۱۳. چهار نسخهٔ خطّی و یک نسخهٔ چاپ سنگی (تاشکند)، که موارد اختلاف آنها را با امانت‌داری و دقّت خاص در حاشیهٔ صفحات آورده‌ام، چندان اختلاف عمده‌ای در متن با هم ندارند. فقط نسخهٔ «م» در قسمت فضایل اهل‌بیت چند صفحه افتادگی و حذف دارد که در نسخهٔ «ع» نیز عیناً همان است. این بخش را از روی دو نسخهٔ «س»، «ص» در متن و در ذیل صفحات اختلاف نسخ را ذکر کرده‌ام.[۱۰۶]

---

۱۰۴. اغلب حدود یکصدوبیست واند کتاب حاصل تحقیقات مستقل بود و به صورت مستقل چاپ شده است، در مواردی که کتاب هنوز چاپ نشده اطلاعات بیشتری ارائه شده است.

۱۰۵. حواشی و تعلیقات در نسخ خطّی گاهی بسیار آموزنده و مفید است که بسته به قدمت نسخه و نویسندهٔ آن و کتاب مورد استفاده فرق می‌کند. در حواشی نسخ خطّی فصل الخطاب علاوه بر این موارد، برخی تک واژه‌های مشکل و یا اصطلاحات از روی متون متقن در حاشیه درج شده، که بسیار مغتنم و ارزنده است.

۱۰۶. نسخهٔ «م»، ص ۵۶۱ و ۵۶۶؛ و نیز رک: متن کتاب حاضر، ص ۱۳، ۱۴ و حاشیهٔ صفحات ۴۶۲ و ۴۶۳. در نسخهٔ چاپ شده در تاشکند نیز اختلافاتی (کم و زیاد) با نسخ خطّی وجود دارد که دقیقاً موارد را در ضمن معرفی نسخ نشان داده‌ام.

۱۴. متن کتاب عمدتاً مطابق نسخهٔ «م» است و در پاره‌ای از موارد که اتکا به این نسخه سبب تغییر معنی جملات یا خروج بحث از مدار خود می‌شد، متن را با نسخ دیگر اصلاح و اختلاف را در حاشیه ذکر کرده‌ام. در نهایت، تلاش بر این بوده که متن موجود کتاب منتخب صحیحی از ۴ نسخهٔ خطّی و نسخهٔ چاپ تاشکند باشد.

فصول و عناوین کتاب

چنان‌که در بخش ۹ مقدّمه اشاره شد، نظر به اهمّیّت کتاب فصل الخطاب؛ فصل‌بندی و تنظیم عناوین آن، که در حقیقت کلید دسترسی به مطالب و موضوعات کتاب است، از حسّاسیت خاصّی برخوردار است.

در نسخ خطّی و چاپ سنگی کتاب، هیچ فصل و عنوانی که دال بر آغاز یا پایان فصل یا باب یا عنوانی باشد مشاهده نمی‌شود. در متن کتاب فقط در یک مورد در آغاز قسمت سوّم (مشاهده و معرفت)، عنوان «باب المشاهده» آمده است و قرینهٔ دیگری که دال بر فصل‌بندی کتاب باشد در متن وجود ندارد.[۱۰۷]

در متن کتاب، در پاره‌ای از موارد، در پایان مطلب جملات دعایی آورده که بعد از دقّت و بررسی و مقایسهٔ نسخ معلوم شد که این جملات جنبهٔ استحسانی دارند، و نشانهٔ پایان فصل یا باب یا عنوانی نیستند. اغلب این موارد را نویسندهٔ کتاب برای بیان احساس خود دربارهٔ مطلب مورد بحث می‌آورد.

برای مثال، در ص ۲۷۳ متن، س ۱۷ ـ برابر با ص ۲۰۷ نسخهٔ تاشکند ـ در آغاز معرّفی امام فخر رازی و مناقب او می‌نویسد: «... برای تشویق و تنبیه ایمانی ذکر کرده شد. و من اللّٰه ـ سبحانه ـ التّوفیق وَالْهدایة وَالْعصمة؛ وَ لاٰحول وَ لاٰ قوّةَ اِلّاٰ باللّٰه.»، و سپس از مطالب رسالهٔ منازل السالکین خواجه یوسف همدانی (از ص ۲۹۲، س ۱۰ تا ص ۳۱۰، س ۲۰) نقل مطلب می‌کند. و در این بین مطالبی از کتاب کیمیای سعادت ابوحامد غزّالی در مباحث لذّت و

---

۱۰۷. رک: متن کتاب، حاضر، آغاز فصل سوم؛ برابر با ص ۱۷۱، س ۱۵، نسخهٔ تاشکند: ص ۱۸۱ نسخهٔ «م»، ص ۲۰۸ نسخهٔ «ص»؛ و ص ۱۶۵ نسخهٔ «س».

سعادت نقل کرده است.[۱۰۸] باز به دنبال آن از ص ۳۱۵ تا ۳۴۱ متن، از خواجه یوسف همدانی، مسلسل و بدون انقطاع مطلب می‌آورد.[۱۰۹] در پایان این مطالب (ص ۲۴۱، س ۶)، این جملات دعایی را نقل می‌کند: «... اللّهم لاتکلنا إلی انفسنا و علمنا و معاملتنا طرفة عینٍ وَ لا أقلّ من ذلک؛ و اجْعَلْنا ممّن یتمسّک بحبل فضلک و یعتمد فی جمیع مآربه علی جودک و کرمک و یتکل فی دینه و دنیاه علی طَوْلِکَ و لطفک، یا أرحم الرّاحمین». سپس از مرصادالعباد نقل مطلب می‌کند در باب «سلوک طوایف مختلفه؛ سلوک علما» و بعد علما را به سه طبقه تقسیم می‌کند.

در ص ۳۶۴ متن کتاب ـ برابر با ص ۲۷۳ چاپ تاشکند ـ که در سطر ۶، از جامع الاصول نقل حدیث می‌کند، پیش از آن جملهٔ دعایی: «... و باللّٰه سبحانه التّوفیق و هو عزّ و علا وَلیٌّ فی الهدایة و التحقیق» را می‌آورد. و باز در ص ۳۷۳، س ۱۰ متن ـ برابر با ص ۲۸۱، س ۲ چاپ تاشکند ـ قبل از نقل قول از قوت‌القلوب، در حاشیهٔ نسخهٔ تاشکند عنوان «دعائم الاسلام اوّلها شهادات التّوحید» را با خط جلی نوشته است، که در نسخ خطّی این حاشیه را ندارد.

این گونه جملات دعایی را نمی‌توان ممیزهٔ پایان یا آغاز مطلبی گرفت، زیرا عناوین جزء باید حاوی مطلبی پیوسته باشند و از مطالب متجانس، بر روال کتب (در موضوعات متنوع) موجود، فصول حاصل می‌شود. گاهی فصل و باب به جای هم آورده شده و مراعات اعمّ و اخصّ و جنس و فصل نشده است.[۱۱۰]

در پاره‌ای موارد، مؤلّف افتنانی به مطلب دیگر می‌کند ـ به تفصیل شرح حال عالمی را می‌دهد یا حدیث و واقعه‌ای را ذکر می‌کند ـ و سپس به مطلب قبلی باز می‌گردد. مثلاً در ص ۳۵ متن ـ برابر با ص ۲۶ چاپ تاشکند ـ بحث دربارهٔ «فنا و بقا» را آغاز می‌کند و بعد از نقل مطالبی، به بحث دربارهٔ «تلوین» می‌رود؛ و دوباره در ص ۳۸ به سر مطلب باز می‌گردد. این گونه رفت و برگشت‌ها را ما در عناوین دیگر نیز می‌بینیم.[۱۱۱]

---

۱۰۸. رک: متن کتاب حاضر، ص ۲۸۱.

۱۰۹. برابر با ص ۲۳۷ تا ۲۵۶ نسخهٔ تاشکند.

۱۱۰. در این باره می‌توان فصل‌بندی کتب صوفی نامهٔ عبادی، مرصادالعباد، مصباح الهدایة را که هر سه به فارسی و تقریباً از حیث موضوع مشابه هم‌اند، با هم مقایسه کرد.

۱۱۱. برای مثال، رک: ص ۴۱ و ۴۸ متن کتاب حاضر، «در بیان جمع و تفرقه»، که برابر است با ص ۳۰ تاشکند با عنوان «القول فی الجمع و التفرقه» که در ص ۳۶ دوباره تکرار می‌شود.

در نسخ خطّی عناوینی را در حاشیهٔ نسخ با خطّی غیر از متن می‌یابیم؛ این عناوین در نسخ چهارگانه خطّی نه تنها عین هم نیستند، بل گاهی به نظر می‌رسد که صاحبان نسخ برای یادآوری خود در ضمن تدریس کتاب مطالبی را در حاشیه درج کرده‌اند. نسخ خطّی حواشی توضیحی و تفسیری متعدّدی دارند که همگی عیناً مشابه هم نیستند، ولی در اغلب موارد مشابهتهایی میان آنها یافت می‌شود. این حواشی در توضیح و تفسیر مشکلات متن کتاب ارائه شده‌اند؛ از شرح مصطلحات، دادن اسانید حدیث، آوردن مطالبی است از کتب تاریخ در روشن شدن موضوع گرفته تا معنی یک واژه از کتب لغت. از این حواشی می‌توان در نسخه‌شناسی کتب خطّی و احیاناً تعیین زمان تحریر و مسیر حرکت نسخهٔ خطّی و دست به دست شدن آن مدد گرفت.

در حاشیهٔ نسخهٔ «م» ـ که ۵۹۱ صفحه است ـ در حدود ده عنوان به تفاریق در صفحات ۱۰، ۲۹، ۶۳، ۷۲، ۷۶، ۸۰، ۱۱۶، ۱۸۱ (وسط متن)، ۲۱۲، ۳۳۱ درج شده است؛ ولی در نسخهٔ «ص» ـ که ۶۶۰ صفحه است ـ در حدود ۱۸۵ عنوان در حاشیهٔ صفحات متعدّد؛ و در نسخهٔ «س» با ۵۷۴ صفحه، در حدود ۲۴۷ عنوان در حاشیه (با خط کمرنگ غیر از خطوط متن و حاشیه)؛ و در نسخهٔ چاپ سنگی تاشکند با ۵۲۸ صفحه در حدود ۴۳۵ عنوان در حاشیهٔ متن آمده است.

با توجه به موارد فوق و نظر به اهمّیّت عناوین و فصول در دسترسی به مطالب و نیز تفاوتهای غیرقابل جمع در موارد بالا، حساسیت و دشواری کار بر هر اهل فنّ روشن می‌شود.

روش کار را من بر چند اصل نهادم. نخست عناوین فرعی در حاشیه را از متون خطّی و نسخهٔ تاشکند که با توجّه به کتب معتبر عرفانی و عناوین آنها، هر یک را خود می‌توان سرفصل مطلبی قرار داد، از قبیل عناوینی که در ذیل بحث در علوم صوفیه و یا فصول دیگر آورده‌ام. این کار را بعد از جمع‌آوری تمام فهارس نسخ و مقایسهٔ دقیق آنها با هم و نیز ارتباط هر عنوان با متن کتاب از یک سو و با روال شناخته‌شده در کتب صوفیه از دیگر سو انجام دادم و سپس عناوینی را انتخاب کردم که بیانگر متن و حافظ توالی مطالب در زیر عنوان اصلی (فصل) باشند.

در عناوین مندرج در حواشی نسخ گاهی به اَدنی مناسبت، مثلاً معرفی خیلی کوتاه عالم یا عارفی، عنوانی با نام آن شخص در حاشیه آمده است. این ویژگی در دو نسخهٔ تاشکند و نسخهٔ «س» بیش از سایر موارد است. هر جاکه لازم بوده است، در فهرست اعلام پایان کتاب و نیز در تعلیقات، این موارد را توضیح داده‌ام؛ از ذکر همه خودداری کرده و فقط به ذکر مواردی اکتفا کرده‌ام که اولاً شخص موردنظر از اعاظم بزرگان در علوم مختلف بوده و شرح نسبتاً جامعی را نیز خواجه با استفاده از منابع نقل کرده باشد؛ و یا اینکه مطلبِ مورد بحث اصولاً ارتباط کاملی با شخص نامبرده داشته باشد.

تفکیک فصول از عناوین بسیار متنوع کتاب فصل‌الخطاب کار خطیری است که نه می‌توان از آن چشم پوشید و نه می‌شود آن را به قطع و یقین انجام داد. روی این اصل، در نسخ خطّی نیز کسی بر این پلّه گام ننهاده و فقط به ذکر عناوین جزئی که، کم یا زیاد، با مطالب مندرج در متن مشابهتی دارند، اکتفا کرده‌اند.

کتاب فصل‌الخطاب دارای تنوّع موضوعات و عناوین جزئی است، ولی «فصل‌الخطاب» است، یعنی سخن آخر برای مجموع موارد مورد مناقشه و مناظره در زمان خودش، لذا کلّ کتاب در حکم استدلالی است طولانی با مقدّمه‌چینی‌های لازم. او درصدد تعلیم موارد مشهور یا اظهار افکار خود نیست، بلکه می‌خواهد مطالب کتاب در مجموع اتمام حجّتی باشد. همین ویژگی بر دشواری تفکیک مطالب می‌افزاید و در مواردی حتی آن را غیرممکن می‌کند.

چون در روایات متعدد دربارهٔ کتاب فصل‌الخطاب ذکر شده که در ۸ قسمت نوشته شده است، مثلاً در محاضرات و علوم صوفیه و ...[۱۱۲]، سعی کردم تا این سنّت را مراعات کنم و تمام مطالب را بر اساس سنخیّت موضوعات و ارتباط مباحث در زیر هشت عنوان قرار دهم؛ این فصول را با یک سرآغاز و یک سرانجام از هم تفکیک کردم؛ البته حجم فصول و مطالب متناسب به نظر نمی‌رسد، ولی دسترسی به مطالب کتاب را تسهیل می‌کند.

برای قضاوت اهل فن نمونه‌ای از عناوین مندرج در حواشی نسخ را می‌آورم. نظر به

---

۱۱۲. رک: احمد منزوی، فهرست نسخ خطّی فارسی، ج ۲، قسمت اول، ذیل «فصل الخطاب» و نیز تاریخ نظم و نثر، ج ۱، ص ۲۱۲.

اهمیّت نسخهٔ «م» و کمیِ عناوین آن، همهٔ عناوین (یا شبه عناوین) مندرج در حاشیهٔ صفحات را آورده‌ام:

ص ۱۰، المتشابهات؛ ص ۶۳، الغلبة؛ ص ۷۲، الفتوة؛ ص ۷۶، الفتوی؛ ص ۸۰، تتمّهٔ قصّهٔ منصور حلّاج ـ قدّس سره؛ ص ۱۱۶، توحید حالی و توحید الٰهی؛ ص ۱۸۱، باب المشاهده (حاشیه در متن)؛ ص ۲۱۲، ذکر شیخ ابوعلی سینا (در حاشیه با قلم درشت)؛ ص ۳۳۱، محمّد بن محمّد العسگری‌ها، در وسط خطوط حواشی در کادری نامنظم.

غیر از این عناوین تا آخر کتاب هیچ عنوانی نوشته نشده است.

عناوین مندرج در حواشی صفحات نسخهٔ «ص»:

ص ۱۱، فی معرفة الحق؛ ص ۱۳، بیان المتشابهات؛ ص ۳۷، در بیان احوال شیخ ابوسعید خرّاز؛ در بیان معنی مماثلت؛ ص ۴۲، در بیان معنی جمع و تفرقه؛ ص ۴۷، در بیان معنی فنا و بقا، در بیان شِرْب؛ ص ۵۰، در بیان معنی لفظ جمع و تفرقه؛ ص ۵۷، در بیان احوال سهل بن عبداللّٰه تستری، در بیان احوال شیخ جنید؛ ص ۵۸، در بیان احوال محمّد بن حکیم ترمذی؛ ص ۶۱، در بیان احوال برخ؛ ص ۶۲، در بیان احوال حسین بن منصور؛ ص ۶۳، در بیان احوال ابومحمّد رویم؛ ص ۶۵، در بیان احوال شیخ محیی‌الدّین عبدالقادر الجیلی؛ ص ۶۶، در بیان فرق معانی مرید و مراد؛ ص ۷۰، در بیان معنی غیبت، در بیان معنی سُکر؛ ص ۷۱، در بیان احوال شیخ ابواسماعیل، در بیان احوال شیخ ابواسحاق کلابادی؛ ص ۷۲، در معنی لفظ غلبه؛ ص ۷۵، در بیان احوال امام عبداللّٰه یافعی؛ ص ۷۸، در بیان احوال شیخ ابوطالب مکّی؛ ص ۸۳، در بیان تقلّد فتوی؛ ص ۹۰، در بیان احوال محمّد بن علی الترمذی؛ ص ۹۱، در بیان احوال شیخ ابوعلی فارمدی؛ ص ۹۳، در بیان احوال شیخ ابوعلی فارمدی (تکرار)؛ ص ۹۶، در بیان اتّحاد که جمعی از صوفیه این معنی را وحدت گفته‌اند؛ ص ۱۰۸، در بیان احوال شیخ غزالی؛ ص ۱۱۱، در بیان ایمان مقلّد؛ ص ۱۱۸، ذکر استاد ابو اسحق اسفراینی، ذکر تاریخ فوت باقلانی.

عناوین نسخهٔ «س» که تاریخ کتابت آن ۹۷۲ هاست:

ص ۲، ذکر علوّ حال صوفیه و شرف عبارات ایشان ـ قد؛ ص ۶، حدیث موسی و خضر ـ ع ـ؛

فهرست تطبیقی عناوین متن چاپی و متن چاپ سنگی تاشکند

شمارهٔ صفحات متن چاپی	فهرست عناوین در متن چاپی	شمارهٔ صفحات متن تاشکند	فهرست عناوین نسخهٔ تاشکند	برابر با صفحه و سطر متن چاپی
ص ۱	خطبة الکتاب	ص ۲	القول فی مشایخ الصوفیّه	ص ۱، س ۱۰
ص ۲	فصل اوّل (در بیان علوم صوفیه و شرح کلیات آنان)	ص ۳	و للمشایخ اصطلاحات مشهورة...	ص ۲، س ۳

فهرست تطبیقی عناوین متن چاپی و متن چاپ سنگی تاشکند (ادامه)

شمارهٔ صفحات متن چاپی	فهرست عناوین در متن چاپی	شمارهٔ صفحات متن تاشکند	فهرست عناوین نسخهٔ تاشکند	برابر با صفحه و سطر متن چاپی
ص ۳	در بیان اصطلاحات صوفیه و علوم ایشان	ص ۴	بیان الفرّالی من اذواق الصوفیّة	ص ۴، س ۲۰
ص ۶	کرامات الاولیاء بدایات الأنبیاء	ص ۵	درجات ثلاثة عموده	ص ۷، س ۲
ص ۷	در بیان علم و ذوق و ایمان	ص ۵	تحقیق مرغوب از صاحب کشف المحجوب	ص ۷، س ۹
ص ۷	در بیان معارف کشفیّه	ص ۵	کرامات الأولیاء علی التحقیق بدایات الأنبیاء	ص ۶، س ۱
ص ۸	در بیان کشف سرّ و حکمت آن	ص ۶	در هر کاری که غرض نفسانی آید برکت خیزد.	ص ۸، س ۲
		ص ۶	من عرف اللّٰه کلّ لسانه	ص ۹، س ۳
ص ۱۰	فی معرفة الحق	ص ۷	هر چه وی را منکر نماید قصور فهم خود حمل کند.	ص ۱۰، س ۱۲
ص ۱۱	البحث فی المحکم والمتشابه	ص ۸	از لطایف قصّهٔ خضر و موسی علیهما السّلام	ص ۱۰، س ۱۵
		ص ۸	مایستحبّ للعالم إذا سئل أیُّ النّاس اعلم.	ص ۱۰، س ۲۰
ص ۱۴	در بیان معنی راسخون فی العلم	ص ۹	لیس فی شیء من اسرار المعرفة باطن یناقض ظاهر الشرع	ص ۱۲، س ۲
		ص ۹	باطن المعرفة یتمم ظاهر الشّرع	ص ۱۲، س ۳
		ص ۹	القول فی المتشابهات	ص ۱۲، س ۶
		ص ۱۰	القول فی الرّاسخین فی العلم	ص ۱۳، س ۲
ص ۱۷	در ضرورت تأویل آیات	ص ۱۱	القول فی فوائد المتشابهات	ص ۱۵، حاشیه، س ۱
		ص ۱۲	أیّ فائدة فی مخاطبة الخلق بما لایفهمون	ص ۱۷، س ۱
		ص ۱۳	لکلّ آیة ظهر و بطن و لکلّ حرف حدّ و مطلع	ص ۱۷، س ۱۳

فهرست تطبیقی عناوین متن چاپی و متن چاپ سنگی تاشکند (ادامه)

شمارهٔ صفحات متن چاپی	فهرست عناوین در متن چاپی	شمارهٔ صفحات متن تاشکند	فهرست عناوین نسخهٔ تاشکند	برابر با صفحه و سطر متن چاپی
		ص ۱۳	القول فی معنی التفسیر	ص ۱۸، حاشیه ۱
		ص ۱۳	من القرآن لطائف و اسرار	ص ۱۸، س ۲
		ص ۱۳	هر کلمه‌ای از کلمات احادیث نبوی و سخنان مشایخ ظهری و بطنی دارد.	ص ۱۸، س ۱۲
ص ۱۹	فصل الخطاب اقوال	ص ۱۴	مذهب وقف بر «و مایعلم تأویله الاّ اللّه» و قول به استیناف	ص ۱۹، س ۴
		ص ۱۴	در تفسیر اقوال متضاده بسیارست	ص ۱۹، س ۱۳
		ص ۱۴	مذهب عدم وقف و قول به عطف هر دو صحیح است.	ص ۱۹، س ۵
ص ۲۱	در تقدیس و تنزیه	ص ۱۵	حق سبحانه هرکس را به اندازهٔ صفای فهم مدد می‌دهد.	ص ۲۰، س ۱۳
		ص ۱۵	فرض و لازم است رعایت هفت وظیفه	ص ۲۰، س ۲۱
		ص ۱۵	للمتشابهات سبع وظائف. الاول: التقدیس	ص ۲۱، س ۶
		ص ۱۶	القول فی معنی الجسم	ص ۲۱، س ۹
		ص ۱۶	القول فی معنی القدّوس	ص ۲۱، س ۱۶
ص ۲۲	در بیان تشبیه	ص ۱۶	کلّ صفة یتصوّر للخلق: فهو سبحانه منزّه عنها	ص ۲۲، س ۶
ص ۲۲	نفی تشبیه			
ص ۲۳	مراتب النّاس فی بحار الحقیقة	ص ۱۷	الوظیفة الثانیة: الایمان بالمتشابهات	ص ۲۳، س ۳
		ص ۱۷	فائدة مخاطبة الخلق بما لایفهمون	ص ۲۳، س ۹

فهرست تطبیقی عناوین متن چاپی و متن چاپ سنگی تاشکند (ادامه)

شمارهٔ صفحات متن چاپی	فهرست عناوین در متن چاپی	شمارهٔ صفحات متن تاشکند	فهرست عناوین نسخهٔ تاشکند	برابر با صفحه و سطر متن چاپی
		ص ۱۸	کتاب الله ـ عزّ و جلّ ـ علی أربعة أشیاء: العبارة، والاشارة، واللّطائف والحقایق	ص ۲۴، س ۴
		ص ۱۹	الوظیفة الثالثة: الاعتراف بالعجز	ص ۲۵، س ۱۷
ص ۲۶	تصرّفات ستّه در تفسیر قرآن	ص ۱۹	الوظیفة الرّابعة: السّکوت عن السّؤال	ص ۲۶، س ۱
		ص ۲۰	الوظیفة الخامسة: الامساک عن التّصرف	ص ۲۶، س ۱۸

با توجه به این عناوین و تنوع و اختلاف زیاد آنها با یکدیگر، که هر صاحب نسخه و یا احیاناً کاتب و یا مطالعه کننده، بنابر ذوق یا تشخیص خود، در حواشی صفحات یادداشت کرده است،در بادی امر چنین‌می‌نماید که تنظیم کتابی در حجم هفتصدصفحه با استفاده از این عناوین کاری بس دشوار است. مؤلّف نیز، به عللی که بر ما معلوم نشد، اقدام به تنظیم و تفکیک متن با فصول و ابواب ... نکرده است؛ هر چند خود شواهد را از کتب معتبر اغلب با ذکر باب و فصل و عنوان می‌آورد و گاهی در مورد کتبی که بر اساسی منظم شده‌اند، آن نظم را معرفی می‌کند.[۱۱۳]

کثرت عناوین در نسخهٔ چاپی تاشکند نیز مشکل‌گشا نمی‌تواند باشد و نمی‌شود کتاب را به مدد آنها تنظیم کرد. لازم بود که متن به نوعی فصل‌بندی و عنوان‌گذاری شود و عناوین فرعی هر فصلی در مجموع بازگوکنندهٔ عنوان آن فصل باشد.

صورت حاضر حاصل اندیشه و تدقیق و تجربهٔ مصحّح است؛ امید است به مدد فهارس متنوع ارائه شده توانسته باشد از عهدهٔ تنظیم بر آید و یا عذر او در پیشگاه علمای صاحب ذوق مقبول افتد.

۱۱۳. مؤلف در اغلب موارد کتب و نویسندگان آنها را معرفی می‌کند؛ و یا معرفی مجدّدی که در «تعلیقات» آورده‌ام، می‌توان قسمت‌های مورد ارجاع را در کتاب مورد نظر بازیافت.

معرفی نسخه‌های خطّی و چاپ سنگی تاشکند

الف) نسخهٔ مجلس: فهرست نسخه‌های خطّی فارسی، احمد منزوی، ج ۲/۱، ص ۱۲۹۹. دانشگاه، ش ۲۲۹۹ [فیلمها: ۱۴۸].

این نسخهٔ خطّی که اهدایی آقای سید محمد صادق طباطبایی به کتابخانهٔ مجلس شورای ملی (سابق) است، به دلایلی در این تصحیح نسخهٔ اصل قرار گرفته و در اینجا نسخهٔ «م» نامیده شده است. هر چند در اندک مواردی به ضرورتی خاص روش تصحیح تلفیق شده صحّت متن متّکی به این نسخه است. این نسخه در سال ۸۹۱ هق، حدد شصت و هفت سال بعد از وفات مؤلّف، در ۵۹۱ صفحه با اضافاتی در اول و آخر کتابت شده است. صفحه‌ای که به آغاز متن اضافه شده است متنی است از فتوحات مکّیهٔ محیی‌الدّین ابن عربی (در حدّ ۱۳ سطر) و در حاشیهٔ آن شعری در مصراعهای پلکانی آورده و در زیر آن با خط جلی نوشته شده است: از غالب میرزا عبدالقدیر عبدالعالی. در قسمت زیر صفحه با خطوط بعلاوه با فوق مطالبی در ۱۴ سطر مندرج است: هذاالمختصر فی‌الرمل منسوب الی حضرت امیرالمؤمنین... در حاشیهٔ صفحهٔ ۵۲۴ وقف‌نامهٔ کتاب را می‌یابیم. احیاناً (آنچه بر طبق تصویر آن در دست است) در این نسخه صفحاتی افتادگی دارد.

در پایین آخرین صفحهٔ متن کتاب آمده است: تمّت هذه المجموعة فی سنة احدی و تسعین و ثمانمائة. بیتِ:

دل به حق ـ سبحانه ـ بستی دانی که رستی

دل بغیر حق ـ سبحانه ـ بستی دانی که پستی

و در حاشیهٔ سمت چپ صفحهٔ آخر با خط جلی نستعلیق آمده است: من کتب العبد جلال الطبر (کذا). باز در سمت چپ آمده است: دعای اجابت در مجلس حضرات السادات ... (که حدود دو جملهٔ آن ناخواناست).

در صفحهٔ دوم ضمیمه به آخر کتاب دعایی شبیه دعای جامعه با روایت از امام ابوعلی الفضل‌بن الحسن‌بن الفضل‌الطر شی (در بالا: الطبری) با اسناد متصل به‌امام‌جعفر صادق ـ علیه‌السلام ـ

نقل شده است: یا سامع الدّعا، یا رافع السّماء، یا دائم البقا، یا واسع العطا، لذی الفاقة العدیم... در پایان همین دعا می‌آورد: قد توفّی الشیخ الکامل ابوالفتح محمّدبن محمّدبن محمّد، المشتهر بپارسا ـ قدّس سرّه ـ یوم الخمیس، الرّابع و العشرین من شهر ذی‌الحجّة، سنة اثنین و عشرین و ثمانمائة؛ و کانت ولادته، الرّابع و العشرین من رجب سنة ستٍّ و اربعین و ستّمائة. مدفنه ببقیع.

قدوهٔ سالکان روی زمین	چون ابونصر پارسا کم زاد
از سرای فنا به دار بقا	به رضا از قضا چو روی نهاد
بهر تاریخ گفت با فرزند	خواجه عبدالملک ما بزیاد

چنان که مبرهن است، ابونصر پارسا فرزند خواجه محمد پارسا صاحب متن است و تاریخ فوق‌الذکر (۸۲۲) به روایتی تاریخ فوت خواجه محمّد پارساست. در ذیل صفحهٔ آخر به صورت مورّب دعای ختم کتاب آمده است: اللّهم انّی أسألک خیر المسئلة و خیرالدّعاء و خیرالنّجاح و... در صفحهٔ آخر ضمیمه به متن با خطّی غیر از خط کتاب مطلبی با عنوان مشایخ شیوخ مجدالدّین بغدادی آمده است.

ب) نسخهٔ «س»: میکروفیلم، ش ۲۵۸، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران. فهرست نسخه‌های خطّی فارسی، احمد منزوی، ج ۲/۱؛ ص ۱۲۹۹ [فیلمها: ۱۴۸.]

این نسخه با نشانهٔ «س» مشخص شده در اولین صفحهٔ صفحات ضمیمه شده به آغاز کتاب به خط مرحوم استاد مجتبی مینوی آمده است: سلیم آغا، ۲۸۱؛ ۲۸۶ ورق (به خط لاتین)، به فارسی: وقف پیرهدائی در اُسکُدار. برای دانشگاه تهران عکس گرفته شد: مجتبی مینوی. خط محمّد فرزند شیخ حاجی علی آمدی، دوشنبه ۴ صفر ۹۷۲ هـ. فیلم آن به شمارهٔ ۲۵۸ در دانشگاه موجود است. در صفحهٔ دوم، وقف‌نامه با خطّی درشت و جلی آمده است: الحمد للّه علی نعمائه و الصّلوة علی سیّد انبیائه. قد وقف هذالکتاب. العبد الفقیر الی اللّه الوّهاب، محمودبن فضل‌اللّه بن محمود، عاملهم اللّه بالفضل و الکرم و الجود. در گوشهٔ چپ همین صفحه با خطّی ریز و شکسته نوشته شده: من جملة الکتب (؟) محمّد بن عبد(؟) القاضی

بگنجه المحمّیة به المشهور بملّا عربشاه (؟) فی شهر ربیع‌الاول ۹۹۳. نخستین صفحهٔ متن مزیّن به اسلیمی گل و بوته است و در وسط ترنجی با چهار جهت که معمولاً نام کتاب را در وسط آن می‌نویسند. این قسمت در تصویر کاملاً سیاه است.

آخر نسخه، در برگ ۲۸۸ قسمت دوم (صفحهٔ ۵۷۴)، بعد از خط نشانهٔ پایان مثلث معکوسی ترسیم شده است: تمّ فصل الخطاب بعون الملک الوهاب. والحمد للّه علی توفیقه، و نستغفراللّه العظیم من کلّ ذنب و تقصیر. غفرانک ربّنا و الیک المصیر. در طرف ضلع راست مثلث: علی یدالعبد الضعیف المذنب الخامل. محمّدبن‌شیخ حاجی علی‌الآمدی الخلوتی. در طرف ضلع چپ مثلث: صاحبه حسن یلی بن خضر وزیر. فی لیلة للاثنین فی وقت السحر، فی رابع شهر صفر، ختم بالخیر و الظّفر، فی سنة ۹۷۲.

در زیر آن در وسط مستطیلی آمده است: و ما من کاتب الاّ سیلق غداة الحشر ما کتبت یداه. فلاتکتب بخطّک غیر شیء یسرّک فی‌القیمة ان تراه.

و باز در زیر مستطیل به صورت موزّب: دعای استخاره: یصلّی رکعتین فی‌الاوّل فاتحه‌الکتاب و قل یا ایّها الکافرون. و فی‌الثانیه‌الفاتحه و قل هواللّه احد ثلاث مرّات ... یا ارحم‌الراحمین و الحمدللّه رب العالمین.

ج) نسخهٔ «ص»: ش ۷۹۳۵ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (ج ۱۶ فهرست دانشگاه، ص ۷۴۳).

این نسخهٔ خطّی با نشانه مشخص شده است. در صفحهٔ قبل از متن کتاب آمده است: فصل الخطاب من مصنّفات خواجه محمّد بارسا ـ قدّس‌اللّه سرّه‌العزیز. صارفی ملکی یوم‌الجمعة رابع عشر من رجب سنة ۱۳۲۰، بعشرون دراهم من رواج القندهار.

جمادی چند دادم جان خریدم   بنام ایزد عجب ارزان خریدم

آخرین صفحهٔ کتاب، صفحهٔ ۶۶۰، بعد از اتمام متن به طرح مثلثی آمده است: و صلی‌اللّه علی سیدنا محمّد و اله اجمعین و علی من تابعهم الی یوم‌الدّین و سلّم تسلیماً، تمت. باتمام رسید و باختتام انجامید این کتاب مستطاب فصل‌الخطاب که از جملهٔ مصنّفات قطب ملک هدایت،

کامل مکمل در دین سیدالمرسلین صلی‌اللّه علیه و آله اجمعین، حضرت خواجه محمّد پارسا ـقدس‌اللّه سرّه ـبر دست مذنب ـبن محمد صالح الغزنوی فی بلدة الغزنین، صانها اللّه تعالی عن الآفات. سنة ۱۰۴۶ هزار و چهل و شش هجری در ۲۰ شهر شوال تحریر شد.

د) نسخهٔ نور عثمانی که در فهرست منزوی، ج ۲/۱، ص ۱۲۹۹ با شمارهٔ مسلسل ۱۲۱۸۶؛ با شماره ۲۶۸۶: گویا نجامهٔ جامی، از روی خامهٔ نگارنده، ۸۴۷ تا ۸۵۰ هـ. ۱۱۱ گ. فیلم آن در دانشگاه، س ۲۲۸۳ هست [فیلمها: ۱۴۸].

این نشانیها بر روی نسخه‌ای در دانشگاه تهران درج شده، که مدارج الکمال نام دارد و شاید همان شرح بر مدارج الوجود و معارج الخلود، افضل‌الدّین محمّد مرقی کاشانی است. این نسخه در ۹ برگ است که سه برگ نخست آن متن مدارج الوجود و معارج‌الخلود افضل‌الدّین کاشی و شش برگ بعدی شرح آن است. نسخه این گونه به اتمام می‌رسد:

آخرالحواشی تمّت علی ید المؤلف و هو اقلّ الممالیک لمالک هذه‌الکتاب، المؤید بالحکمة و فصل الخطاب، اعنی الحضرته العلیة السلطانیة و السدنة السنیة الحافا منه الذی لو أدرک افریدون امام دولته لافتخر باتباع آرائه المنیره ولو فاز افلاطون بخدمته لتحیّر فی کمالاته الجمّة الغزیرة. خلّد اللّه سبحانه ملکه و سلطانه ابد الآبدین و دهرالدّاهرین و عوض العارضین و متّع الفرس به کما متّع الرّوم به. بمنّه و رحمته، انّه الرحیم الرحمن، الحمدللّه ربّ العالمین.

چنانکه می‌نماید این همان کتاب فصل الخطاب نیست. واللّه اعلم بالصّواب.

هـ) نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ سلیمانیه: این نسخه (تصویر آن)، با نشانه «ع»، را دکتر نصراللّه پورجوادی وقتی متن فصل الخطاب در مرحلهٔ چاپ بود برای مقابله به بنده دادند. این نسخه که نسخهٔ زیبا و خوبی است، به دستور سلطان عبدالحمیدخان بن‌سلطان احمدخان به شمارهٔ ۶۸۷ با مهر و طغری وقف کتابخانهٔ سلیمانیه شده است. تمام متنِ تصحیح شده با آن نسخه مقابله شد؛ نسخه در اساس عیناً همان نسخهٔ «ص» و احیاناً بازنویسی شده از روی آن است. حسن این نسخه خط خوانا و تمیز آن است که در مواردی شکّ را به یقین بدل کرد در مواردی مؤید تصحیح پیشین بود.

و) نسخهٔ چاپ شده در تاشکند: این نسخه، به خط محمّد عثمان تاشکندی، به روش

چاپ سنگی در سال ۱۳۳۰ قمری چاپ شده و نسخه‌ای بسیار ارزنده و قابل توجّه است. در حواشی صفحات آن به ترتیب این، چهار متن نیز چاپ شده است:

۱. رسالهٔ وجودیه از میرسیدعلی همدانی (در حاشیهٔ صفحات ۲ تا ۶۷) فارسی؛

۲. کتاب‌الحکم از احمدبن محمّدبن عبدالکریم بن عطاءاللّه اسکندری (در حاشیهٔ صفحات ۱۰۰ تا ۱۵۳)؛

۳. جلد ثانی کتاب‌الحکم (در حاشیهٔ صفحات ۱۵۴ تا ۲۱۱)؛

۴. گلشن راز از شیخ محمود شبستری (در حاشیهٔ صفحات ۲۱۴ تا ۲۷۷).

در مجموع ۵۲۸ صفحه به قطع رحلی است. متن کتاب در صفحهٔ ۵۲۲ به اتمام می‌رسد؛ در صفحهٔ ۵۲۳ آمده است: فمن المراقبة حسن‌الاسلام المرء ترک مالایعینه ... و در آخر همان صفحه، همان، ... هذه الجملة فهو بمعزل عن بداية الوصلة، فكيف عن حقايق القربة و المراقبة، اصل كلّ خير. فصول السّتة للمؤلّف ـ قدّس سرّه ـ که این کتاب در آثار خواجهٔ پارسا نشان نشده و کشف جدیدی است. از صفحهٔ ۵۲۴ تا ۵۲۸ فصلی آمده است با عنوان: هذه المناقب قطرة من بحار المدايح، الحقه للمؤلّف خواجه محمّد پارسا ـ قدّس‌اللّه تعالی سرّه، و نوّر ضريحه ـ که شرح حال مختصری است از سفر مکّه که خواجهٔ پارسا در آن سفر وفات یافته است. در حواشی این صفحات تکّه‌هایی از نفحات‌الانس و احیاناً رشحات عین‌الحیوة نقل می‌کند که در حاشیهٔ صفحهٔ ۵۲۶ عنوان «من خوارق عاداته قدّس سرّه» دارد. متن همه از نفحات‌الانس جامی است. در آخر صفحهٔ ۵۲۸ آمده است:... مسمی به فصل‌الخطاب بوصل الاحباب المتكفّل بتحقيقات ضروريّات حقايق انسانية و تفصيلات موجبات دقايق عرفانية، از مؤلّفات سندالاولياء و سيّدالاتقياء، امام المفسّرين و المحدّثين، اشرف اصحاب نقشبنديين و افضل خلفاء بهاء الحقّ والدّين ـ قدّس‌اللّه تعالی اسرارهما ـ محمّد بن محمّد بن محمود الحافظی البخاری، المعروف بخواجه محمّدپارسا ـ نوّراللّه ضريحه ـ را از نسخه‌های عتیقه استنساخ نموده به تصحیح و تنقیحش صرف طاقت ورزیده، در مطبع غلامی واقع در تاشکند، باهتمام احقرالاقران محمد عثمان بن محمّد شریف به قلم خود اتمام پذیرفته. فی سنة ۱۳۳۱ الهجريّة، در ماه ربیع‌الاوّل به زینت طبع مزیّن گردید. الحمد للّه اولاً و آخراً.

غرض از طالبان پارسایی کنند از لطف بر کاتب دعائی

اصالت این نسخهٔ شریف هر چند در حدّ دو متن «م» و «س» نیست، در مقایسهٔ آن با متن منقّح تفاوت عمده‌ای با متون ثلاثه دیده نشد، الّا در صفحهٔ ۴۸، س ۷: ... دیگر بباید دانست ... از نسخهٔ تاشکند برابر با ص ۵۹، س ۱۵ متن حاضر، که در نسخهٔ تاشکند حدود ۴ صفحه توضیح دارد که در نسخ بالا نیست. باقی تفاوتها اغلب در توضیحات است که یک جمله یا بیشتر به متن تاشکند اضافه شده است.

نسخهٔ چاپ تاشکند این استنباط را ایجاد می‌کند که نسخ خطّی (عتیقه) دیگری در مناطق بالای خراسان و شرق وجود دارد که هنوز معرفی نشده‌اند؛ ولی در مجموع احتمال اینکه حتی در حدّ یک کلمه بتوان به متن منقّح حاضر بر اساس نسخ فوق کاستی نشان داد، نمی‌رود.

یَرَی النّاسُ دُهْناً فِی قَوارِیرِ صافیاً وَلَمْ یَدْرِ ما یَجْری علیٰ رأس سِمْسِمِ

در اینجا بر خود لازم می‌دانم که شکر نعمتی کرده و از حسن ظنّ و قبول خاطرِ دانشمند و محقّق و برادر ارجمند جناب آقای دکتر نصرالله پورجوادی، که مشوّق بنده در این کار بوده‌اند سپاسگزاری کنم؛ که الحق خدمات ایشان برای اهل تحقیق اظهر من‌الشمس است. و نیز از گروه ادبیات مرکز نشر علی‌الخصوص آقای محمدباقر خسروی که گام‌به گام با حوصله و دقت خاص در تنقیح و نظارت بر تایپ و صفحه‌بندی و سایر مسائل فنی این حقیر را دستگیر و این‌کار را به سامان برده‌اند قدردانی نمایم.

شکر که این نامه به عنوان رسید پیشتر از عمر به پایان رسید

در خاتمه آرزویم این است که انشاءالله ضمن قبول مساعی قلیل این حقیر از سوی رحمت رحمان؛ در خور پسند اهل تحقیق و علم نیز قرار گیرد و مثل همیشه این حقیر را با دعای خیر دستگیر آیند.

وَ عَیْنُ الرِّضا عَنْ کلِّ عیبٍ کلیلة وَلٰکِنَّ عَیْنُ السُّخْطِ تُبْدِی الْمَساوِیا

الحمدلله اولاً و آخراً، جلیل مسگرنژاد
۲۷ آذر ۱۳۸۰ ش برابر با سوّم شوال ۱۴۲۲ ه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الدال بخلقه علی وحدانیته بأعلامه وآیاته المتعرف الی
اولیائه بأسمائه ونعوته وصفاته نحمده ونتوکل علیه ونشهد ان لا اله
الا الله ونشهد ان محمدا عبده ورسوله ونبیه وصفیه المبعوث
الی الاسود والاحمر الذی شهدت بصدق دعوته الکائنات حتی الحجر
والمدر صلی الله تعالی علیه وعلی آله واصحابه خصوصا علی خلفائه الراشدین
وجمیع اصحابه الطیبین الطاهرین الهادین المهتدین وعلی من تبعهم ومن تابعهم
اجمعین الی یوم الدین وسلم تسلیما اما بعد چنین گوید العبد المفتقر
الی الله تعالی ابو داود محمد بن محمد بن محمود ابی الفضل البخاری وفقه الله عز وجل
لما یحب ویرضاه من القول والعمل وروح ارواح اسلافه وافاض علیه
خصایص الطافه بدان ثبتک الله عز وجل وایانا علی السداد فی القول والعمل
والاعتقاد که مشایخ طریقت قدس الله تعالی ارواحهم که آیه و متقدمان
اهل حق اند وجامع اند میان علوم ظاهر وعلوم باطن وارباب
احوال واصحاب کمال اند وعقاید صافیه ایشان بنا بر اصول صحیح
صریح است از کتاب وسنت واجماع امت ومؤید است بدلایل
نقلیه وعقلیه وبا این همه اهل ذوق ووجدان وکشف وعیان اند
هدا قبل نسجا ذعلیهم بلطفه وجذبهم عنه وجل الله بعطفه سبقت لهم
من الله الحسنی والزمهم کلمة التقوی فهموا عن الله وساروا الی الله واعرضوا
عما سوی الله خرقت الحجب انوارهم وجالت حول العرش اسرارهم
وارباب عزایم وخواص مؤمنان اند ومحققان ومؤیدان مذاهب
وعقاید اهل سنت وجماعت اند واز بدعتها وضلالتها دور دورند نجوم
آسمان هدایت ورجوم شیاطین غوایت اند نور الکبر وفضیحه
المدعین وقمع المبتدعین وحجه لاهل السنه المؤمنین اند وخداوند

تصویر صفحهٔ اول نسخهٔ مجلس (نسخهٔ م)

تصویر صفحهٔ آخر نسخهٔ مجلس (نسخهٔ م)



تصویر صفحهٔ اول نسخهٔ کتابخانهٔ سلیم آقا (نسخهٔ س)

بر ساحت آن دل گشاده شود چون دوستی مرگ در دل قرار گیرد همه
دواعی طاعت شود و دل را از آفات جز یاد مرگ نگاه ندارد من جعل الهموم
هماً واحداً کفاه الله هم الدنیا والآخرة اگر دانی که خدای عز وجل با تو
عهد بسته میان بنده تا عهد با پایان بری که وفای عهد دیگران ترا راحت
نگیرد و از افسانهٔ دیگران شنیدن جز درد دل نیاید اگر دلی داری گرد دل خویش
گرد و صلی الله علی سیدنا محمد وعلی آل واصحابه اجمعین وعلی تابعیه
الی یوم الدین وسلم تسلیماً کثیراً عمیماً دائماً ابداً تم فصل
الخطاب بعون الملک الوهاب والحمد لله

علی توفیقه ونستغفر الله العظیم
من کل ذنب وتقصیر
غفرانک ربنا والیک
المصیر

[illegible]

وما من کاتب الا سیلقی غداة الحشر ما کتبت یداه فلا تکتب بخطک غیر شیء
یسرک فی القیمة ان تراه

[illegible]

تصویر صفحهٔ آخر نسخهٔ کتابخانهٔ سلیم آقا (نسخهٔ س)

نسخهٔ صالح بن محمد غزنوی (نسخهٔ ص)

همومِ الدنیا و الآخرة اگر دانی که خدای را عزّ و جلّ با تو عهدیست جان بر پیمان
تا عهد بپایان بر که وفای عهد دیگران ترا دست نگیرد از آن دیگر لب
شنیدن جز درد دل نیاید اگر دلی داری گرد دل خویش گرد

و صلی الله علی سیّدنا محمّد و آله اجمعین
و علی من تابعهم الی یوم الدین
و سلّم تسلیماً تمّت

تمّ تمّ تمّ

باتمام رسید و باختتام انجامید این کتاب مستطاب فصل الخطاب
که از جملهٔ مصنفات قطب فلک هدایت کامل مکمّل وارث سیّد المرسلین صلی الله
علیه و آله اجمعین حضرت خواجه محمّد پارسا قدس الله سرّه بر دست مذنب
[illegible] بن محمد صالح الغزنوی فی بلدة المؤمن صانها الله تعالی عن الآفات
۱۰۴۶
سنه هزار و چهل و شش هجری
ذی شهر شوال بخیر رسید

تصویر صفحهٔ آخر نسخهٔ صالح بن محمد غزنوی (نسخهٔ ص)

٦٨٦



وقف سلطان السلاطين حجة الحق على الخلق بالبرهان السلطان
ابن السلطان السلطان ابو الفتح الغازی عثمان خان ابن السلطان
مصطفی خان ...
والسلطان وانا الفقير الحاج ابراهيم حنيف
المفتش باوقاف الحرمين الشريفين
غفر له



تصویر وقف نامهٔ نسخهٔ نورعثمانی

بسم الله الرحمن الرحيم

باسم الله الذي لا اله الا هو اول كل
شيء فلا اول له وآخر كل شيء فلا
آخر له ظاهر ليس فوقه شيء باطن ليس
دونه شيء يعبده العابدون كرها وطوعا
ويسجد له الساجدون اختيارا وطبعا
احمده ببلغة استطاعتي واثني عليه
بسعة طاقتي انه ولي الحمد واهل
الثناء والمجد واستعينه على انتظام
المقال وصلاح الحال وقد اعانني
قبل استعانتي واعوذ به من شتات

تصویر صفحهٔ أول نسخهٔ نورعثمانی

من غیر تباین لانها واحدة ذات کثرة فی وحدانیة
بسیطة انتهی کلامه وکتب لعامل انه لو
اراد المصنف ان کمال النفس فی ان یعلم المعلومات
التی هی معشوقة للنفس وادراک النفس للعلوم
اشد من ادراک الحس للمحسوس فان النفس [illegible]
مع المعلوم الذی هو المعشوق والحس لا ینال
تلک الدرجة من الوصول الی المحسوس المعشوق له
وانما لا یستقیم حمل کلام المصنف علی ذلک
لانه صرح بان الکمال هو فی اتحاد النفس مع
کل الکلی اشمل واحوط منه وهو الوجود الحاوی
لجمیع الموجودات وعلی ما تاوله المذکور الفرق
بین الکلی الاعم والاخص فی ان کلا منهما کمال
النفس بادراکه والله اعلم . آخر الحواشی
[illegible] علی ید المولف وهو ادنی الممالیک [illegible]
الکتاب [illegible] الحکمة وفصل الخطاب [illegible] العلیة
السلطانیة والسدة [illegible] الذی لو ادرک [illegible]
امام دولة [illegible] ولو [illegible]
[illegible]
ملکه وسلطانه ابد الآبدین ودهر الداهرین
وعوض [illegible]

تصویر صفحهٔ آخر نسخهٔ نور عثمانی

لا یاتی زمان الا الذی بعده شر منه

یا معشر الصالحین ممن لو باب

هل اتی علی الانسان هذا الکتاب



من عمدة الابدال وقدوة الاقطاب

یعنی از خواجه محمد پارسا علیه سحائب الرحمة صباحا ومسا

بصرف قوی شرکت کتب لطیف از عثمان ابن محمد شریف
Стар. Ташкентъ

Литограф Гуламъ Хасанъ Арифджанова

تصویر صفحهٔ عنوان نسخهٔ چاپ تاشکند

بسم الله الرحمن الرحیم حمد و سپاس پروردگاری را که حقایق آثار ارواح قدسی را در حدائق اشجار اشباح انسی بکمال رسانید
و بمقتضای جود شکوفهٔ وجود انسانی را از شجرهٔ موجودات بشکفانید و از ریاض قلوب مخلصان ازهار صفات نتایج ان یشاء یذهبکم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الدال لخلقه علی وحدانیته باعلامه وآیاته المتعرف الی اولیائه باسمائه ونعوته
وصفاته نحمده ونتوکل علیه ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له شهادة تقبل
بقلوبنا الیه ونشهد ان محمدا عبده ورسوله ونبیه وصفیه المبعوث الی الاسود والاحمر الذی
شهدت بصدق دعوته الکائنات حتی الحجر والمدر صلی الله تعالی علیه وعلی آله واعقابه
خصوصا علی خلفائه الراشدین وجمیع اصحابه الطیبین الطاهرین الهادین المهدیین وعلی من
تبعهم وتبع تابعیهم اجمعین الی یوم الدین وسلم تسلیما اما بعد چنین گوید العبد المفتقر الی
الله تعالی الودود محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری وفقه الله سبحانه عز وجل لما یحبه ویرضاه
من القول والعمل وروح ارواح اسلافه وافاض علیه خصائص الطائفه بدان ثبتک الله
عز وجل وایانا علی السداد فی القول والعمل والاعتقاد که مشایخ طریقت قدس الله تعالی
ارواحهم کبرای دین ومقتدایان اهل یقین اند وجامع اند میان علوم ظاهر و علوم باطن
وارباب احوال واصحاب کمال اند عقائد صافیهٔ ایشان همه باصول صحیحهٔ صریحه ست از کتاب
وسنت واجماع امت ومؤید ست بدلائل نقلیه وشواهد عقلیه با آنکه اهل ذوق و وجدان
وکشف وعیان اند قد اقبل الله سبحانه علیهم بلطفه وجذبهم عز وجل الیه بعطفه سبقت
لهم منه الحسنی والزمهم کلمة التقوی فهم عن انفسهم ساروا الی الله وعن سوی الله ...

بسم الله خیر الاسماء
والصلوة والسلام علی سید الانبیاء

ز بوی بهارش رنگ امکان ریختند
ز رامش جوش زد آثار اعیان ریختند

هر کی زد جوش از ان نقش عدم در طرح ما
قطرهٔ گرد بر فرقش گلستان ریختند

...

صلی الله علیه وآله واصحابه اجمعین
از ... و ابدا

خرق

تصویر صفحهٔ اول نسخهٔ چاپ تاشکند

چون دوستی مرگ را در دل قرار گیرد همه دواعی بود و دواعی عبادت شود و دل را از آفات [illegible]
مرگ نگاه ندارد من جعل الهموم هما واحدا کفاه الله هموم الدنیا والآخرة اگر دانی که خدای
تعالی را با تو عهد است جان بر میان بربند تا عهد با پایان بری که وفای عهد دیگران ترا
دست نگیرد از فسانه دیگران شنیدن چه سود دل نیاید اگر دلی داری کرد دل خویش گرد
والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب وصلی الله علی سیدنا محمد و آله و اصحابه اجمعین وسلم تسلیما کثیرا

قد ختم تحریر هذا الکتاب الموسوم بفصل الخطاب لوصل الاحباب المستغنی عن المدائح والالقاب
المنسوب لقدوة الاقطاب محمد بن محمد البخاری الحافظی الشهیر بخواجه محمد پارسا قدس سره بامداد
الکریم الوهاب یوم الاربعاء المصادف لعشرة خلت من شعبان سنة ۱۳۳۰ ثلاثمائة وثلاثین بعد الالف
هجریة علی صاحبها اکمل صلاة وتم تحیة ما دام الملوان علی ید فقیر الاخوان فی الدین الراجی الی عفو
الرحیم المنان محمد عثمان التاشکندی وفقه الله لما یرضاه وغفر له ولوالدیه ولمشایخه ولجمیع المسلمین ولمن

طالع هذا الکتاب الشریف مستفیضا ومستعینا ومستفیدا منه
وصحح مستقصیا ومستقیما ما تصحف وغلط
بمباشرة الناسخ
آمین

تصویر صفحهٔ آخر نسخهٔ چاپ تاشکند

اختلاف متن حاضر با چاپ سنگی تاشکند

شمارهٔ صفحه	شمارهٔ سطر	متن کتاب	متن تاشکند
۳	۶	تلک	بکل
۴	۲	یستعزب	یستغرب
۷		آثار	به آثار
	۱۵	یرق	یترّق
۱۰	۳	کرد	گیرد
	۴	نیاید	نباید
۱۴		مرحمت	رحمت
۵	۱۳	یقظتهم	فی یقظتهم
۱۳	ح ۲ در متن نسخهٔ تاشکند است.		
۱۴	۱۸	الرّمانیة	الرّبانیّة
	حاشیهٔ ۲ را در متن آورده است.		
۱۸	ح ۱ در تاشکند در متن قرار گرفته است.		
۱۹	۲۲	صبّارند شکورند	صبّارانند ... شکورانند
۲۲	۸	یجر	یجز
	حاشیهٔ ۱ در متن تاشکند آورده است.		
	۲۰	تشبه	یشبه
۲۵	۱	لها منکرون	له منکرون
	۴	تهادتها	تهادتها
۲۷	۳	یطابقها	تطابقها
۳۰	۷	فیحدثه	فتحدثه
	۱۳	التصرّف	التّصریف
	۲۲	یُفهم	تفهَم
۳۸	۷	للتّجلی	المتجلی

شمارهٔ صفحه	شمارهٔ سطر	متن کتاب	متن تاشکند
	۱۴	مشفق	متقن
۳۹	۱۳	بقایی در	بقا را جز
۴۳	۱۷	تویی	آن تویی
۴۸	۴	غرِیّ	عریّ
۵۹	۱۵	در نسخهٔ تاشکند بعد از ... علیم خبیر، مطالبی در حدّ ۴ صفحه در بیان حلال و مباح بودن استفاده از آن به نقل از کتاب «الاحقاق الاحکام» نقل‌شده و سپس: و دیگر بباید دانست ...	
۷۱	۳	فی قوت القلوب	فی قوة القلوب
۷۸	۶	بحضر الشّهود	بحضر من الشّهود
۸۰	۱۱	قبل اداه ... الفتوت	قبل أوانه ... الفوت
۸۸	۱۴	تناولوا	تتناولوا ...
۹۰	۷	صور انقامات	صور انتقام
۹۱	۲	باعباء	با عیاد
۹۴	۱۳	تتعب	تنصب
۹۸	۵	و قال رسول الله ...	عن رسول الله ...
۹۹	۶	و یعنی	و نعنی
۱۰۰	۱۹	لا یعزب	لاتعزب
۱۰۲	۷	مایخیّله العقل	ما یُحیله ...
		ما ینا له	ما لا ینا له ...
		أحقر	اخس
۱۰۶	۹	قابلیّة معیّنة	قابلیّة تعیینه

شمارهٔ صفحه	شمارهٔ سطر	متن کتاب	متن تاشکند
۱۰۸	۱۶	محترق	فتحرق
۱۰۹	۸	لهم نور	لها نور
	۱۷	نورالاكياس..يفقهون	نورالاكياس..يفقهون
۱۱۰	۴	يربّي	ربّي
۱۱۳	۱	يفعل	نفعل
۱۱۵	۹	مسئلة	مشكة
۱۱۶	۹	منها	منها
۱۱۷	۲	بعد از ...الحليمی در نسخهٔ تاشکند توضیحات رجال را ندارد تا آغاز ص ۱۱۸: شرط صحة ايمان...	
۱۱۸	۱	تعرف	أن يعرف ...
	۱۰	يعتقدوا	يعتقد
۱۱۹	۱	لاينكر	لاتنكر
۱۲۳	۱۸	تتجلّى في المرآة الصداء	يتجلّى في المرآة الصداء...
۱۲۷	۱۲	تجلاني	تنجلاني
۱۲۹	۳	علامة التحقيق	علامة المتحقق
۱۳۴	۳	الزورق	الدّورق
۱۳۵	۱۸	عن الحديث	عن الحدث
۱۴۶	۱۷	يسمّى	تسمّى
۱۴۷	۷	توحيد الرّوحاني	توحيد الرّوحاني
۱۵۲	۱۰	يستطر	تستطر
۱۵۶	۱	هرجكاه	هرچكاه
۱۶۰	۲۰	مشكات	مشكوة
۱۶۲	۲	توحيد علمي	توحيد عملي
ص ۷۱۲	۶	محطّ رجال	محطّ رحال رجال
۱۹۴	۱۸	حجّ عن عشرة من أصحاب النبي (ص) عشر حجّات در تاشکند نیامده است.	
۱۹۸	۱۱	استاخی	گستاخی
۱۹۹	۱۶	تقلّه	يقلّه

شمارهٔ صفحه	شمارهٔ سطر	متن کتاب	متن تاشکند
۲۰۹	۷	وقت که	در آن وقت که
۲۲۳	۱۸	و مرادات	و مرادت
۲۲۸	۱۳	آن پیر	پیری
۲۲۹	۱۰	تعطیش	تعطش
۲۵۲	۱۴	اراآت	اراءات
۲۵۵	۱۵	زعمت	رغبت
۲۶۴	۱۷	جالته	جالسه
۲۷۲	۱	فيضرب	ويضرب
۲۷۴	۶	...المنّ	...القن
۲۸۳	۶	بستانی	بوستانی
۲۸۴	۳	کژ	کج
۲۹۱	۷	مکنیت	مکنید
۳۱۰	۶	خرده	خورده
۳۳۰	۱۴	درفشان	درخشان
۳۳۶	۱۳	وام‌گزاردن	گذاردن
۳۳۸	۱۸	چشتگان	تشنگان
۳۴۰	۸	سفل و علو	سفلی و علوی
۳۴۲	۹	برکه	برکت
۳۴۶	۱۱	وز حجن	و زحّجنا
۳۷۱	۵	وهابین	رهابین
	۶	والنّفل	والتّنفل
۳۸۱	۳	لاتشبع	يشبع
۳۸۱	۱۰	در تاشکند «عن عدل الضابط» نیامده است.	
۳۸۲	۱۱	الخارجة	الخارقة
۳۸۷	۱۳	غُرَف	عرف
۳۹۱	۱۳	هنيهة	هيهنة
۳۹۵		براتبه	برايته
۴۰۶	۱۶	القايلة	القاتله
۴۱۰	۱۳	می‌دیدیت	می‌دیدید

شمارهٔ صفحه	شمارهٔ سطر	متن کتاب	متن تاشکند
۴۲۶	۳	وان ـ تترایسر من	فان ...ثمر من...
۴۳۰	۲۰	الّا	غیری الّا
۴۳۲	۵	دربسته	دربسته‌است.
۴۳۲	۱۳	نگزیند	برنگزیند
۴۵۰	۱۱	نگوساری	نگونساری
۴۵۲	۱۹	این مقام	این فقر مقام
۴۶۷	۲۰	لأثرثنّها	وَلأرثنها
۴۸۰	۲۱	خرَبوذ	خرتود
۴۸۲	۱۱	یمثل	بمثل
۴۸۶	۱۶	وجانبه	و جابه
۴۹۱	۱۴	و وضع	و یضع
۴۹۷	۵	تحقّ	یحقّ
۴۹۷	۱۷	عربون	عریون
۵۳۳	۱۰	قیل تعالی	قیل ایضاً
۵۳۴	۱۲	تضمنته	تضمنه
۵۳۵	۱۷	سخن عجب	سخنی عجب
۵۳۷	۱۳	الجوانح	الجوانحی
۵۴۰	۵	در نسخهٔ تاشکند بعد از بیت اول: فی ابیات قال فیها ـ ره ـ محمد...	
۵۴۴	۶	حفیّاً	مخفیّاً
۵۴۷	۸	من ابی‌هریرة	عن ابی‌هریرة
۵۴۸	۱۵	الگرگانی	الکرکانی
۵۵۸	۱۲	و سادی	و سادتی
۵۶۰	۱	لفظ قصیده در نسخهٔ تاشکند نیامده است.	
	۲۰	در نسخهٔ تاشکند نیاورده است.	
	۲۱	ولایدانیهم	ولایدانیهمو
	۲۲	ذکرهم	ذکرهمو
۵۷۰	۱۸	من خزّبه	من حزّنه
۵۷۶	۲	العواتق	العوائق
۵۷۷	۳	علی الرضیّ	علی الرضا
۵۷۸	۱	شاباباد	سنایاباد
۵۸۴	۷	أن تحجز	ان یحجز
	۱۸	قشافة	قشاشة
۵۸۷	۱۱	ماهم	امهاتهم
۵۹۰	۱	مولَدهٔ کوفیّة	مولده کوفة
۵۹۱	۱۱	تعتتل	تقتتل
۵۹۳	۱۹	لمّا ملئت	کما ملئت
۵۹۴	۱۵	ممصرتین	محصرتین
۵۹۷	۱۷	تتفکوّهٔ	تتکفّأ
۶۰۱	۱۲	طرزج	طرزج
۶۱۹	۱۷	بداء الله	ابداء الله
۶۲۷	۱۱	مختومة	محترمة
۶۲۷	۲۰	ختم الیه	حتم الیه
۶۴۸	۸	فصالحو	فصالحوا
۶۴۸	۹	ولایتزله	و لاتنزّله
۶۴۸	۱۲	یحکم ...	نحکم ...
		یقطع ...	نقطع ...
		توجب ...	نوجب ...
۶۵۰	۴	لم تقدم	لم یقدم
۶۵۱	۱۲	من شدّ	من شذّ
۶۵۴	۲۱	حدیث ۱۷۱، آخر ـ حدیث آخر	
۶۵۵	۱۱	علی ما اوتوا	علی ما آتوا
۶۵۶	۷	احبّاء اللّه	احبّاء للّه
۶۵۷	۱۰	راعی	راع
۶۷۱	۵	تتضرّر	یتضرّر
۶۷۳	۱۶	الحرف	الخرق
۶۸۷	۱۳	ان قلّ	ان ملّ
۶۸۸	۸	الیقظان	کیقظان
۶۹۰	۱۲	یتیقّن	تیقّن